



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

تضاد قدرت و نظام ارزش

(تفسیر موضوعی المیزان)



به اهتمام: سید مهدی امین
با نظارت: دکتر محمد یستوی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر علامه : قضا و قدر در نظام آفرینش

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	تفسیر علامه : قضا و قدر در نظام آفرینش
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	فهرست مطالب
۱۹	تقدیم به
۱۹	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی
۲۰	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی
۲۰	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب‌نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس
۲۱	مقدمه ناشر
۲۲	مقدمه مؤلف
۲۴	بخش اول: قضا و قدر
۲۴	فصل اول: قضای الهی
۲۴	مفهوم قضا
۲۴	مفهوم قضای الهی، و قضا در تکوین و تشریح
۲۵	قضای عمومی و قضای خصوصی الهی، و مراحل قضا و امضاء در ترتیب وجود
۲۷	تقدم اراده و قضای الهی بر قول و امر او
۲۷	مأموریت ملائکه در اجرای قضای الهی
۲۷	قضای آسمان‌های هفتگانه
۲۸	فصل دوم: قضا و حکم الهی و کتاب
۲۸	مفهوم حکم، و حکم الهی
۲۸	حکم الهی در نظام تکوین و تشریح
۲۹	انواع حکم در قرآن
۳۰	حکم و قضای الهی در ایجاد

- ۳۰ احکام الهی و قوانین تشریحی
- ۳۰ حکم و قضا در بین مردم
- ۳۱ حکم و قضای قطعی الهی، و قوانین ناشی از آن
- ۳۱ حکم و کتاب
- ۳۲ صدور حکم خاص هر زمان
- ۳۳ حکم حوادث مشمول تحول، و جهت متحول و جهت ثابت اشیاء
- ۳۳ قدرت اجرایی حکم الهی
- ۳۴ تبعیت حکم انسان از حکم الهی
- ۳۵ حکم و فلسفه قانون و تشریح
- ۳۶ حکم الهی پس از ارسال رسل
- ۳۶ کتاب فجار یا قضای الهی در مجازات انسان‌های فاجر
- ۳۸ کتاب‌علیین، یا قضای الهی در پاداش انسان‌های صالح (۸۵)
- ۳۸ فصل سوم: قضا و اختیار انسانی
- ۳۸ قضا و تقدیر الهی و اختیار انسانی
- ۳۹ حدود اختیار انسان، و قضا و مقدرات
- ۴۰ مرز مشخص هماهنگی قضای الهی و اختیار انسان
- ۴۱ حتمی بودن قضا و حفظ اختیار فعل اختیاری انسان
- ۴۱ هماهنگی قضای الهی و اختیار انتخاب
- ۴۲ اجرای قضای الهی در اعمال اختیاری انسانی
- ۴۳ فصل چهارم: قضاهای رانده شده در اول خلقت بشر
- ۴۳ قضاهای رانده شده در اول خلقت آدم
- ۴۳ قانون عمومی اعلام شده در روز نخست
- ۴۴ هدایت و گمراهی، قضای رانده شده در آغاز آفرینش بشر
- ۴۵ قضاهای رانده شده در موارد اغوای شیطان

- ۴۶ قضای رانده شده اولین در مصونیت متقین
- ۴۶ قضای الهی در هبوط آدم و استقرار او در زمین
- ۴۷ قضای حتمی الهی در محکومیت انسان به زندگی زمینی
- ۴۹ زندگی و مرگ، و خروج از زمین، به قضای اولین الهی
- ۴۹ فصل پنجم: قضای الهی در جوامع بشری
- ۴۹ قضای الهی در ملازمه بین اعمال نیک گروهی مردم و آثار آن
- ۴۹ قضای الهی در تغییر نعمت‌ها با تغییر حالات مردم
- ۵۰ قضای الهی در اصلاح زمین و وراثت آن
- ۵۰ قضای الهی در نابودی جوامع فاسد
- ۵۱ قضای الهی درباره جامعه یهود و جامعه نوح
- ۵۲ قضای الهی و تعهد او بر نجات مؤمنین
- ۵۳ قضای الهی در غلبه، و کیفیت و عوامل پیروزی اسلام
- ۵۴ قضای الهی در نصرت رسولان و پیروزی جهادگران
- ۵۵ قضای الهی در بشارت مؤمنین و اولیاء الله
- ۵۵ قضای الهی در ظهور حق و نابودی کفار
- ۵۶ قضای الهی در شقاوت کافر و سعادت مؤمن
- ۵۶ قضای الهی در هدایت خلق
- ۵۸ قضای الهی در عدم هدایت گمراهان
- ۵۸ قضای الهی در سرنوشت کفار بعد از مرگ
- ۵۹ قضای الهی و حکم برائت از مشرکین
- ۵۹ قضای الهی در مرگ و جنگ
- ۶۰ فصل ششم: قضای الهی در امر و نهی تشریحی
- ۶۰ امر به پرستش الهی
- ۶۱ امر به احسان والدین

- ۶۲ امر به ادای حق اقربا و مساکین و ابن سبیل
- ۶۲ نهی از اسراف
- ۶۳ نهی از افراط در امساک، و نهی از افراط در بخشش
- ۶۴ نهی از فرزند کشی
- ۶۴ نهی از زنا
- ۶۵ نهی از قتل نفس
- ۶۵ نهی از خوردن مال یتیم
- ۶۶ نهی از نقض عهد
- ۶۶ نهی از تقلب در معاملات
- ۶۷ نهی از پیروی بدون علم
- ۶۸ نهی از خودپرستی و کبر
- ۶۹ نهی از شرک
- ۶۹ فصل هفتم: تأخیر قضا
- ۶۹ قدرت الهی بر اجرا و عدم اجرای قضای حتمی
- ۷۰ تأخیر قضای الهی و دلیل آن
- ۷۰ عامل تأخیر قضای الهی در اجل غیر مسمی تا اجل مسمی
- ۷۱ عدم تأخیر در اجل رسیده و قضای محتوم
- ۷۱ تأخیر ناشی از تقابل حکم قضا با رحمت الهی
- ۷۲ صدور قضای قبلی دلیل عدم صدور قضای بعدی
- ۷۲ علت تأخیر قضای الهی در جوامع فاسد
- ۷۳ قضای الهی در کیفر و پاداش، در تأخیر هلاکت، و در اجرای قضای سوم
- ۷۴ بخش دوم: سنت‌های الهی
- ۷۴ فصل اول: سنت‌های الهی در جوامع
- ۷۴ سنت ایجاد امت‌ها و نابودی آن‌ها

- ۷۵ سنت الهی در هدایت جوامع بشری
- ۷۵ سنت الهی در ارسال رسل و کتاب
- ۷۶ سنت الهی در هدایت و رساندن موجودات به کمال و هدف غایی آنان
- ۷۷ سنت الهی در عذاب دنیوی جوامع بشری
- ۷۸ سنت الهی در بی اثر کردن فعالیت‌های کفار
- ۷۸ سنت الهی در نابودی فتنه‌گران و تصفیه محیط برای رشد اسلام
- ۷۹ سنت الهی در قطع هدایت خود از فاسقان
- ۷۹ سنت الهی در تأثیر جنگ‌ها برای پاکسازی جوامع بشری
- ۸۰ سنت الهی در غلبه رسولان و مؤمنین
- ۸۱ سنت الهی در دوگانگی انسان‌ها و ولایت مؤمنین
- ۸۱ سنت الهی در تقلب احوال و تحول حوادث
- ۸۲ سنت الهی محو باطل و احقاق حق
- ۸۲ سنت الهی و قضای او در تنازع حق و باطل
- ۸۲ سنت الهی غلبه حق بر باطل در نظام آفرینش الهی
- ۸۳ سنت الهی خلق و حرکت اسباب و عدم تبعیت آنها از خواهش‌های نفسانی انسان
- ۸۴ فصل دوم: سنت آزمایش و امتحان الهی
- ۸۴ مفهوم امتحان و سنت آزمایش الهی
- ۸۵ قانون آزمایش و قانون مالکیت
- ۸۵ هدف آفرینش زمین و آسمان و هدف قانون آزمایش
- ۸۷ هدف زندگی و مرگ و آزمایش الهی برای تعیین بهترین اعمال
- ۸۸ هماهنگی سنت آزمایش الهی با سنت هدایت، سرنوشت، و اجل مسمی
- ۸۹ نظام امتحان مقدمه داوری الهی در آخرت
- ۹۰ آزمایش الهی و قضای محتوم مرگ و انتقال انسان‌ها
- ۹۰ نظام آزمایش وسیله قهری بروز باطن اعمال

- ۹۲ نظام امتحان و اعتقاد به بازگشت به خدا، دو عامل ظهور استحکام ایمان
- ۹۳ سنت ایجاد امت‌ها، ارسال رسل، و سنت امتحان و سنت تکذیب و سنت مجازات و هلاک امت‌ها
- ۹۴ سنت آزمایش جاری در تمام اقوام و ملت‌ها
- ۹۴ سنت آزمایش الهی و اختلاف در جوامع تاریخی
- ۹۵ سنت آزمایش الهی و رابطه آن با اختلاف شریعت‌ها و دین‌ها
- ۹۶ سنت ثابت آزمایش الهی و تفکیک گروه‌های مؤمن از منافق
- ۹۶ امتحان الهی و تصور کاذب کرامت و اهانت انسان
- ۹۶ فصل سوم: انواع آزمایش‌های الهی و وسایل آن
- ۹۶ انواع مختلف آزمایش الهی
- ۹۷ ثروت و فرزند، دو عامل عمده آزمایش انسان
- ۹۸ غرور و طغیان ناشی از مال و اولاد و اجرای سنت امتحان خدا
- ۹۸ آزمایش اعمال با عوامل وابستگی انسان
- ۹۹ اجرای سنت امتحان از طریق اعطا و منع رزق
- ۱۰۰ امتحان الهی با اعطای نعمت و پندار غلط انسان از کاردانی و مهارت
- ۱۰۱ نعمت‌ها و آزمایش اعمال فردی و مصایب و آزمایش اعمال جمعی
- ۱۰۲ حکمت الهی در امتحان انسان مؤمن با فقر و صبر
- ۱۰۲ آزمایش انسان‌ها در شداید، فقدان‌ها، و مصایب
- ۱۰۳ قانون آزمایش و دلیل جنگ‌ها
- ۱۰۳ آزمایش در جنگ و تفکیک درجات مؤمنین
- ۱۰۳ آزمایش افراد در تحولات اجتماعی و جنگ‌ها
- ۱۰۴ ظهور حوادث و جنگ‌ها آزمایشی برای ظهور ایمان باطنی مردم
- ۱۰۵ سنت آزمایش الهی و قضای الهی در جنگ و مرگ
- ۱۰۵ آزمایش صاحبان یقین با صبر، جهت اعطای امامت
- ۱۰۶ وسایل آزمایش انسان‌ها

- ۱۰۷ وجود شیطان عامل آزمایش انسان
- ۱۰۸ نظام آزمایش الهی و القائنات شیطانی
- ۱۰۹ فصل چهارم: سنت استدراج، سنت املاء، و سنت مکر الهی
- ۱۰۹ معنای استدراج از نظر دین
- ۱۰۹ معنای املاء از نظر دین
- ۱۰۹ معنای مکر الهی
- ۱۱۰ سنت امتحان از طریق اعطای رزق و مجازات از طریق سنت استدراج و املاء
- ۱۱۱ روش استدراج و املاى الهی
- ۱۱۱ اجرای سنت الهی املاء و استدراج از طریق افزایش مال و اولاد
- ۱۱۲ سنت استدراج و مکر الهی در جوامع مغرور و گمراه
- ۱۱۲ دخالت مکر الهی در نتیجه اعمال
- ۱۱۳ مهلت کفار عامل بدبختی و ازدیاد حجم گناه
- ۱۱۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تفسیر علامه : قضا و قدر در نظام آفرینش

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سید مهدی، ۱۳۱۶ - گردآورنده
 عنوان و نام پدید آور : تفسیر علامه : قضا و قدر در نظام آفرینش / به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.
 مشخصات نشر : تهران: مفتاح دانش: بیان جوان، ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری : ۳۴۰ ص؛ ۱۴ × ۱۱ س.م.
 فروست : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج.۳].
 شابک : ۵۷۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۵۲۲-۰-۹
 وضعیت فهرست نویسی : فاپا
 یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیر القرآن" تألیف محمدحسین طباطبایی است.
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.
 عنوان دیگر : المیزان فی تفسیر القرآن.
 موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
 موضوع : قضا و قدر -- جنبه‌های قرآنی
 شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ - شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . المیزان فی تفسیر القرآن
 شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج.۳].
 رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۳۷ ج ۱۳۸۸
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۴۰۳۳

فهرست مطالب

موضوع صفحه
تأییدیه آیه‌الله محمد یزدی رئیس شورایی عالی مدیریت حوزه علمیه ۵۰۰۰
تأییدیه آیه‌الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ۶۰۰۰
تأییدیه آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ۷۰۰۰
مقدمه ناشر ۸۰۰۰
مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰
بخش اول : قضا و قدر
فصل اول : قضای الهی ۱۹۰۰۰
مفهوم قضا ۱۹۰۰۰
(۴۱۵)
مفهوم قضای الهی، و قضا در تکوین و تشریح ۲۱۰۰۰

قضای عمومی و قضای خصوصی الهی، و مراحل قضا و امضاء در ترتیب وجود ۲۴۰۰۰
تقدم اراده و قضای الهی بر قول و امر او ۲۸۰۰۰
(۴۱۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مأموریت ملائکه در اجرای قضای الهی ۳۰۰۰۰
قضای آسمان‌های هفتگانه ۳۱۰۰۰
فصل دوم: قضا و حکم الهی و کتاب ۳۳۰۰۰
مفهوم حکم، و حکم الهی ۳۳۰۰۰
حکم الهی در نظام تکوین و تشریح ۳۵۰۰۰
انواع حکم در قرآن ۳۹۰۰۰
حکم و قضای الهی در ایجاد ۴۰۰۰۰
احکام الهی و قوانین تشریحی ۴۱۰۰۰
(۴۱۷)

حکم و تضاد بین مردم ۴۲۰۰۰
حکم و قضای قطعی الهی، و قوانین ناشی از آن ۴۳۰۰۰
حکم و کتاب ۴۵۰۰۰
(۴۱۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

صدور حکم خاص هر زمان ۴۶۰۰۰
اصل ثابت، و حکم محو و اثبات، و تحول کتاب در زمان‌های معین ۴۷۰۰۰
حکم حوادث مشمول تحول، و جهت متحول و جهت ثابت اشیاء ۵۲۰۰۰
قدرت اجرایی حکم الهی ۵۳۰۰۰
تبعیت حکم انسان از حکم الهی ۵۴۰۰۰
حکم و مالکیت و ولایت حکم ۵۶۰۰۰
حکم و فلسفه قانون و تشریح ۶۰۰۰۰
حکم الهی پس از ارسال رسل ۶۲۰۰۰
(۴۱۹)

کتاب فجار یا قضای الهی در مجازات انسان‌های فاجر ۶۳۰۰۰
کتاب علیین، یا قضای الهی در پاداش انسان‌های صالح ۶۷۰۰۰
(۴۲۰)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- فصل سوم : قضا و اختیار انسانی ۶۹۰۰۰
- قضا و تقدیر الهی و اختیار انسانی ۶۹۰۰۰
- قضا و قدر، و نقش اختیار انسانی ۷۲۰۰۰
- حدود اختیار انسان، و قضا و مقدرات ۷۵۰۰۰
- مرز مشخص هماهنگی قضای الهی و اختیار انسان ۷۸۰۰۰
- حتمی بودن قضا و حفظ اختیار فعل اختیاری انسان ۸۰۰۰۰
- هماهنگی قضای الهی و اختیار انتخاب ۸۲۰۰۰
- اجرای قضای الهی در اعمال اختیاری انسانی ۸۴۰۰۰
(۴۲۱)
- فصل چهارم : قضای رانده شده در اول خلقت بشر ۸۷۰۰۰
- قضای رانده شده در اول خلقت آدم ۸۷۰۰۰
(۴۲۲)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- قانون عمومی اعلام شده در روز نخست ۸۹۰۰۰
- هدایت و گمراهی، قضای رانده شده در آغاز آفرینش بشر ۹۱۰۰۰
- قضای رانده شده در موارد اغوای شیطان ۹۴۰۰۰
- قضای رانده شده اولین در مصونیت متقین ۹۹۰۰۰
- قضای الهی در هبوط آدم و استقرار او در زمین ۱۰۰۰۰۰
- قضای حتمی الهی در محکومیت انسان به زندگی زمینی ۱۰۳۰۰۰
- قضای الهی در برقراری خصومت بین ابلیس و آدم و ذریه او ۱۰۷۰۰۰
- زندگی و مرگ، و خروج از زمین، به قضای اولین الهی ۱۰۸۰۰۰
(۴۲۳)
- فصل پنجم : قضای الهی در جوامع بشری ۱۰۹۰۰۰
- قضای الهی در ملازمه بین اعمال نیک گروهی مردم و آثار آن ۱۰۹۰۰۰
(۴۲۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- قضای الهی در تغییر نعمت‌ها با تغییر حالات مردم ۱۱۰۰۰۰
- قضای الهی در اصلاح زمین و وراثت آن ۱۱۱۰۰۰
- قضای الهی در نابودی جوامع فاسد ۱۱۳۰۰۰
- قضای الهی درباره جامعه یهود و جامعه نوح ۱۱۶۰۰۰

قضای الهی و تعهد او بر نجات مؤمنین ۱۱۸۰۰۰

قضای الهی در تأیید لشکر اسلام ۱۲۰۰۰۰

قضای الهی در غلبه، و کیفیت و عوامل پیروزی اسلام ۱۲۱۰۰۰

قضای الهی در نصرت رسولان و پیروزی جهادگران ۱۲۶۰۰۰

(۴۲۵)

قضای الهی در بشارت مؤمنین و اولیاء الله ۱۲۹۰۰۰

قضای الهی در ظهور حق و نابودی کفار ۱۳۱۰۰۰

(۴۲۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

قضای الهی در شقاوت کافر و سعادت مؤمن ۱۳۲۰۰۰

قضای الهی در هدایت خلق ۱۳۴۰۰۰

قضای الهی در عدم هدایت گمراهان ۱۳۸۰۰۰

قضای الهی در سرنوشت کفار بعد از مرگ ۱۴۰۰۰۰

قضای الهی و حکم برائت از مشرکین ۱۴۲۰۰۰

قضای الهی در مرگ و جنگ ۱۴۴۰۰۰

قضای الهی در مرگ و انتقال ۱۴۶۰۰۰

فصل ششم: قضای الهی در امر و نهی تشریحی ۱۴۹۰۰۰

(۴۲۷)

امر به پرستش الهی ۱۴۹۰۰۰

امر به احسان والدین ۱۵۱۰۰۰

(۴۲۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

امر به ادای حق اقربا و مساکین و ابن سبیل ۱۵۶۰۰۰

نهی از اسراف ۱۵۷۰۰۰

نهی از افراط در امساک، و نهی از افراط در بخشش ۱۵۸۰۰۰

نهی از فرزند کشی ۱۶۱۰۰۰

نهی از زنا ۱۶۳۰۰۰

نهی از قتل نفس ۱۶۴۰۰۰

نهی از خوردن مال یتیم ۱۶۶۰۰۰

نهی از نقض عهد ۱۶۸۰۰۰

(۴۲۹)

نهی از تقلب در معاملات ۱۶۹۰۰۰

نهی از پیروی بدون علم ۱۷۱۰۰۰

(۴۳۰)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

نهی از خودپرستی و کبر ۱۷۵۰۰۰

نهی از شرک ۱۷۸۰۰۰

فصل هفتم : تأخیر قضا ۱۷۹۰۰۰

قدرت الهی بر اجرا و عدم اجرای قضای حتمی ۱۷۹۰۰۰

تأخیر قضای الهی و دلیل آن ۱۸۱۰۰۰

عامل تأخیر قضای الهی در اجل غیر مسّی تا اجل مسّی ۱۸۳۰۰۰

عدم تأخیر در اجل رسیده و قضای محتوم ۱۸۵۰۰۰

تأخیر ناشی از تقابل حکم قضا با رحمت الهی ۱۸۶۰۰۰

(۴۳۱)

صدور قضای قبلی دلیل عدم صدور قضای بعدی ۱۸۹۰۰۰

علت تأخیر قضای الهی در جوامع فاسد ۱۹۰۰۰۰

(۴۳۲)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

قضای الهی در کیفر و پاداش، در تأخیر هلاکت، و در اجرای قضای سوم ۱۹۲۰۰۰

بخش دوم : سنت‌های الهی

فصل اول : سنت‌های الهی در جوامع ۱۹۹۰۰۰

سنت ایجاد امت‌ها و نابودی آن‌ها ۱۹۹۰۰۰

سنت الهی در هدایت جوامع بشری ۲۰۱۰۰۰

سنت الهی در ارسال رسل و کتاب ۲۰۴۰۰۰

سنت الهی در هدایت و رساندن موجودات به کمال و هدف غایی آنان ۲۰۶۰۰۰

سنت الهی در عذاب دنیوی جوامع بشری ۲۱۱۰۰۰

(۴۳۳)

سنت الهی در بی اثر کردن فعالیت‌های کفار ۲۱۳۰۰۰

سنت الهی در نابودی فتنه‌گران و تصفیه محیط برای رشد اسلام ۲۱۴۰۰۰

(۴۳۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- سنت الهی در قطع هدایت خود از فاسقان ۲۱۷۰۰۰
 - سنت الهی در تأثیر جنگ‌ها برای پاکسازی جوامع بشری ۲۱۹۰۰۰
 - سنت الهی در غلبه رسولان و مؤمنین ۲۲۲۰۰۰
 - سنت الهی در دوگانگی انسان‌ها و ولایت مؤمنین ۲۲۳۰۰۰
 - سنت الهی در تقلب احوال و تحول حوادث ۲۲۵۰۰۰
 - سنت الهی محو باطل و احقاق حق ۲۲۶۰۰۰
 - سنت الهی و قضای او در تنازع حق و باطل ۲۲۷۰۰۰
 - سنت الهی غلبه حق بر باطل در نظام آفرینش الهی ۲۲۹۰۰۰
- (۴۳۵)

- سنت الهی خلق و حرکت اسباب و عدم تبعیت آن‌ها از خواهش‌های نفسانی انسان ۲۳۱۰۰۰
- (۴۳۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- فصل دوم : سنت آزمایش و امتحان الهی ۲۳۵۰۰۰
 - مفهوم امتحان و سنت آزمایش الهی ۲۳۵۰۰۰
 - قانون آزمایش و قانون مالکیت ۲۳۸۰۰۰
 - هدف آفرینش زمین و آسمان و هدف قانون آزمایش ۲۴۱۰۰۰
 - هدف زندگی و مرگ و آزمایش الهی برای تعیین بهترین اعمال ۲۴۵۰۰۰
 - هماهنگی سنت آزمایش الهی با سنت هدایت، سرنوشت، و اجل مسمی ۲۴۹۰۰۰
 - نظام امتحان مقدمه داوری الهی در آخرت ۲۵۴۰۰۰
 - آزمایش الهی و قضای محتوم مرگ و انتقال انسان‌ها ۲۵۶۰۰۰
- (۴۳۷)

- نظام آزمایش وسیله قهری بروز باطن اعمال ۲۵۸۰۰۰
 - سنت آزمایش الهی، و نابودی افراد فاقد صلاحیت و ناقض هدف خلقت ۲۶۲۰۰۰
- (۴۳۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- نظام امتحان و اعتقاد به بازگشت به خدا دو عامل ظهور استحکام ایمان ۲۶۶۰۰۰
- سنت ایجاد امت‌ها، ارسال رسل، و سنت امتحان و سنت تکذیب و
- سنت مجازات و هلاک امت‌ها ۲۶۸۰۰۰
- سنت آزمایش جاری در تمام اقوام و ملت‌ها ۲۶۹۰۰۰
- سنت آزمایش الهی و اختلاف در جوامع تاریخی ۲۷۲۰۰۰
- سنت آزمایش الهی و رابطه آن با اختلاف شریعت‌ها و دین‌ها ۲۷۴۰۰۰

سنت ثابت آزمایش الهی و تفکیک گروه‌های مؤمن از منافق ۲۷۶۰۰۰
 امتحان الهی و تصور کاذب کرامت و اهانت انسان ۲۷۷۰۰۰
 (۴۳۹)

فصل سوم: انواع آزمایش‌های الهی و وسایل آن ۲۷۹۰۰۰
 انواع مختلف آزمایش الهی ۲۷۹۰۰۰
 (۴۴۰)

فهرست مطالب
 موضوع صفحه

ثروت و فرزندی، دو عامل عمده آزمایش انسان ۲۸۲۰۰۰
 غرور و طغیان ناشی از مال و اولاد و اجرای سنت امتحان خدا ۲۸۳۰۰۰
 آزمایش اعمال با عوامل وابستگی انسان ۲۸۶۰۰۰
 اجرای سنت امتحان از طریق اعطا و منع رزق ۲۹۰۰۰۰
 امتحان الهی با اعطای نعمت و پندار غلط انسان از کاردانی و مهارت ۲۹۴۰۰۰
 نعمت‌ها و آزمایش اعمال فردی و مصایب و آزمایش اعمال جمعی ۲۹۶۰۰۰
 حکمت الهی در امتحان انسان مؤمن با فقرو صبر ۲۹۸۰۰۰
 آزمایش انسان‌ها در شداید، فقدان‌ها، و مصایب ۲۹۹۰۰۰
 (۴۴۱)

قانون آزمایش و دلیل جنگ‌ها ۳۰۲۰۰۰
 آزمایش در جنگ و تفکیک درجات مؤمنین ۳۰۳۰۰۰
 (۴۴۲)

فهرست مطالب
 موضوع صفحه

آزمایش افراد در تحولات اجتماعی و جنگ‌ها ۳۰۵۰۰۰
 ظهور حوادث و جنگ‌ها آزمایشی برای ظهور ایمان باطنی مردم ۳۰۷۰۰۰
 سنت آزمایش الهی و قضای الهی در جنگ و مرگ ۳۱۰۰۰۰
 آزمایش صاحبان یقین با صبر، جهت اعطای امامت ۳۱۲۰۰۰
 وسایل آزمایش انسان‌ها ۳۱۳۰۰۰
 وجود شیطان عامل آزمایش انسان ۳۱۶۰۰۰
 نظام آزمایش الهی و القائنات شیطانی ۳۱۹۰۰۰
 فصل چهارم: سنت استدراج، سنت املاء، و سنت مکر الهی ۳۲۳۰۰۰
 (۴۴۳)

معنای استدراج از نظر دین ۳۲۳۰۰۰
 معنای املاء از نظر دین ۳۲۵۰۰۰

(۴۴۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

معنای مکر الهی ۳۲۶۰۰۰

سنت امتحان از طریق اعطای رزق و مجازات از طریق سنت استدراج و املاء ۳۲۸۰۰۰

روش استدراج و املاى الهی ۳۳۰۰۰۰

اجرای سنت الهی املاء و استدراج از طریق افزایش مال و اولاد ۳۳۲۰۰۰

سنت استدراج و مکر الهی در جوامع مغرور و گمراه ۳۳۳۰۰۰

دخالت مکر الهی در نتیجه اعمال ۳۳۶۰۰۰

مهلت کفار عامل بدبختی و ازدیاد حجم گناه ۳۳۹۰۰۰

(۴۴۵)

تقدیم به

سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا

وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ

الْمُضْطَفَى وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ الشَّعْهَةِ

الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لَا سِيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ

الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدَّةَ لِقَطْعِ دَائِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،

الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ

الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدَّمَسْنَا

وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جُنَا بِيضَاعِهِ

(۶)

مُزْجَاهٍ مِنْ وَ لَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَفِيلَ مِنْ مَنَّكَ وَ

فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ

إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فر فرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و

رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

(۷)

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

(۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌الله‌الاعظم ارواحنا فداه باشد.

(۹)

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۱۰)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب‌نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل / ۸۹)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۱)

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۲)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پر حجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع

جیبی

(۱۳)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۵ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربرد است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه‌الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبیری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۵)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی

آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای امین (۱۶) قضا و قدر در نظام آفرینش اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ۸/۸/۱۳۸۸ مصادف با سالروز ولادت

سلطان قلبها علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

مقدمه ناشر (۱۷)

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

(۱۸)

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید (۲۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدسیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید. بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

مقدمه مؤلف (۲۱)

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگان هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۳)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

بخش اول: قضا و قدر

فصل اول: قضای الهی

مفهوم قضا

(۲۵)

(۲۶)

«وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا.» (۴ / اسراء)

«قضا» به معنای فیصل دادن به امری است، چه با گفتار باشد و چه با عمل، و هر

(۲۷)

کدام بر دو وجه است: یکی الهی و دیگری بشری. از جمله قضای الهی این است که فرمود: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ - خدا

دستور داده که جز او را نپرستید.» (۲۳ / اسری) و «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ - ما اعلام کردیم و حکم فیصل یافته کردیم

و به ایشان به وسیله وحی چنین اعلام نمودیم که...» (۴ / اسری) و بر همین حمل می‌شود، آیه: «وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ

هُؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ - این امر را به وی حکم کردیم که نسل اینان مقطوع خواهد بود.» (۶۶ / حجر)

و اما قضاء الهی در فعل، این آیات است که می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ - تنها خداست

که به حق قضا می‌راند و آن خدایان که اینان به غیر خدا می‌خوانند قضایی ندارند نه به حق و نه به باطل،» (۲۰ / غافر) و «فَقَضَيْنَ

سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ - پس آن‌ها را در دو روز هفت آسمان کرد،» (۱۲ / فصلت) که

(۲۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

قضا در آن به معنای ابداع و فراغت از ایجاد است و آیه در معنای آیه «بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ،» (۱۱۷ / بقره) است.

و از جمله قضای بشری در قول، این است که می‌گویند: «داود چنین قضا کرد.» چه حکمی که حاکم می‌کند از مقوله کلام است، و

در قضای فعلی بشری آیه شریفه است که می‌فرماید: «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ - پس چون مناسک خود را به پایان رساندید،» (۲۰۰

/ بقره) و «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ - پس آلودگی‌های خود را زایل نموده و به نذرهای خود وفا کنند.» (۲۹ / حج)

معنای آیه مورد بحث این است که ما بنی اسرائیل را در کتاب تورات اخبار داده و اعلام نمودیم، اخباری قاطع که سوگند می‌خورم

و قطعی می‌گویم که شما نژاد بنی اسرائیل به زودی در زمین فساد خواهید کرد - که مراد به زمین سرزمین فلسطین و

مفهوم قضا (۲۹)

پیرامون آن است - و این فساد را در دو نوبت خواهید کرد یکی بعد از دیگری، و در زمین طغیانی عظیم و علوی کبیر خواهید

کرد. (۱)

«وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمْنَاهُ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ...» (۱۳ / اسراء)

هر موجودی و حادثی را که خدای عزوجل نخواهد تحقق و وجود بدهد و علل و

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۶۸.

(۳۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

شرایطش موجود نشده باشد به همان حالت امکان و تردد میان وقوع و لاوقوع و وجود و عدم باقی می‌ماند، و به محضی که بخواهد تحقق دهد و علل و تمامی شرایطش را فراهم سازد، به طوری که جز موجود شدن حالت انتظاری برایش نماند موجود می‌شود، و این مشیت حق و فراهم کردن، علل و شرایط همان تعیین یکی از دو طرف است که قضای الهی نامیده می‌شود.

نظیر این اعتبار در مرحله تشریح جریان داشته حکم قطعی خدا درباره مسایل شرعی را نیز قضای خدا می‌گوییم و لذا در هر جا که در کلام مجیدش اسمی از قضا برده شده این حقیقت به چشم می‌خورد، چه قضاء تکوینی مانند آیه شریفه «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۱۱۷ / بقره) و «فَقَضَيْنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» (۱۲ / فصلت) و «قَضَىٰ الْأَمْرَ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِينَ» (۴۱ / یوسف) و «وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي

مفهوم قضای الهی، و قضا در تکوین و تشریح (۳۱)

الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» (۴ / اسری) و هم‌چنین آیات دیگر که متعرض قضای تکوینی خداست.

و چه آیاتی که متعرض قضای تشریحی است، مانند آیه: «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِنَاءَهُ...» (۲۳ / اسری) و «إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (۹۳ / یوسف) و «وَ قَضَىٰ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۷۵ / زمر) البته قضا در این آیه و هم‌چنین آیه‌قبلی‌اش به وجهی قضای تشریحی است و به وجهی قضای تکوینی.

بنابراین آیات کریمه مزبور صحت این دو اعتبار عقلی را امضا نموده موجودات خارجی را از جهت این که افعال خدایند قضا و داوری خدا می‌داند، و هم‌چنین احکام شرعی را از جهت این که افعال تشریحی خداست و نیز هر حکم فصلی را که منسوب به اوست قضاء او نامیده و این دو اعتبار عقلی را امضا نموده است.

(۳۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

و چه بسا موارد که از آن به حکم و قول تعبیر کرده که البته عنایت دیگری باعث شده است. مانند آیه «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ!» (۶۲ / انعام) (۱)

قضای عمومی و قضای خصوصی الهی، و مراحل قضا و امضاء در ترتیب وجود

«وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمْنَاهُ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ...» (۱۳ / اسراء)

از آن جا که ضرورت و وجوب عبارت از متعین شدن یکی از دو طرف امکان است ناگزیر ضرورت و وجوبی که بر سراسر ممکنات گسترده شده خود قضایی است عمومی از خدای تعالی، چون ممکنات این ضرورت را از ناحیه انتساب به خدای تعالی به

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۲۸.

قضای عمومی و قضای خصوصی الهی (۳۳)

خود گرفته‌اند که به خاطر آن انتساب هر یک در طرف خود وجود پیدا کرده‌اند، پس ضرورت خوابیده بر روی سلسله ممکنات یک قضای عمومی الهی است. و ضرورت مخصوص به یک یک موجودات قضای خصوصی اوست. چون گفتیم مقصود از قضا تعیین یکی از دو طرف امکان و ابهام و تردد است. و از همین جا معلوم می‌شود که قضا که خود یکی از صفات خداوندی است.

یکی از صفات فعلیه اوست نه ذاتیه‌اش. چون گفتیم از افعال او (موجودات) و به لحاظ انتسابش به او که علت تامه است انتزاع می‌گردد.

روایات هم این نظریه را تأیید می‌کنند: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خداوند هر چیز را که بخواهد ایجاد کند اول تقدیرش می‌کند، و وقتی تقدیرش کرد قضایش را می‌راند، و وقتی قضایش را راند امضایش می‌فرماید...». امام ابوالحسن علیه‌السلام فرمود: «ای یونس به مسأله قدر نپرداز، عرض کرد: من به مسأله قدر زیاد نپرداختم، لکن همین را

(۳۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

می‌گویم که تنها چیزی موجود می‌شود که خدا اراده‌اش کرده باشد و مشیتش هم تعلق گرفته باشد، و نیز قضاء آن را رانده، تقدیرش کرده باشد، فرمود: ولی من این طور نمی‌گویم، من می‌گویم: هیچ چیز تحقق نمی‌یابد مگر آن که اول مورد مشیت خدا و سپس مورد اراده او و آن گاه قدر او و در مرحله چهارم قضاء او قرار گرفته باشد، آن گاه فرمود: هیچ می‌دانی مشیت چیست؟ عرض کرد: نه، فرمود: تصمیم به کاری گرفتن، هیچ می‌دانی اراده کردنش به چه معنی است؟ عرض کرد: نه، فرمود: به این که آن چیز را بر طبق مشیت خود تمام کند، آن گاه فرمود: هیچ می‌دانی قدر چه معنا دارد؟ عرض کرد: نه، فرمود: قدر خدا هندسه و ابعاد دادن به موجود و تعیین مدت بقای آن است. سپس فرمود: خدا وقتی چیزی را بخواهد اول اراده می‌کند، و بعد تقدیرش نموده سپس قضایش را می‌راند، و کارش را یک طرفی می‌کند، و وقتی یک طرفی کرد

قضای عمومی و قضای خصوصی الهی (۳۵)

امضایش و اجرایش می‌سازد.»

و در روایت دیگر از یونس از همان جناب آمده که فرمود: «هیچ چیزی صورت خارجی به خود نمی‌گیرد مگر آن که مورد مشیت و اراده و قدر و قضاء خدا قرار گرفته باشد، عرض کردم: پس معنای مشیت چیست؟ (اراده و مشیت که هر دو به معنای خواست است، چه فرقی با هم دارند؟) فرمود: پایداری و منصرف نشدن از آن، عرض کردم: معنای قدر چیست؟ فرمود: اندازه‌گیری آن از طول و عرض. عرض کردم: پس معنای قضا چیست؟ فرمود: اگر بعد از مشیت و اراده و قدر قضاء آن را براند امضاءش نموده و آن چیز وجود به خود می‌گیرد، و دیگر جلوگیری برایش نخواهد بود.»

از عالم علیه‌السلام سؤال کردند: «علم خدا چگونه است؟ فرمود: اول می‌داند، بعد

(۳۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

مشیتش تعلق می‌گیرد، بعد اراده می‌کند، آن گاه تقدیر می‌کند، سپس قضا می‌راند، و در آخر امضا می‌کند. پس خدای سبحان چیزی را امضا و اجرا می‌کند که قضایش را رانده باشد، و قضای چیزی را می‌راند که تقدیرش کرده باشد، و چیزی را مقدر می‌سازد که اراده کرده باشد، پس مشیت او به علم او، و اراده‌اش با مشیتش، و تقدیرش با اراده‌اش، و قضایش با تقدیرش، و امضایش با قضایش صورت می‌گیرد. در نتیجه رتبه علم او مقدم بر مشیت، و مشیت در مرتبه دوم مقدم بر اراده، و اراده در مرتبه سوم و مقدم بر تقدیر است، و تقدیر به وسیله امضا قضا را می‌راند.

پس مادام که قضاء خدا به وسیله امضا رانده نشده در مراحل قبلی بقاء هست و ممکن است از ایجاد آن چه که مورد علم و مشیت و اراده و تقدیرش تعلق گرفته صرف نظر کند، و آن را ایجاد ننماید، ولی اگر با امضا به مرحله قضا رسید دیگر بقاء نیست.»

قضای عمومی و قضای خصوصی الهی (۳۷)

این ترتیب که در روایت آمده و مشیت را مترتب بر علم و اراده را مترتب بر مشیت و هم‌چنین هر یک را مترتب بر ماقبل خود دانسته ترتیبی است عقلی، چون عقل انتزاع به غیر این ترتیب را صحیح نمی‌داند. (۱)

تقدم اراده و قضای الهی بر قول و امر او

«أَمَّا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!» (۴۰ / نحل)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۳۰.

(۳۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

خدا امر خود را قول هم نامیده هم چنان که امرش و قولش را از جهت قوه و محکمی و ابهام‌ناپذیری حکم و قضا نیز خوانده است. هم چنان که قول خاص خود را کلمه نیز نامیده است.

ایجاد خدای تعالی یعنی آن‌چه که از وجود بر اشیاء افاضه می‌کند - که به وجهی همان وجود اشیاء موجود است - همان امر او و قول او و کلمه اوست که قرآن در هر جا به یک جور تعبیرش فرموده، لکن از ظاهر تعابیر قرآن بر می‌آید که کلمه خدا همان قول اوست به اعتبار خصوصیت آن و تعینش. و از این معنا روشن می‌گردد که اراده و قضای خدا نیز یکی است، و برحسب اعتبار از قول و امر مقدم است، پس خدای سبحان نخست چیزی را اراده می‌کند و قضایش را می‌راند سپس به آن امر می‌کند و

تقدم اراده و قضای الهی بر قول و امر او (۳۹)

می‌گوید: باش و موجود می‌شود. (۱)

مأموریت ملائکه در اجرای قضای الهی

«فَالْمَدَّبَّرَاتِ أَمْرًا.» (۵ / نازعات)

ملائکه با همه اشیاء سر و کار دارند، با این که هر چیزی در احاطه اسباب است، و اسباب درباره وجود او و عدمش، بقایش و زوالش و در مختلف احوالش با یکدیگر نزاع دارند، پس آن‌چه خدای تعالی درباره آن موجود حکم کرده، و آن قضایی که او درباره

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۱۰۶.

(۴۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

آن موجود رانده و حتمی کرده، همان قضایی است که فرشته مأمور به تدبیر آن موجود به سوی آن می‌شتابد، و مسئولیتی که به عهده‌اش واگذار شده می‌پردازد، و در پرداختن به آن از دیگران سبقت می‌گیرد و سببیت سببی را که مطابق آن قضای الهی است تمام نموده و در نتیجه آن‌چه را که خدا اراده فرموده واقع می‌شود. (۱)

قضای آسمان‌های هفتگانه

«فَقَضَيْنَّ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ!» (۱۲ / سجده)

معنای اصلی قضاء جدا کردن چند چیز از یکدیگر است. جمله نامبرده می‌فهماند که

۱- المیزان ج ۴۰، ص ۱۶.

قضای آسمان‌های هفتگانه (۴۱)

آسمانی که خدا متوجه آن شد، به صورت دود بود، و امر آن از نظر فعلیت یافتن وجود مبهم و غیر مشخص بود، خدای تعالی امر آن را متمایز کرد، و آن را در دو روز هفت آسمان قرار داد.

این آیه شریفه با آیه قبلیش ناظر به تفصیل اجمالی است که در آیه «أَوَلَمْ يَرَالَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا -

آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمان‌ها و زمین یک پارچه بود و ما آن‌ها را از هم جدا کردیم،» (۳۰/انبیاء) متعرض آن بود. (۱)
 ۱- المیزان ج ۳۴، ص ۲۶۷.
 (۴۲) قضا و قدر در نظام آفرینش
 (۴۳)

فصل دوم: قضا و حکم الهی و کتاب

مفهوم حکم، و حکم الهی

«انِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ يَقْضُ الْحَقُّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَصْلَيْنِ» (۵۷ / انعام)

ماده «ح ك م» دلالت دارد بر اتقان و استحکامی که در هر چیزی وجود داشته باشد و اجزایش از تلاشی و تفرقه محفوظ است. خلاصه هر موجودی که از روی حکمت به
 (۴۴)

وجود آمده باشد اجزایش متلاشی نگشته و در نتیجه اثرش ضعیف و نیرویش درهم شکسته نمی‌شود. این است آن معنای جامعی که برگشت جمیع مشتقات این ماده از قبیل احکام، تحکیم، حکمت، حکومت، و غیر آن به آن است. آمر در امری که می‌کند، قاضی در حکمی که صادر می‌نماید گویا در مورد امر و حکم نسبتی ایجاد نموده و مورد امر و حکم را با آن نسبت مستحکم می‌سازند، و بدین وسیله ضعف و فتوری که در آن راه یافته بود جبران می‌نماید. این است آن معنایی که مردم در امور وضعی و اعتباری، از لفظ حکم درک می‌کنند و همین معنی را قابل انطباق بر امور تکوینی و حقیقتی هم دیده و احساس می‌کنند که امور تکوینی از نظر این که منسوب به خدای سبحان و قضا و قدر اویند دارای چنین استحکامی هستند. اگر می‌بینند که هسته درخت از زمین روییده و دارای شاخ و برگ و مفهوم حکم، و حکم الهی (۴۵)

میوه می‌شود، و هم‌چنین اگر نطفه به تدریج به صورت جسمی جاندار درآمده و دارای حس و حرکت می‌گردد، همه را به حکم خدای سبحان دانسته و مستند به قضا و قدر او می‌دانند، این است آن معنایی که انسان از لفظ حکم می‌فهمد و آن را عبارت می‌داند از اثبات چیزی برای چیز دیگری و یا اثبات چیزی مقارن با وجود چیزی دیگر. (۱)

حکم الهی در نظام تکوین و تشریح

«انِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ يَقْضُ الْحَقُّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَصْلَيْنِ!» (۵۷ / انعام)

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۱۸۱.

(۴۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مطالب بالا- که روشن شد اینک می‌گوییم: نظریه توحید که قرآن کریم معارف خود را بر اساس آن بنا نهاده حقیقت تأثیر را در عالم وجود تنها برای خدای تعالی اثبات می‌کند، و در موارد مختلف انتساب موجودات را به خدای سبحان به انحاء مختلفی بیان می‌کند، به یک معنا - استقلال - آن را به خدای سبحان نسبت داده و به معنای دیگری - غیر استقلالی و تبعی - آن را به غیر او منسوب نموده است. مثلاً- مسأله خلقت را به معنای اول به خداوند نسبت داده و در عین حال در موارد مختلفی به معنای دوم آن را به چیزهای دیگر هم نسبت می‌دهد، هم‌چنین از طرفی علم و قدرت و حیات و مشیت و رزق و زیبایی را به خداوند نسبت می‌دهد و

از طرفی همین‌ها را به غیر خدا منسوب می‌سازد.

حکم هم که یکی از صفات است از نظر این که خود نوعی از تأثیر است، معنای

حکم الهی در نظام تکوین و تشریح (۴۷)

استقلالی‌اش تنها از آن خداوند است چه حکم در حقایق تکوینی، و چه در شرایع و احکام وضعی و اعتباری. قرآن کریم هم در آیات بسیاری این معنا را تأیید نموده است از آن جمله آیات زیر است: «انِ الْحُكْمُ لِلَّهِ - حکم جز برای خدا نیست» (۶۷ / یوسف) و «الَّا- لَهُ الْحُكْمُ - آگاه باش که تنها برای اوست حکم.» (۶۲ / انعام) و «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْاُولٰی وَالْاٰخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ - و برای اوست حمد در دنیا و آخرت و برای اوست حکم.» (۷۰ / قصص) و «وَاللّٰهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ - و خداوند حکم می‌کند و کسی نیست که حکم او را دنبال کند و بی تأثیر نماند.» (۴۱ / رعد)

و اما حکم تشریحی، از جمله آیاتی که دلالت دارند بر اختصاص حکم تشریحی به خدای تعالی آیه «انِ الْحُكْمُ لِلَّهِ اَمْرًا اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ - نیست حکم مگر برای خداوند، دستور فرموده که جز او را نپرستید این است دین استوار و اداره کننده اجتماع!»

(۴۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

(۴۰ / یوسف) است با این که این آیه و ظاهر آیات قبلی دلالت دارند بر این که حکم تنها برای خدای سبحان است و کسی غیر او با او شریک نیست. در عین حال در پاره‌ای از موارد حکم را و مخصوصاً حکم تشریحی را به غیر خداوند هم نسبت داده، از آن جمله این چند مورد است: «يَحْكُمُ بِهٖ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ - حکم می‌کنند به آن کفار به آن کفار دو تن از شما که صاحبان عدالت باشند.» (۹۵ / مائده) و «يا داوُد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ - ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق حکم کن!» (۲۶ / ص) و درباره رسول خدا می‌فرماید: «لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرَاكَ اللّٰهُ - این که حکم کن میان مردم به آنچه که خدا آگاهت ساخته!» (۱۰۵ / انبیاء) و «فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ - پس حکم کن در میان آنان به آنچه بر تو نازل شده.» (۴۸ / مائده) و «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ.» (۴۴ / مائده) و هم چنین آیات دیگری که اگر ضمیمه شوند با آیات دسته اول حکم الهی در نظام تکوین و تشریح (۴۹)

این نتیجه را می‌دهند که حکم به حق به طور استقلال و اولاً و بالذات تنها از آن خدای سبحان است، و غیر او کسی مستقل در آن نیست، و اگر هم کسی دارای چنین مقامی باشد خدای سبحان ارزانی‌اش داشته، و او دست دوم است، و از همین جهت است که خدای تعالی خود را «اَحْكُمُ الْحَاكِمِيْنَ» (۴۵ / هود) و «خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ» (۸۷ / اعراف) نامیده است. آری لازمه اصالت و استقلال و اولویت همین است.

آیاتی که حکم را به اذن خدای تعالی به غیر او نسبت می‌داد همان طوری که ملا-حظه کردید مختص بود به احکام وضعی و اعتباری، و تا آن جا که من یاد دارم در این سنخ آیات آیه‌ای که احکام تکوینی را هم به غیر خدا نسبت داده باشد وجود ندارد. (۱)

انواع حکم در قرآن

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۱۸۲.

(۵۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اَتَيْنَهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ.» (۸۹ / انعام)

ماده حکم بر حسب آن چه که از موارد استعمال آن به دست می‌آید در اصل به معنای منع است، و به همین مناسبت احکام مولوی را حکم نامیده‌اند، چه مولای آمر با امر خود مأمور را مقید ساخته و او را از آزادی در اراده و عمل تا اندازه‌ای منع نموده، و هوی و

خواهش نفسانی او را محدود می‌سازد، و هم‌چنین حکم به معنای قضا، که آن نیز دو طرف دعوا را از مشاجره و یا تعدی و جور باز می‌دارد، و حکم به معنی تصدیق که قضیه را از این که مورد تردید شود منع می‌نماید. و احکام و استحکام که معنای منع در آن دو نیز خوابیده چون هر چیزی وقتی محکم و مستحکم می‌شود که از ورود منافی انواع حکم در قرآن (۵۱)

و فساد در بین اجزایش جلوگیری بوده باشد، و نگذارد اجنبی در بین اجزایش تسلط پیدا کند، و در آیه: «كِتَبَ أَحْكَمَتِ آيَاتِهِ ثُمَّ فَضَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (۱ / هود) به اعتباری احکام در مقابل تفصیل استعمال شده و معنای اصلی اش را از دست نداده، برای این که این احکام نیز از فصل که همان بطلان التیام و ترکیب اجزاء هر چیزی است جلوگیری به عمل می‌آورد، و به همین معنی است محکم در مقابل متشابه (۱).

حکم و قضای الهی در ایجاد

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۷۷.

(۵۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ!» (۸۹ / انعام)

وقتی کلمه حکم به خدای تعالی نسبت داده می‌شود اگر در مسأله تکوین و خلقت باشد معنای قضای وجودی را که ایجاد و آفرینش باشد می‌دهد که همسو و همزمان با وجود حقیقی و واقعیت خارجی به مراتب آن است، مانند آیه: «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ!» (۴۱ / رعد) و «وَإِذَا قُضِيَ أَهْرَافًا فَمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!» (۱۱۷ / بقره) (۱)

احکام الهی و قوانین شرعی

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۷۸.

احکام الهی و قوانین شرعی (۵۳)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ!» (۸۹ / انعام)

اگر حکم در تشریح باشد معنای قانون‌گذاری و حکم مولوی را می‌دهد، و به این معنا است آیه: «وَإِنَّمَا نَحْنُ بِمُحْكِمِينَ لِمَا يَكُونُ حُكْمَ اللَّهِ» (۴۳ / مائده) و «وَمِنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا - كَيْسَتْ كَيْسَتْ بَهْتَرُ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ بِأَشَدِّ؟» (۵۰ / مائده) و لذا در جمله «سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»، (۱۳۶ / انعام) کسانی را که به خود اجازه تشریح و قانون‌گذاری را داده‌اند ملامت کرده است. و وقتی همین لفظ به انبیاء علیهم‌السلام نسبت داده شود معنای قضا را که یکی از منصب‌های الهی است و خداوند انبیاء خود را به آن منصب تشریف و اکرام کرده افاده می‌کند، و در این باره فرموده است: «فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا

(۵۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ!» (۴۸ / مائده) و «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ!» (۸۹ / انعام) و شاید بعضی آیات اشعار دارد یا دلالت می‌کند بر این که به انبیاء حکم به معنی تشریح داده شده، مانند آیه «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقُّنِي بِالصَّالِحِينَ!» (۸۳ / شعراء) (۱)

حکم و قضا در بین مردم

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ!» (۸۹ / انعام)

اگر حکم به غیر انبیاء نسبت داده شود معنای قضاوت را افاده می‌کند، مانند آیه:

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۷۹.

حکم و قضا در بین مردم (۵۵)

«وَلِيْحُكْمِ أَهْلِ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ.» (۴۷ / مائده) معنای دیگری نیز برای حکم هست که عبارت است از منجز کردن وعده و اجرای حکم و قانون که در مورد آیه «وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ!» (۴۵ / هود) به آن معناست. (۱)

حکم و قضای قطعی الهی، و قوانین ناشی از آن

«كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ!» (۳۳ / یونس)

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۷۹.

(۵۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مطابق ظاهر سیاق آیه کلمه‌ای که خدا در مورد فاسقان گفته این است که فاسقان ایمان نمی‌آورند، یعنی خداوند حکم قطعی در مورد آنان صادر کرده و به مقتضای آن، فاسقان در حالی که بر فسق خود باقی هستند ایمان نمی‌آورند، و هدایت الهی آنان را فرامی‌گیرد تا به طرف ایمان راهنمایی شوند. زیرا خدا فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ - خدا مردم فاسق را هدایت نمی‌کند.» (۶ / منافقون)

معنی جمله «كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ» این است که کلمه الهی و حکم قطعی و حتمی که خدا در مورد فاسقان صادر کرده یعنی ایمان نیاوردن فاسقان، در خارج به حقیقت پیوست و به ثبوت رسید و مصداق پیدا کرد، و مصداقش همین است که اینان از راه حق خارج شدند و در ضلالت افتادند. یعنی ما حکم هدایت نشدن و ایمان نیاوردن فاسقان را به خاطر ظلم و یا گزاف صادر نکرده‌ایم و بلکه این حکم بدان دلیل صادر

حکم و قضای قطعی الهی، و قوانین ناشی از آن (۵۷)

شده که فاسقان از حق منصرف و فاسق پیشه شدند و در ضلالت افتادند زیرا بین حق و باطل واسطه‌ای وجود ندارد.

آیه در عین حال دلالت بر آن دارد که امور ضروری و احکام و قوانین روشن و واضحی که در نظام مشهود عالم جریان دارد مانند این که «واسطه‌ای بین حق و باطل نیست»، و یا «واسطه‌ای بین هدایت و ضلالت نیست»، یک نوع استناد به قضای الهی دارد و این طور نیست که این قوانین به خودی خود و بدون قضای الهی در ملک خدا به صورت ثابت درآمده باشد. (۱)

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۹۱.

(۵۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

حکم و کتاب

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا!» (۳۷ / رعد)

مراد به حکم، قضا و فرمان است. چون شأن کتابی که از آسمان نازل شود همین است. هم‌چنان که در آیه دیگر فرمود: «وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيهِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ - و با ایشان کتاب را به حق فرستاد تا حکم کند میانه مردم، در آنچه اختلاف می‌کنند.» (۲۱۳ / بقره) پس کتاب از یک نظر حکم الهی است و از یک نظر حاکم میان مردم است، و این است معنای حکم. و اگر کتاب را به زبان عربی که زبان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است نازل فرموده برای این بوده که سنت او بر این

جاری شده که هریغمبری را

حکم و کتاب (۵۹)

به زبان قوم خودش بفرستد. (۱)

صدور حکم خاص هر زمان

«... وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ!» (۳۸ / رعد)

معنای این که فرمود «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» این است که برای هر زمانی حکمی است رانده شده، مخصوص آن زمان که این نیز اشاره است به همان مطلبی که استثناء «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» و مسأله سنت جاری خدا و تقدیرات او بدان اشاره داشت. پس خدای سبحان است

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۲۹۲.

(۶۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

که هر چه بخواهد نازل می‌کند، و به هر چه بخواهد اذن می‌دهد، و لکن همو در هر وقت و هر آیتی را نازل نمی‌کند، و بدان اذن نمی‌دهد، زیرا برای هر وقتی کتابی است، که او نوشته، و به جز آن چه در آن نوشته واقع نمی‌شود. (۱)

اصل ثابت، و حکم محو و اثبات، و تحول کتاب در زمان‌های معین

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ!» (۳۹ / رعد)

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۲۹۴.

اصل ثابت، و حکم محو و اثبات (۶۱)

جمله فوق از یک طرف متصل شده به جمله «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» و از طرف دیگر متصل است به جمله «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»، قهرا ظهور در این یافته که مراد به آن محو کتاب و اثبات آن، در زمان‌های معین است، پس کتابی است که خداوند در یک زمانی اثبات کرده، اگر بخواهد در زمان‌های بعد آن را محو می‌کند و کتاب دیگری اثبات می‌نماید، پس خدای سبحان لایزال کتابی را اثبات و کتاب دیگری را محو می‌سازد.

بنابراین اگر ما نوشته‌های کتاب را عبارت بدانیم از آیت و معجزه، و نشان‌دهنده اسماء و صفات خداوندی، و در نظر بگیریم که وجود هر چیزی آیت خداست، در این صورت صحیح است بگوییم خداوند لایزال و همواره و در هر آن مشغول محو آیتی و اثبات آیتی دیگر است. پس این که فرمود: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» معنایش این

(۶۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

می‌شود: برای هر وقتی کتاب مخصوصی است، پس کتاب‌ها به اختلاف اوقات مختلف می‌شوند، و چون خدای سبحان در کتابی که بخواهد تصرف نموده، آن را محو می‌کند، کتاب دیگری به جایش اثبات می‌نماید، پس اختلاف کتاب‌ها به اختلاف اوقات ناشی از اختلاف تصرفات الهی است، نه این که از ناحیه خود آن‌ها باشد، که هر وقتی کتابی داشته باشد، که به هیچ‌وجه قابل تغییر نباشد، بلکه خدای سبحان است که آن را تغییر داده، کتاب دیگری به جایش اثبات می‌نماید.

و این که فرمود: «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» معنایش این است که نزد خدا اصل کتاب و ریشه آن وجود دارد، چون کلمه «أُمُّ» به معنای اصل هر چیز است که از آن ناشی گشته و بدان باز می‌گردد.

این جمله توهمی را که ممکن است به ذهن کسی برسد دفع نموده، حقیقت امر را

اصل ثابت، و حکم محو و اثبات (۶۳)

بیان می‌کند، چه، اختلاف حال کتاب، و محو و اثبات آن، و دگرگون شدن احکام نوشته در آن و قضاء رانده شده در آن، چه بسا آدمی را به این توهم وا دارد که: قضایا و امور عالم نزد خدای سبحان هم وضع ثابتی نداشته، حکم او هم تابع علل و عوامل خارجی

است، عینا مانند احکام ما آدمیان، و صاحبان شعور است، و یا به توهّم بیندازد که اصلاً احکام الهی جزافی و کدره‌ای است، و نه خودش به حسب ذات تعیین دارد، و نه چیزی از خارج در تعیین آن اثر می‌کند.

هم‌چنان که چه بسا صاحبان عقل بسیط و ساده‌لوحان توهّم کرده‌اند که خدایی که مَلِک مطلق است، سلطنتش مطلق، و هر چه بخواهد می‌کند، و با آزادی مطلق و بدون رعایت هیچ قید و شرطی، و هیچ طریقه و نظامی، هر عملی که بخواهد انجام می‌دهد، و با این حال دیگر نمی‌توان صورتی ثابت و نظامی معین برای افعال و قضایای او تصور

(۶۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

نمود. چنان که فرمود: «مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ - گفتار نزد من دگرگونه نمی‌شود.» (۲۹ / ق) و نیز فرمود: «وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ - و هر چیز نزد او به مقدار است.» (۸ / رعد) چون جای چنین توهمی بوده در جمله مورد بحث این توهّم را دفع نموده، و فرمود: «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ!» یعنی اصل و ریشه عموم کتاب‌ها، و آن امر ثابتی که این کتاب‌های دستخوش محو و اثبات بدان بازگشت می‌کنند همانا نزد اوست، و آن اصل مانند این شاخه‌ها دستخوش محو و اثبات نمی‌شود.

پس خلاصه مضمون آیه این می‌شود که خدای سبحان در هر وقتی و مدتی کتاب و حکم و قضایی دارد، و از این نوشته‌ها هر کدام را بخواهد محو، و هر کدام را بخواهد اثبات می‌کند، یعنی قضایی که برای مدتی رانده تغییر می‌دهد، و در وقت دیگر به جای آن، قضای دیگری می‌راند، و لکن در عین حال برای همیشه قضایی لا یتغیر و غیر

اصل ثابت، و حکم محو و اثبات (۶۵)

قابل محو و اثبات هم دارد، و این قضاء لا یتغیر اصلی است که همه قضا‌های دیگر از آن منشأ می‌گیرند، و محو و اثبات آن‌ها نیز بر حسب اقتضای آن قضاست. (۱)

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۲۹۴.

(۶۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

حکم حوادث مشمول تحول، و جهت متحول و جهت ثابت اشیاء

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ!» (۳۹ / رعد)

از آیه شریفه فوق‌الذکر چند نکته روشن می‌شود:

اول - این که حکم محو و اثبات حکمی است عمومی، که تمامی حوادثی که به حدود زمان و اجل محدود می‌شود، و به عبارت دیگر تمامی موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین و مابین آن دو است دستخوش آن می‌گردند، هم‌چنان که فرمود: «مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى - آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌هاست جز به حق و اجلی معلوم نیافریدیم.» (۳ / احقاف)

حکم حوادث مشمول تحول (۶۷)

دوم - این که خدای سبحان در هر چیزی قضا و قدری ثابت دارد، که قابل تغییر نیست، و همین خود دلیل فساد گفتار کسانی است که گفته‌اند: هر قضایی قابل تغییر است و آن‌گاه استدلال کرده‌اند بر روایات و دعاهای متفرق که دلالت دارد بر این که دعاء و صدقه مقدرات سوء را دفع می‌کند. ولی باید بدانند که این راجع به مقدرات غیر حتمی است، که ما نیز منکر آن نیستیم.

سوم - این که قضا بر دو قسم است، یکی قابل تغییر و یکی غیر قابل تغییر. (۱)

قدرت اجرایی حکم الهی

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۲۹۷.

(۶۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ!» (۴۱ / رعد)

مقصود از این جمله این است که غلبه از خدای سبحان است، اوست که حکم می‌کند، و در قبال حکمش حکم احدی نفوذ ندارد، و در نتیجه نمی‌تواند از حکم او جلوگیری کند، آری خدای سبحان هر عملی را به مجرد وقوعش حساب می‌کند، بدون این که فاصله دهد، تا دیگران بتوانند در آن تصرف نموده، اخلاص کنند، پس جمله «وَاللَّهُ يَحْكُمُ» (۴۱ / رعد) در معنای جمله «أَفْهَمُ الْغَالِبُونَ» (۴۴ / انبیاء) است. (۱)

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۳۰۰.

تبعیت حکم انسان از حکم الهی (۶۹)

تبعیت حکم انسان از حکم الهی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ!» (۱ / حجرات)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در جایی که خدا و رسول او حکمی دارند، شما حکم نکنید، یعنی حکمی نکنید مگر به حکم خدا و رسول او، و باید که همواره این خصیصه در شما باشد، که پیرو و گوش به فرمان خدا و رسول باشید.

و لکن از آن جایی که هر فعل و ترکی که آدمی دارد، بدون حکم نمی‌تواند باشد و هم‌چنین هر تصمیم و اراده‌ای که نسبت به فعل یا ترکی دارد آن اراده نیز خالی از حکم نیست، در نتیجه می‌توان گفت که: مؤمن نه تنها در فعل و ترکش باید گوش به فرمان خدا (۷۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

باشد، بلکه در اراده و تصمیمش هم باید پیرو حکم خدا باشد. و نهی در آیه شریفه ما را نهی می‌کند از این که هم به سخنی اقدام کنیم که از خدا و رسول نشنیده‌ایم و هم به فعلی یا ترکی اقدام کنیم که حکمش را از خدا و رسول نشنیده‌ایم، و هم نسبت به عملی اراده کنیم که حکم آن اراده را از خدا و رسول نشنیده‌ایم، در نتیجه آیه شریفه نظیر و قریب‌المعنا با آیه «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»، (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) می‌شود، که درباره اوصاف ملائکه می‌فرماید: از کلام خدا سبقت نمی‌گیرند، و همواره به امر او عمل می‌کنند، و این اتباعی که در جمله «لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» بدان دعوت می‌کند، همان داخل شدن در ولایت خدا، و وقوف در موقف عبودیت، و سیر در آن مسیر است، به طوری که عبد در مرحله تشریح مشیت خود را تابع مشیت خدا کند، همان طور که در مرحله تکوین مشیتش تابع مشیت خدا است، و

تبعیت حکم انسان از حکم الهی (۷۱)

خدای تعالی در آن باره فرموده: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ - شما نمی‌خواهید مگر بعد از آن که خدا خواسته باشد»، (۳۰ / انسان) و نیز فرموده: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ - و خدا سرپرست مؤمنان است.» (۶۸ / آل عمران) و نیز فرموده: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ - خدا سرپرست متقیان است.» (۱۹ / جاثیه) (۱)

حکم و مالکیت و ولایت حکم

«وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ!» (۱۰ / شوری)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۱۶۸.

(۷۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

جمله فوق حجت بر انحصار ولایت در خدا است، و اصولاً باید دانست که حکم حاکم در بین دو نفر که با هم اختلاف دارند، به

معنای آن است که حکم را محکم، و حق را در بین آن دو نفر که به خاطر اختلافشان در نفی و اثبات مضطرب شده تثبیت کند. اختلاف گاهی در عقیده پیدا می‌شود، مثل این که یکی بگوید: خدا واحد است، و دیگری بگوید: بسیار است. گاهی اختلاف در عمل یا چیزی که مربوط به عمل است پیدا می‌شود، مثل اختلاف در امور زندگی و شؤون حیات، و بنابراین حکم از نظر مصداق با قضا یکی می‌شود، هر چند که مفهوم حکم با مفهوم قضا دو تاست.

حکم و قضا وقتی تمام می‌شود که حاکم به نوعی از ملکیت، مالک حکم و ولایت باشد، هر چند که دو طرف اختلاف این ملکیت را به او داده باشند، مثل این که دو نفر که حکم و مالکیت و ولایت حکم (۷۳)

با هم نزاع دارند به شخصی ثالث بگویند تو بیا و در بین ما داوری کن و در بین خود قرار بگذارند که هر چه آن شخص گفت تسلیم شوند، که در این مثال دو نفر طرف نزاع، شخص ثالث را مالک حکم کرده‌اند، و پیشاپیش تسلیم خود و پذیرفتن حکمش را به او داده‌اند، تا آزادانه طبق آنچه به نظرش می‌رسد، حکم کند، پس آن شخص ثالث ولی آن دو نفر در این حکم می‌شود.

و خدای سبحان مالک تمامی عالم است، و به جز او مالکی نیست، چون هر موجودی خودش و آثارش قائم به خدای تعالی است، و در نتیجه او مالک حکم و قضای به حق است، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» - هر موجودی که فرض شود هالک و فانی است، مگر ظهور او، حکم تنها او راست، و به سویش برمی‌گردد! (۸۸ / قصص) و «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» - خدا هر حکمی اراده کند

(۷۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

می‌راند، «(۱ / مائده) و «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» - حق از ناحیه پروردگار توست.» (۱۴۷ / بقره)

حکم خدای تعالی بر دو جور است، یکی حکم تکوینی، و آن این است که پدیدار شدن مسیبات را به دنبال اسباب قرار دهد، و وقتی موجودی در بین چند سبب قرار گرفت که بر سر آن نزاع داشتند، آن موجود را دنبال سببی قرار دهد که نسبت به بقیه اسباب سببیتش تام باشد. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» - حکمی نیست مگر برای خدا، و من بر او توکل می‌کنم، (۶۷ / یوسف) که کلمه «حکم» در این جمله به معنای حکم تکوینی است.

یکی هم حکم تشریحی است، مانند تکالیفی که در دین الهی درباره اعتقادات و دستورالعمل‌ها آمده: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» - حکمی نیست مگر برای خدا، و او فرمان داده که نپرستید مگر تنها او را، و این همان دین محکم حکم و مالکیت و ولایت حکم (۷۵)

است. (۴۰ / یوسف)

در این بین حکم سومی هست، که ممکن است به وجهی یکی از مصادیق هر یک از آن دو حکم شمرده شود، و آن عبارت است از حکمی که در روز قیامت در بین بندگان در آنچه اختلاف می‌کردند می‌راند، و آن این است که در آن روز حق را آشکار و اظهار می‌کند، به طوری که اهل جمع همه حق را ببینند، و به عیان و یقین مشاهده کنند، تا در نتیجه آن‌هایی که در دنیا اهل حق بوده‌اند، در سایه ظهور حق رستگاری، و از آثارش برخوردار گردند، و آن‌هایی که در دنیا در برابر حق استکبار می‌ورزیدند، به خاطر استکبارشان و آثاری که در استکبارشان بود شقی و بدبخت شوند. (۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۳۶.

(۷۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ!» (۱۰ / شوری)

اختلاف مردم در عقاید و اعمالشان اختلافی است تشریحی که آن را جز حکم تشریحی و قوانین شریعتی بر نمی‌دارد، و اصلاً اگر اختلاف نبود قانون هم نبود، «وَكَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...» - مردم امت واحده‌ای بودند، خدای تعالی انبیا را حکم و فلسفه قانون و تشریح (۷۷)

مبعوث کرد تا نیکان را بشارت و بدان را تهدید کنند، و کتابی به حق با ایشان نازل کرد، تا بین مردم در آنچه اختلاف می‌کنند داوری نمایند، هرچند که درباره آن کتاب اختلاف نکردند مگر خود آن‌ها که کتاب به سویشان آمده بود، و مگر بعد از آن که به حقانیت آن یقین داشتند، تنها از در دشمنی با یکدیگر اختلاف می‌کردند، پس خداوند آن‌هایی را که ایمان آوردند در آنچه اختلاف می‌کردند به اذن خود به سوی حق راهنمایی فرمود، «(۲۱۳ / بقره) بدان اشاره می‌کند. پس روشن شد که حکم تشریحی و حق قانون‌گذاری تنها از آن خدای سبحان است، پس تنها ولی در این حکم اوست، پس واجب است تنها او را ولی خود بگیرند و تنها او را بپرستند، و به آنچه او نازل کرده متدین گردند.

آن ولی‌ای که پرستیده می‌شود، و به دین او متدین می‌شوند، باید کسی باشد که بتواند اختلافی که در بین پرستندگان پیدا می‌شود برطرف سازد، و آنچه از شئون

(۷۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اجتماع آنان به فساد گراییده اصلاح کند، و ایشان را به وسیله قانون به سوی سعادت زندگی دایمی سوق دهد، قانونی که عبارت است از همان دینی که در بین آنان برقرار سازد، و این چنین ولی تنها خدای سبحان است، پس تنها همو آن ولی‌ای است که باید او را ولی خود بگیرند و لاغیر. (۱)

حکم الهی پس از ارسال رسل

«وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ...!» (۴۷ / یونس)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۳۸.

حکم الهی پس از ارسال رسل (۷۹)

قضای الهی را وقتی تجزیه و تحلیل کنیم به صورت دو قضاء در می‌آید: یکی این که هر امتی رسولی دارد که حامل رسالت خداست و این رسالت را به آنان تبلیغ می‌کند. دیگر این که وقتی رسول آمد و رسالت خدا را به مردم رسانید و مردم دچار اختلاف شدند و عده‌ای تصدیق و عده‌ای تکذیب کردند، آن‌گاه خدا بین آنان حکم می‌کند بدون آن که به کسی ستم روا دارد. (۱)

کتاب فجار یا قضای الهی در مجازات انسان‌های فاجر

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۱۲۱.

(۸۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينٍ وَمَا أَدْرِيكَ مَا سَجِينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ!» (۷ / مطفین)

منظور از سَجین، سفلی روی سفلی دیگر، یا پستی دو چندان و گرفتاری در چنان پستی است - کتاب فجار در حبس و زندانی است که هر کس در آن بیفتد بیرون شدن برایش نیست. کلمه «کتاب» به معنای مکتوب است آن هم نه از کتابت به معنای قلم در دست گرفتن و در کاغذ نوشتن بلکه از کتابت به معنای قضای حتمی است. و منظور از کتاب فجار سرنوشتی است که خدا برای آنان

مقدر کرده، و آن جزایی است که با قضاء حتمی‌اش اثبات فرموده است. پس حاصل آیه این شد که آنچه خدای تعالی به قضای

کتاب فجار یا قضای الهی در مجازات انسان‌های فاجر (۸۱)

حتمی‌اش برای فجار مقدر و یا آماده کرده در سجین است که سجنی بر بالای سجنی دیگر است، به طوری که اگر کسی در آن بیفتد تا ابد و یا تا مدتی بس طولانی در آن خواهد بود. پس سجین کتابی است جامع که در آن خیلی سرنوشت‌ها نوشته شده و از آن جمله کتاب و سرنوشت فجار است.

جمله «وَيْلٌ لِّيَوْمِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (۱۰ / مطففین) نفرینی بر فجار و خبر مرگ ایشان است و در آن فجار را تکذیب‌گران خوانده است. «الَّذِينَ يُكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ وَ مَا يُكْذَبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ!» (۱۱ و ۱۲ / مطففین) مراد از «مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» در این جا تجاوز از حدود عبودیت است. کلمه اثم به معنای کسی است که گناهان بسیار داشته باشد به طوری که گناهانش روی هم انباشته و به کلی در شهوات غرق شده باشد. و معلوم است که یگانه مانعی که انسان را از گناه باز می‌دارد ایمان به بعث و جزاء است، و کسی که در شهوات

(۸۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

فرو رفته و دلش گناه دوست شده باشد، دلش حاضر نیست منع هیچ مانعی از گناه را و از آن جمله مسأله قیامت را بپذیرد، و نسبت به گناهان بی‌رغبت و متنفر شود، در نتیجه گناه زیاد کار او را بدین جا منتهی می‌کند که قیامت و جزاء را به کلی انکار نماید.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» - گناهان مانند زنگ و غباری شد که روی جلای دل‌هایشان را گرفت و آن دل‌ها را از تشخیص خیر و شر کور کرد. (۱۴ / مطففین) این زنگ بودن گناهان بر روی دل‌های آنان عبارت شد از حایل شدن گناهان بین دل‌ها و بین تشخیص حق آن طور که هست.

از این آیه شریفه سه نکته استفاده می‌شود:

اول - این که اعمال زشت نقشی و صورتی به نفس می‌دهد، و نفس آدمی را به آن صورت درمی‌آورد.

کتاب فجار یا قضای الهی در مجازات انسان‌های فاجر (۸۳)

دوم - این که این نقوش و صورت‌ها مانع آن است که نفس آدمی حق و حقیقت را درک کند، و میان آن و درک حق حایل می‌شود.

سوم - این که نفس آدمی به حسب طبع اولی‌اش صفا و جلایی دارد که با داشتن آن حق را آن طور که هست درک می‌کند، و آن را از باطل و نیز تقوی را از فجور تمیز می‌دهد: «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا وَ فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيهَا!» (۷ و ۸ / شمس)

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ» (۱۵ / مطففین) مراد به محجوب بودن از پروردگارشان در روز قیامت محرومیتشان از کرامت قرب و منزلت است. معنای محجوب بودن این نیست که از معرفت خدا محجوبند، چون در روز قیامت همه حجاب‌ها برطرف می‌شود، یعنی همه اسباب ظاهری که در دنیا واسطه میان خدا و خلق بودند از کار می‌افتند، و در نتیجه تمام خلائق معرفتی

تام و کامل به خدای تعالی پیدا

(۸۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

می‌کنند: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.» (۱۶ / غافر) (۱)

کتاب علین، یا قضای الهی در پاداش انسان‌های صالح

«كَلَّا إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي عِلِّيِّينَ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُرَقَّرُونَ» (۱۸ / مطففین)

کلمه «عِلِّيُّونَ» به معنای علوی روی علو دیگر است، و یا علوی دو چندان که با درجات عالی و منازل قرب به خدای تعالی منطبق

می‌شود. معنای آیه این است که: آن‌چه برای ابرار مقدر شده و قضایش رانده شده تا جزای نیکوکاری‌های آنان باشد،
۱- المیزان ج ۴۰، ص ۱۱۶.

کتاب‌علیین، یا قضای الهی در پاداش انسان‌های صالح (۸۵)

در علیین قرار دارد، و تو ای پیامبر نمی‌دانی علیین چیست؟ امری است نوشته شده و قضایی است حتمی و رانده شده و مشخص و بدون ابهام. «يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» یعنی مقربین علیین را با ارائه خدای تعالی می‌بینند. (۱)
۱- المیزان ج ۴۰، ص ۱۲۲.
(۸۶)

فصل سوم: قضا و اختیار انسانی

قضا و تقدیر الهی و اختیار انسانی

«هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ!» (۶ / آل عمران)
خدای سبحان نظام جهان آفرینش را طوری مقرر داشته که منتهی به اختیار انسانی می‌شود، همان اختیاری که آدمی با آن می‌تواند راه سعادت و صراط ایمان و
(۸۷)

طاعت را طی کند، یا به وسیله آن طریق کفر و معصیت را دنبال نماید، و این خود روشن است که جعل و قرار دادن این اختیار در انسان برای خاطر تمامیت موضوع امتحان می‌باشد، تا هر که خواهد راه ایمان را بگیرد، و هر که خواهد راه کفر را بپیماید، لکن هر دو دسته جز آن‌چه را که خدا خواسته و مشیتش به آن قرار گرفته است طی نمی‌کنند.

پس تمام موجودات عالم هستی حتی «کفر و ایمان» مردم تحت تقدیر حضرت اوست. و «تقدیر» همان نظمی است که خداوند برای اشیاء و موجودات جهان قرار داده تا هر چیزی به میزان آن به آسانی راه مقصد اصلی خود را که سازمان عملی و جودش اجازه می‌دهد تعقیب کند. خداوند به قدرت کامله خود به هر چیز همان صورتی را عطا کرده و بخشیده است که در راه مخصوص آن سلوک می‌نماید. پس در هر حال خداوند پیروز می‌باشد و با اراده و مشیت خود بر مخلوقات غالب است، ولی انسان بیچاره
(۸۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

گمان می‌کند که اراده و مشیت او اصالت دارد و به میل خویشتن در عالم تصرف می‌نماید، خیال می‌کند با اراده خود نظم متصل هستی را شکافته و بر تقدیر الهی سبقت می‌گیرد! با این که همه آن‌ها خود در رشته تقدیر اوست.

منظور اصلی از جمله «يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ» همان است که به مخاطبین بفهماند: تنها خداوند است که اجزاء وجودی شما را در ابتدای کار و تکوین طوری تنظیم کرده که منتهی به مشیت او در سرانجام کارهایتان می‌شود، لکن مشیت و اراده حتم نیست که قابل تغییر نباشد.

نکته دیگر این قسمت توجه دادن اهل ایمان است به این که: ایمان شما هم چون کفر کافران تحت تقدیر خداوندی می‌باشد تا به آن وسیله از رحمتی که خداوند درباره مؤمنان ارزانی داشته شادمان، و قلبشان با شنیدن موضوع انتقام از کافران - همان
قضا و تقدیر الهی و اختیار انسانی (۸۹)

کافران که کفر و سرپیچیشان بر اینان بزرگ و سنگین می‌آمد - تسلی پیدا کند. (۱)

قضا و قدر، و نقش اختیار انسانی

«ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا،»

«هیچ مصیبتی در زمین و نه در جان‌های شما نمی‌رسد مگر آن که قبل از آن که آن را برسانیم در کتابی نوشته بودیم، و این برای خدا آسان است.» (۲۲ / حدید)

۱- المیزان ج ۵، ص ۲۲.

(۹۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

این آیه مردم را دعوت می‌کند به این که از تأسف و خوشحالی دوری کنند، برای این که آنچه به ایشان می‌رسد از پیش قضایش رانده شده، و ممکن نبوده که نرسد، و آنچه هم که به ایشان نمی‌رسد، بنا بوده نرسد، و تمامی حوادث مستند به قضا و قدری رانده شده است، و با این حال نه تأسف از نرسیدن چیزی معنا دارد، و نه خوشحالی از رسیدنش، و این کار بیهوده از کسی که به خدا ایمان دارد و زمام همه امور را به دست خدا می‌داند شایسته نیست.

برخی خیال می‌کنند که اعتقاد به قضا و قدر احکام این نشئه را که نشئه اختیار است باطل می‌کند، و نظام طبیعی آن را مختل می‌سازد. آن‌ها ادعا می‌کنند که اگر صحیح باشد که اصلاح صفت صبر و ثبات، و ترک تأسف و خوشحالی را مستند به قضا و قدر، و خلاصه مستند به این بدانیم، که همه امور در لوح محفوظ نوشته شده، و هرچه بنا قضا و قدر، و نقش اختیار انسانی (۹۱)

باشد بشود می‌شود، باید صحیح باشد که کسی به دنبال روزی نرود، و در پی کسب هیچ کمالی برنیاید، و از هیچ رذیله اخلاقی دوری نکند، و وقتی از او می‌پرسند چرا دست روی دست گذاشته و در پی تحصیل مال یا کمال یا تهذیب نفس از رذایل، و دفاع از حق، و مخالفت با باطل بر نمی‌آیی؟ بگویند: هرچه بناست بشود می‌شود، چون شدنی‌ها در لوح محفوظ نوشته شده، و معلوم است که در این صورت چه وضعی پیش می‌آید، و دیگر باید فاتحه تمامی کمالات را خواند.

در پاسخ می‌گوییم: افعال آدمی یکی از اجزاء علل حوادث است، و معلوم است که هر معلولی همان‌طور که در پیدایش محتاج به علت خویش است، محتاج به اجزای علتش نیز می‌باشد. پس اگر بگویند: (مثلاً سیری من با قضای الهی بر وجودش رانده شده یا بر عدمش، ساده‌تر بگویم خدا یا مقدر کرده امروز شکم من سیر شود، یا مقدر کرده نشود، (۹۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

پس دیگر چه تأثیری در خوردن و جویدن و فرو بردن غذا هست؟) سخت اشتباه کرده، چون فرض وجود سیری، فرض وجود علت آن است، و علت آن اگر هزار جزء داشته باشد، یک جزئش هم خوردن اختیاری خود من است، پس تا من غذا را بر ندارم و نخورم و فرو نبرم، علت سیری تحقق پیدا نمی‌کند، هر چند که نهصد و نود و نه جزء دیگر علت آن محقق باشد. پس این خطاست که آدمی معلولی از معلول‌ها را تصور بکند، و در عین حال علت آن، و یا جزئی از اجزاء علت آن را لغو بداند.

پس این صحیح نیست که انسان حکم اختیار را لغو بداند، با این که مدار زندگی دنیوی، و سعادت و شقاوتش بر اختیار است، و اختیار یکی از اجزای علل حوادثی است، که به دنبال افعال آدمی، و یا به دنبال احوال و ملکات حاصله از افعال آدمی، پدید می‌آید. (۱)

قضا و قدر، و نقش اختیار انسانی (۹۳)

حدود اختیار انسان، و قضا و مقدرات

«ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا.» (۲۲ / حدید)

به دنبال مطالب بالا باید گفت که این هم صحیح نیست که اختیار خود را یگانه سبب و علت تامه حوادث بدانند، و هر حادثه مربوط به خود را تنها به خود و به اختیار خود نسبت دهد، و هیچ یک از اجزای عالم را که در رأس همه آن‌ها اراده الهی قرار دارد، در آن ۱- المیزان ج ۲، ص ۲۶۷.

(۹۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

حادثه دخیل نداند، چون چنین طرز فکری منشأ صفات مذموم بسیاری، چون عجب، کبر، بخل، فرح، تأسف، اندوه، و امثال آن می‌شود. (می‌گویند این منم که فلان کار را کردم، و این من بودم که آن کار را ترک کردم، و در اثر گفتن این منم این منم، دچار عجب می‌شود، و یا بر دیگران کبر می‌ورزد، و یا چون قارون از دادن مالش بخل می‌ورزد، چون نمی‌داند که به دست آمدن مال، هزاران شرایط دارد، که هیچ یک آن‌ها در اختیار خود او نیست، اگر خدای تعالی آن اسباب و شرایط را فراهم نمی‌کرد، اختیار او به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد و دردی از او دوا نمی‌کرد).

(و نیز می‌گویند اگر من فلان کار را می‌کردم این ضرر متوجهم نمی‌شد و یا فلان سود از من فوت نمی‌گشت، در حالی که این جاهل نمی‌داند، که عدم فوت و یا موت که همان سود و عافیت و زندگی باشد، مستند به هزاران هزار علت است، که در پیدا نشدن حدود اختیار انسان، و قضا و مقدرات (۹۵)

آن یعنی پیدا شدن فوت و مرگ و ضرر، نبود یکی از آن هزاران هزار علت کافی است هر چند که اختیار خود او موجود باشد، علاوه بر این که اختیار خود او هم مستند به علت‌های بسیاری است، که هیچ یک از آن‌ها در اختیار خود او نیست، چون همه می‌دانیم که اختیار آدمی اختیاری خود او نیست، پس من می‌توانم به اختیار خودم فلان کار را بکنم، و یا نکنم، ولی دیگر نمی‌توانم به اختیار خود اختیار بکنم یا نکنم.)

بعد از این که این معنا را فهمیدی و این حقیقت قرآنی که به بیان گذشته تعلیم الهی آن را به ما آموخته، برایت روشن گردید، اگر در آیات شریفه‌ای که در این مورد هست، دقت به خرج دهی، خواهی دید که قرآن عزیز در بعضی از خلق‌ها به قضا حتمی، و کتاب محفوظ استناد می‌کند، نه در همه. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۶۹.

(۹۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مرز مشخص هماهنگی قضای الهی و اختیار انسان

«ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا.» (۲۲ / حدید)

قرآن عزیز در بعضی از خلق‌ها به قضای حتمی و کتاب محفوظ استناد می‌کند، نه در همه. آن افعال و احوال و ملکات را مستند به قضا و قدر می‌داند که حکم اختیار را باطل نمی‌کند. اما آن‌چه را که با حکم اختیار منافات دارد، قرآن کریم شدیداً دفع نموده و مستند به اختیار خود انسان‌ها دانسته است، از آن جمله فرموده: «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً»

مرز مشخص هماهنگی قضای الهی و اختیار انسان (۹۷)

قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلُوبُنَا إِنَّ اللَّهَ لَا يَرِيءُ أُمَّرًا بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْلَمُونَ - و چون عمل زشتی مرتکب می‌شوند، می‌گویند ما پدران خود را دیدیم که چنین می‌کردند، و خدا فرمان داده که چنین کنیم، بگو: خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد آیا بدون علم بر خدا افترا می‌بندید؟» (۲۸ / اعراف) به طوری که ملاحظه می‌کنید کفار عمل زشت خود را به خدا نسبت دادند، و خدا این نسبت را نفی می‌کند.

و آن افعال و احوال و ملکاتی را که اگر مستند به قضا و قدر نکند باعث می‌شود بندگانش به اشتباه بیفتند، و خود را مستقل از خدا

و اختیار خود را سبب تام در تأثیر بیندارند، مستند به قضای خود کرد، تا انسان‌ها را به سوی صراط مستقیم هدایت کند، صراطی که رهروش را به خطا نمی‌کشاند، و آن راه مستقیم این است که نه انسان همه کاره و مستقل از خدا، و قضای اوست، و نه همه کاره قضای الهی است، و اختیار انسان

(۹۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

هیچ کاره است، بلکه همان طور که گفتیم، هم قضای خدا دخیل است، و هم اختیار انسان. با این هدایت، رذایل صفاتی که از استناد حوادث به قضاء ناشی می‌شود از انسان‌ها دور کرد، تا دیگر نه به آنچه عایدشان می‌شود خوشحال شوند، و قضای خدا را هیچ کاره بدانند و نه از آنچه از دستشان می‌رود تأسف بخورند، و خود را هیچ کاره حساب کنند. (۱)

حتمی بودن قضا و حفظ اختیار فعل اختیاری انسان

«قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ... وَ كَانُوا قَوْمًا

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۷۰.

حتمی بودن قضا و حفظ اختیار فعل اختیاری انسان (۹۹)

بُورًا! (۱۸ / فرقان)

برخی از مفسرین در بیان جمله فوق اشتباه کرده و گفته‌اند که سبب اصلی ضلالت مردم مورد نظر در آیه این بوده که آنان ذاتا مردمی شقی بوده‌اند، و شقاوتشان به قضای حتمی خدا بوده، و علم ازلی او گذشته بوده، پس در حقیقت گمراه کننده حقیقی آنان خود خدای تعالی بوده، و اگر به خود مشرکین نسبت داده از باب رعایت ادب بوده است.

چنین تفسیری صحیح نیست زیرا نسبت بوار و شقاوت به ذوات اشیاء دادن منافی با حقیقتی است که همه عقلا به حکم فطرتشان بر آن اتفاق دارند، و آن این است که تعلیم و تربیت مؤثرند و حس و تجربه هم مؤید این حکم (۱۰۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

فطرتند، و نیز این نسبت هم با جبر مناقض و ناسازگار است و هم با اختیار.

این مفسرین در معنای قضا نیز از جهت متعلق آن خلط کرده‌اند، زیرا حتمی بودن قضا باعث نمی‌شود که عملی که متعلق به آن است از اختیاریت خارج شده، و اجباری شود، چون فعلی که قضاء بر آن رانده شده، قضاء به آن فعل با حدودش رانده شده، و حدود آن این است که به اختیار از فاعل سر بزنند، و خلاصه قضای رانده شده که فعل نامبرده با حفظ اختیاریت از فاعل صادر شود، پس همان طور که قضا صدور آن را تأکید و حتمی می‌کند اختیاریتش را نیز حتمی می‌کند، نه این که وصف اختیاریت را از آن سلب نماید. (۱)

هماهنگی قضای الهی و اختیار انتخاب

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۲۷۵.

هماهنگی قضای الهی و اختیار انتخاب (۱۰۱)

«قَالَ النَّارُ مُتَّوِيكُمْ خَلِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ!» (۱۲۸ / انعام)

این آیه و آیات بعدی و قبلی آن ولایت و سرپرستی را که برخی از ستمگران بر برخی دیگر به اذن خدا دارند، مانند ولایت شیاطین بر کفار، تفسیر می‌کند، و بیان می‌کند که این کار از خدای تعالی ظلم نیست، به شهادت این که خود ستمگران و کفار به زودی در

قیامت اعتراف می‌کنند به این که اگر معصیت کردند و یا به خداوند شرک ورزیدند به سوء اختیار خودشان بوده، و این خود آنان بودند که با شنیدن ندای الهی و هشدارش نسبت به عذاب قیامت مغرور زندگی دنیا شدند و راه ظلم را پیش گرفتند و ستمگران هم رستگار نخواهند شد.

(۱۰۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و این که قضای الهی با کفر و ظلم موافق است سبب نمی‌شود که کفر و ظلمشان به خودشان نسبت داده نشود، نه قضای الهی منافات با اختیار که مدار مؤاخذه و مجازات است دارد، و نه اختیار انسانی که مدار سعادت و شقاوت اوست مزاحم با قضای الهی است، چون قضای الهی بر این گذشته که آنان اولیای خود را از شیاطین به اراده و اختیار خود متابعت کنند، نه این که متابعت کنند چه اراده داشته باشند و چه نداشته باشند، تا بتوان گفت خداوند و یا شیاطین ایشان را مجبور به سلوک طریق شقاوت و انتخاب شرک و ارتکاب گناهان کرده، بلکه خدای سبحان غنی مطلق است و نیازی به آن چه در دست ایشان است ندارد تا به طمع آن به آنان ظلم کند، آری خداوند همه آنان را به رحمت خود آفریده و به استفاده از رحمتش سفارش و تأکید فرموده، ولی ایشان راه ظلم را پیش گرفته و در نتیجه از رستگاری باز ماندند. (۱)

هماهنگی قضای الهی و اختیار انتخاب (۱۰۳)

اجرای قضای الهی در اعمال اختیاری انسانی

«بَيِّنْتُ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ!» (۱ / لهب)

تعلق قضای حتمی الهی به فعلی از افعال اختیاری انسان باعث بطلان اختیار انسان نمی‌شود، چون فرض این است که اراده الهی - و هم چنین فعل خدای تعالی - تعلق گرفته به فعل اختیاری انسان، بدان جهت که فعل انسان است، یعنی اختیاری است. (چون فرق بین فعل انسان و هر موجود طبیعی این است که فعل انسان اختیاری است و از

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۲۲۲.

(۱۰۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سایر موجودات فعل طبیعی است)، و اگر فعل انسان و یا بگو ابولهب به اختیار خود او صادر نشود، باعث می‌شود که اراده خدا از مرادش تخلف کند، و این محال است، و وقتی فعلی که متعلق قضاء موجب است، اختیاری شد، ترکش هم اختیاری خواهد بود، هر چند که آن ترک واقع نمی‌شود، (دقت بفرمایید).

پس روشن شد که ابالهب می‌توانسته ایمان بیاورد، از آتش نجات پیدا کند، آتشی که در صورت کافر بودن وی حتمی بوده، و قضایش رانده شده بود.

و از این باب است همه آیاتی که درباره کفار قریش نازل شده، و خبر می‌دهد به این که اینان ایمان نخواهند آورد: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ - چه اندازشان کنی و چه نکنی فرقی به حالشان ندارد و ایمان نخواهند آورد.» (۶ / بقره) و نیز از همین باب است آیاتی که سخن از مهر زدن بر دل‌ها دارد، و هیچ یک از آن آیات و

اجرای قضای الهی در اعمال اختیاری انسانی (۱۰۵)

این آیات مستلزم جبر نیست. (۱)

۱- المیزان ج ۴۰، ص ۴۴۲.

(۱۰۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

(۱۰۷)

فصل چهارم: قضا‌های رانده شده در اول خلقت بشر

قضا‌های رانده شده در اول خلقت آدم

قضا‌هایی که از مصدر جلال رب‌العزّه در بدو خلقت انسان رانده شده، و قرآن کریم آن‌ها را حکایت نموده، دو سنخ است: یکی اصلی و دیگری فرعی. قضا‌های اصلی ده‌تاست:

اول - این که به ابلیس فرمود: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ!» (۳۴ / حجر) (۱۰۸)

دوم - این که به همو فرمود: «وَأَنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ!» (۳۵ / حجر)

سوم - این که به او فرمود: «فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (۳۸ / حجر)

چهارم - این که باز به او فرمود: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ!» (۴۲ / حجر)

پنجم - این که دنبال آن فرمود: «إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ!» (۴۲ / حجر)

ششم - این که فرمود: «وَأَنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ!» (۴۳ / حجر)

هفتم - این که به آدم فرمود: «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ!» (۳۶ / بقره)

هشتم - این که به آدم فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُشْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ!» (۳۶ / بقره)

نهم - این که به آدم فرمود: «اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ!» (۳۸ / بقره)

دهم - این که به انسان فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

قضا‌های رانده شده در اول خلقت آدم (۱۰۹)

هُم فِيهَا خَالِدُونَ!» (۳۹ / بقره)

و اما قضا‌های فرعی که مرتب بر این اصلی‌هاست قضا‌هایی است که متدبرین دانشمند به آن‌ها بر می‌خورند. (۱)

قانون عمومی اعلام شده در روز نخست

«إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ!» (۹۶ / یونس)

کلمه الهی‌ای که نسبت به تکذیب کنندگان آیات خدا تحقق یافته همان قانون عمومی است که خدا در روز نخست برای آدم و زنش و ذریه بعد از آن‌ها اعلام کرد و فرمود:

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۲۵۴.

(۱۱۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا... وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ!» (۳۸ و ۳۹ / بقره)

خدا که در مقام بیان علت زیانکاری مکذبان گفته: «إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ»، نظر به همین مطلب داشته زیرا کسانی که کلمه عذاب نسبت به آن‌ها تحقق یافته مکذبانند و بنابراین «ایمان نمی‌آورند»، در نتیجه زیانکارند. زیرا سرمایه سعادتشان یعنی ایمان را ضایع کردند و از ایمان و برکات آن در دنیا و آخرت محروم شدند و چون این مسأله نسبت به آن‌ها تحقق یافته که ایمان نمی‌آورند، بنابراین راهی به سوی ایمان ندارند «گیرم که همه آیات برایشان بیاید تا آن که عذاب دردناک ببینند»، که در این هنگام ایمان اضطراری سودی ندارد.

خدا این گفته را در کلام خود تکرار کرده و همیشه به دنبال آن خسران و عدم

قانون عمومی اعلام شده در روز نخست (۱۱۱)

ایمان را ذکر کرده است: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ - گفتار (کلمه) نسبت به بسیاری از آنان تحقق یافته و لذا ایمان نمی‌آورند.» (۷ / یس) «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۷۰ / یس) و «وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ.» (۲۵ / فصلت)

از این آیات روشن می‌شود که، اولاً: عناد با حق و تکذیب آیات خدا، کلمه عذاب جاودان را برای آدمی محقق می‌سازد. و ثانیاً: رأس‌المال سعادت حیات آدمیان ایمان است. و ثالثاً: هر انسانی ناچار ایمان خواهد آورد. این ایمان یا اختیاری است که پذیرفته می‌شود و او را به سعادت زندگی دنیا و آخرت سوق می‌هد و یا ایمان اضطراری است در موقع رؤیت عذاب الیم، که پذیرفته نمی‌شود. (۱)

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۲۰۱.

(۱۱۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

هدایت و گمراهی، قضای رانده شده در آغاز آفرینش بشر

«... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ!» (۲۹ و ۳۰ / اعراف)

مراد از «بِإِذْنِهِ» در این آیه آغاز آفرینش نوع بشر است که در اول داستان خلقت انسان گفته شده و از آن جمله این بود که پس از این که ابلیس را رجم نمود به وی فرمود: «أُخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ!» (۱۸ / اعراف) هدایت و گمراهی، قضای رانده شده در آغاز آفرینش (۱۱۳)

و در این وعده‌اش بنی نوع بشر را به دو گروه تقسیم کرد: یکی آنان که صراط مستقیم را دریافتند، و یکی آنان که از راه حق گم شدند، این یکی از خصوصیات ابتدا خلقت بشر بود که در عودشان نیز این خصوصیت هست.

آیات دیگری هست که این خصوصیت را به بیان صریحتری توضیح داده و از آن جمله فرموده است: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ، إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ.» (۴۱ و ۴۲ / حجر) خداوند در این آیه به قضای حتمی خود مردم را دو طایفه کرده: یکی آنان که ابلیس نمی‌تواند گمراهشان کند، و یکی آنان که به اختیار خود او را پیروی می‌کنند و در نتیجه گمراه می‌شوند، هم‌چنان که فرمود: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ!» (۴ / حج) و این قضای حتمی به گمراهی آنان در اثر متابعتی است که از ابلیس می‌کنند، نه این که متابعتشان از ابلیس اثر قضای حتمی خدا باشد.

(۱۱۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و نیز از آن جمله آیه: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»، (۸۴ و ۸۵ / ص) است که دلالت دارد بر تفرق به دو فریق.

و چون چنین قضایی بوده خداوند در آیه «قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى»، (۱۲۳ و ۱۲۴ / طه) فرموده است: وقتی هدایت من به شما رسید هر کس هدایتم را پیروی کند گمراه و بدبخت نمی‌شود، و هر کس از ذکر من اعراض نماید در دنیا به زندگی تنگی گرفتار می‌شود و در آخرت نابینا محسورش می‌کنیم. (۱)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۱۰۴.

هدایت و گمراهی، قضای رانده شده در آغاز آفرینش (۱۱۵)

قضای رانده شده در موارد اغوای شیطان

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ!» (۴۱ و ۴۲ / حجر)

بر خدا بودن راه شیطان معنایش این است که راه شیطان هم مانند همه امور از هر جهت موقوف به حکم و قضای خداست، و اوست که هر چیزی از ناحیه او آغاز می‌گردد و به سویس انجام می‌پذیرد. پس هیچ امری نیست مگر این که او رب و قیوم بر آن است.

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» این همان قضایی است

(۱۱۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

که در آیه سابق در امر اغوا به رانده شدنش اشاره شده، که می‌فرماید غیر او کسی در آن دخالتی ندارد. و حاصل مطلب این است که آدم و فرزندانش همگی شان بندگان خدایند، و چنان نیست که ابلیس پنداشته بود که تنها مخلصین بنده او هستند و چون بنده او هستند به شیطان تسلطی برایشان نداده، و مستقل افسار سرخود نکرده، تا هر چه می‌خواهد «که همان اغوای ایشان است»، مستقلاً انجام دهد، و گمراهشان کند، بلکه همه افراد بشر بندگان اویند، و او مالک و مدبر همه است، چیزی که هست شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی او دارند، و سرنوشت خود را به دست او سپرده‌اند مسلط فرموده، این‌ها ایند که ابلیس بر آنان حکمفرمایی دارد.

آن ملعون برای خود در اغوای بشر دعوی استقلال نمود. و خدای سبحان او را در این ادعا رد نموده پندارش را باطل خواند، و فرمود که دشمنی او و انتقامش نیز ناشی از

قضای رانده شده در موارد اغوای شیطان (۱۱۷)

قضای خداست، و تسلطش بر بشر ناشی از تسلط اوست که او را نسبت به اغوای تنها آنان که به سوء اختیار خود پیروی وی کنند مسلط فرموده است.

بنابراین ابلیس ملعون نباید به خود ببالد، زیرا علیه خدا کاری از پیش خود نکرده و امری را علیه او فاسد ننموده است. چه اگر اهل غوایت را اغواء کرده، به قضای خدای سبحان که اهل غوایت می‌بایستی به وسیله وی در غوایت خود بمانند، کرده است، و حتی خود آن ملعون هم به این معنا تا حدی اعتراف نموده، و در خصوص غوایت خود گفته است: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» (۳۹ / حجر) و نیز اگر مخلصین را استثنا نموده باز به قضای خدا بوده است.

این معنایی است که آیه کریمه آن را افاده می‌کند، و می‌فرماید هم تسلط ابلیس بر غوایت غاوین، و هم رهایی دادن مخلصین از شر او هر دو قضای خداست، خود یکی از

(۱۱۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اصول مهمی است که توحید قرآن آن را افاده می‌کند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ - هیچ حکم نیست مگر آن که از خداست!» (۶۷ / یوسف) که آیه فوق و آیاتی بسیار دیگر دلالت دارند بر این که هر حکم ایجابی و یا سلبی که هست همه از خداست، و به قضای او به کرسی می‌نشیند.

جهت دیگری که خدای تعالی از کلام ابلیس رد نمود این است که سلطنت ابلیس بر اغوای هر کس که گمراهش می‌کند هر چند که به جعل خدای سبحان و تسلط اوست، الا این که این تسلط خدایی ابتدایی و کدره‌ای نیست و چنان نیست که خدای تعالی افرادی را بدون جهت دستخوش اغوای شیطان نموده، افرادی دیگر را از شر او حفظ نماید، چه چنین رفتاری را نمی‌توان به ساحت قدس خدای سبحان نسبت داد، بلکه اگر جمعی را دستخوش اغوای او می‌کند به عنوان مجازات و مسبوق به غوایت خود آن است.

دلیل بر

قضاهای رانده شده در موارد اغوای شیطان (۱۱۹)

این نکته جمله «إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (۴۲ / حجر) است که می‌فرماید: ابلیس تنها آن جمعی را اغواء می‌کند که خود آنان غوایت دارند، و به اقتضای همان غوایت خودشان در پی اغوای شیطان می‌روند، پس اغوای شیطان اغوای دومی است. آری در این مسأله یک اغوا است دنبال غوایت. و غوایت عبارت است از همان جرم‌هایی که خود آدمیان مرتکب می‌شوند و اغوای ابلیس عبارت است از مجازات خدای سبحان.

و اگر این اغواء ابتدایی و از ناحیه ابلیس بود، و گمراهان به دست ابلیس خودشان هیچ تقصیری نداشته باشند باید همه ملامت‌ها متوجه ابلیس باشد نه مردم. حال آن که او خودش به حکایت قرآن کریم در روز قیامت می‌گوید: «من سلطنتی بر شما نداشتم، تنها کار من این بود که شما را دعوت کردم، شما به اختیار خود اجابت کردید، پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید.» (۲۲ / ابراهیم) البته این سخن از ابلیس نیز

(۱۲۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

پذیرفته نیست، زیرا ابلیس هم به خاطر سوء اختیارش و این که به کار اغوای مردم پرداخت و یا بگو به خاطر امتناعش از سجده بر آدم چوب خدا شد که به دست او گمراهان را گمراه‌تر نماید، ملامت می‌شود، آری او ولایت بر اغوا را به عهده خود گرفت و ولی گمراهان گردید، «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»، (۲۷ / اعراف) و «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ - قلم قضا بر او چنین رانده شد که هر که او را سرپرست خود قرار دهد او گمراهش کند، و به سوی عذاب آتش رهنمونش باشد.» (۴/حج) (۱)

قضای رانده شده اولین در مصونیت متقین

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۲۴۲.

قضای رانده شده اولین در مصونیت متقین (۱۲۱)

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ!» (۴۵ و ۴۶ / حجر)

خدای سبحان بعد از آن که قضای رانده شده خود را درباره ابلیس و گمراهان پیرو او بیان نمود، اینک در این آیه قضای رانده شده‌اش را درباره متقین بیان می‌فرماید و از آن جا که در کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله «تقوی» به ورع و پرهیز از محرّمات خدا تفسیر شده و در کلام خدای تعالی هم «متقین» را مکرر به بهشت بشارت داده، نتیجه می‌گیریم که متقین اعم از مخلصونند. خدای تعالی وضع غاویان را در آیات قبل روشن نمود و فرمود که قضای او آتش را برایشان حتمی نموده، اینک در این آیه وضع سایر افراد عام را که اعم از مخلصینند بیان می‌فرماید، باقی می‌ماند وضع افراد مستضعف که منوط به خواست خداست و (۱۲۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

گناهکاران و اهل کبایری که بدون توبه می‌میرند که ایشان هم محتاج شفاعت هستند، در نتیجه از افراد عموم نامبرده باقی نمی‌ماند مگر آنان که بهشت برایشان حتمی است، اعم از مخلصین و غیر ایشان که آیه مورد بحث متعرض وضع ایشان است. پس حق مطلب آن است که گفتیم: آیه شریفه شامل کسانی است که ملکه تقوی و ورع و پرهیز از محرّمات الهی در دل‌هایشان جایگزین شده باشد. تنها چنین کسانی‌اند که سعادت و بهشت برایشان حتمی است. (۱)

قضای الهی در هبوط آدم و استقرار او در زمین

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۲۵۰.

قضای الهی در هبوط آدم و استقرار او در زمین (۱۲۳)

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى! (۳۸ / بقره)

این آیه اولین فرمانی است که در تشریح دین، برای آدم و ذریه او صادر شده، دین را در دو جمله خلاصه کرده، که تا روز قیامت چیزی بر آن دو جمله اضافه نمی‌شود.

خواننده عزیز اگر در این داستان، یعنی داستان بهشت و مخصوصاً در آن شرحی که در سوره طه آمده، دقت کند، خواهد دید که جریان داستان طوری بوده، که ایجاب می‌کرده، خداوند این قضا را درباره آدم و ذریه‌اش براند، و این دو جمله را در اولین فرمانش قرار بدهد، خوردن آدم از آن درخت ایجاب کرد، تا قضای هبوط او و

(۱۲۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

استقرارش در زمین، و زندگی‌اش را در آن براند، همان زندگی شقاوتباری که آن روز وقتی او را از آن درخت نهی می‌کرد، از آن زندگی تحذیرش کرد و زنهارش داد.

و توبه‌ای که آدم کرد باعث شد قضایی دیگر، و حکمی دیگر (حکم دوم) درباره او براند، و او و ذریه‌اش را بدین وسیله احترام کند، و با هدایت آنان به سوی عبودیت خود، آب از جوی رفته او را به جوی بازگرداند.

پس قضایی که اول رانده شد، تنها زندگی در زمین بود، ولی با توبه‌ای که کرد، خداوند همان زندگی را زندگی طیب و طاهری کرد، به این طور که هدایت به سوی عبودیت را با آن زندگی ترکیب نموده، و یک زندگی خاصی از ترکیب دو زندگی زمینی و آسمانی فراهم آورد.

این آن نکته‌ای است که از تکرار او به هبوط در این سوره استفاده می‌شود، چون در

قضای الهی در هبوط آدم و استقرار او در زمین (۱۲۵)

این سوره، یک بار می‌فرماید: «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ - گفتیم همگی به زمین هبوط کنید، در حالی که دشمن یکدیگر باشید، و تا مدتی معین در آن منزل کنید و تمتع ببرید،» (۳۶ / بقره) و بار دوم می‌فرماید: «قَالَ اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى - گفتیم همگی از بهشت برون شوید، برخی دشمن برخی دیگر پس هر گاه هدایتی از من به سوی شما آمد، و البته خواهد آمد...!» (۱۲۳ / طه) (۱)

قضای حتمی الهی در محکومیت انسان به زندگی زمینی

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۵۳.

(۱۲۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...!» (۳۵ / بقره)

سیاق آیه به خوبی می‌رساند که منظور اصلی از خلقت آدم این بوده که در زمین سکونت کند، چیزی که هست راه زمینی شدن آدم همین بوده که نخست در بهشت منزل گیرد، و برتری‌اش بر ملائکه، و لیاقتش برای خلافت اثبات شود، و سپس ملائکه مأمور به سجده برای او شوند، و آن گاه در بهشت منزلش دهند، و از نزدیکی به آن درخت نهی‌کنند، و او (به تحریک شیطان) از آن بخورد، و در نتیجه عورتش و نیز از همسرش ظاهر گردد، و در آخر به زمین هبوط کنند.

و از این ریخت و سیاق به خوبی بر می‌آید: که آخرین عامل و علتی که باعث زمینی شدن آن دو شد، همان مسأله ظاهر شدن عیب آن دو بود، و عیب نامبرده هم به قرینه‌ای

قضای حتمی الهی در محکومیت انسان به زندگی زمینی (۱۲۷)

که فرموده: «بر آن شدند که از برگ‌های بهشت بر خود بپوشانند...» (۲۲ / اعراف) همان عورت آن دو بوده، و معلوم است که این دو عضو، مظهر همه تمایلات حیوانی چون مستلزم غذا خوردن و نمو نیز هستند.

پس ابلیس هم جز این همی و هدفی نداشته، که (به هر وسیله شده) عیب آن دو را ظاهر سازد، گو این که خلقت بشری، و زمینی آدم و همسرش، تمام شده بود، و بعد از آن خدا آن دو را داخل بهشت کرد، ولی مدت زیادی در این بین فاصله نشد، و خلاصه آن قدر به آن دو مهلت ندادند، که در همین زمین متوجه عیب خود شوند، و نیز به سایر لوازم حیات دنیوی و احتیاجات آن پی ببرند.

بلکه بلافاصله آن دو را داخل بهشت کردند، و وقتی داخل کردند که هنوز روح ملکوتی و ادراکی که از عالم ارواح و فرشتگان داشتند، به زندگی دنیا آلوده نشده بود،

(۱۲۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

به دلیل این که فرمود: «لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا - تا ظاهر شود از آن دو آن چه پوشانده شده بود از آنان». (۲۰ / اعراف) و فرمود: تا ظاهر شود از آن دو آن چه بر آن دو پوشیده بود. پس معلوم می‌شود، پوشیدگی‌های عیب‌های آن دو موقتی بوده، و یک دفعه صورت گرفته، چون در زندگی زمینی ممکن نیست برای مدتی طولانی این عیب پوشیده بماند. (و جان کلام، و آن چه از آیات نامبرده بر می‌آید این است که وقتی خلقت آدم و حوا در زمین تمام شد، بلافاصله، و قبل از این که متوجه شوند، عیب‌هایشان پوشیده شده، و داخل بهشت شده‌اند.)

پس ظهور عیب در زندگی زمینی، و به وسیله خوردن از آن درخت، یکی از قضا‌های حتمی خدا بوده، که باید می‌شد، و لذا فرمود: «زنهار که ابلیس شما را از بهشت بیرون نکند، که بدبخت می‌شوید...» (۱۱۷ / طه) و نیز فرمود: «آدم و همسرش را از آن

قضای حتمی الهی در محکومیت انسان به زندگی زمینی (۱۲۹)

وضعی که داشتند بیرون کرد...» (۳۶ / بقره) و نیز خدای تعالی خطیئه آنان را بعد از آن که توبه کردند بیاورید، و در عین حال به بهشتشان برنگردانید، بلکه به سوی دنیا هبوطشان داد تا در آن جا زندگی کنند.

و اگر محکومیت زندگی کردن در زمین، با خوردن از درخت و هویدا گشتن عیب قضایی حتمی نبود، و نیز برگشتن به بهشت محال نبود، باید بعد از توبه و نادیده گرفتن خطیئه به بهشت برگردند، (برای این که توبه آثار خطیئه را از بین می‌برد)، پس معلوم می‌شود علت بیرون شدن از بهشت و زمینی شدن آدم آن خطیئه نبوده، بلکه علت این بوده که به وسیله آن خطیئه عیب آن دو ظاهر گشته، و این به وسیله وسوسه شیطان لعین صورت گرفته است.

در سوره طه در صدر قصه فرمود: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَكَانَ مِنْ جُنْدِ لَهٗ

(۱۳۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

عَزْمًا - ما قبلاً با آدم عهدی بسته بودیم، اما او فراموشش کرد...» (۱۱۵ / طه) و باید دید این عهد چه بوده؟ آیا همان فرمان نزدیک نشدن به درخت بوده، که فرمود: «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ؟» (۳۵ / بقره) و یا اعلام دشمنی ابلیس با آدم و همسرش بوده، که فرمود: «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ؟» (۱۱۷ / طه) و یا عهد نامبرده به معنای میثاق عمومی است، که از همه انسان‌ها عموماً، و از انبیاء خصوصاً، و به وجهی مؤکدتر و غلیظ گرفته.

معلوم است آن خطیئه‌ای که در مقابل این میثاق قرار می‌گیرد، این است که آدمی از مقام پروردگارش غفلت بورزد، و با سرگرم شدن به خود، و یا هر چیزی که او را به خود سرگرم می‌کند، از قبیل زخارف حیات دنیای فانی، و پوسنده، مقام پروردگارش را از یاد برد. (دقت فرمایید). (۱)

قضای حتمی الهی در محکومیت انسان به زندگی زمینی (۱۳۱)

قضای الهی در برقراری خصومت بین ابلیس و آدم و ذریه او

«قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...» (اعراف / ۲۴)

این خطاب، هم خطاب به آدم و همسر اوست و هم خطاب به ابلیس است، و دشمنی بعضی از بنی نوع بشر با بعض دیگر به خاطر اختلافی است که در طبیعت‌های آنان است، و این قضایی است از خدای تعالی، و قضای دیگرش هم این است که فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُشْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»، (بقره / ۳۶) یعنی تا چندی که به زندگی

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۴۱.

(۱۳۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

دنیوی زنده هستید جایتان در زمین است، از ظاهر سیاق بر می‌آید که این خطاب هم خطاب به هر سه است. (۱)

زندگی و مرگ، و خروج از زمین، به قضای اولین الهی

«قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ!» (اعراف / ۲۵)

این نیز قضای دیگری است که بشر را تا روز قیامت خاک‌نشین کرده، و بعید نیست

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۴۶.

زندگی و مرگ، و خروج از زمین (۱۳۳)

که خطاب در این جمله مختص به آدم و همسرش و فرزندان آنها باشد. برای این که اگر این خطاب شامل ابلیس هم بود جا داشت بدون این که با کلمه «قال» کلام را از هم جدا کند بفرماید: «و فیها...» و چون کلمه مزبور را فاصله قرار داده بعید نیست که خطاب مختص به آن دو بوده باشد. (۱)

۱- المیزان ج ۱۵، ص ۴۶.

(۱۳۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

فصل پنجم: قضای الهی در جوامع بشری

قضای الهی در ملازمه بین اعمال نیک گروهی مردم و آثار آن

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ!» (رعد / ۱۱)

از قضایای محتوم و سنت جاری الهی یکی این است که همواره میان احسان و تقوی و شکر خدا و میان توارد نعمت‌ها و تضاعف برکات ظاهری و باطنی و نزول و ریزش

(۱۳۵)

آن از ناحیه خدا ملازمه بوده، هر قومی که احسان و تقوی و شکر داشته‌اند خداوند نعمت را برایشان باقی داشته، و تا مردم وضع خود را تغییر نداده‌اند روز به روز بیشتر کرده است. آیات زیر بدان اشاره می‌کنند: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»، (اعراف / ۹۶) و «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»، (۷ / ابراهیم) و «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»، (۶۰ / رحمن)

قضای الهی در تغییر نعمت‌ها با تغییر حالات مردم

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ!» (۱۱ / رعد)

(۱۳۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

چکیده آیه فوق این است که خداوند چنین قضا رانده و قضایش را حتم کرده که نعمت‌ها و موهبت‌هایی که به انسان می‌دهد مربوط به حالات نفسانی خود انسان باشد، که اگر آن حالات موافق با فطرتش جریان یافت، آن نعمت‌ها و موهبت‌ها هم جریان داشته باشد، مثلاً اگر مردمی به خاطر استقامت فطرتشان به خدا ایمان آورده و عمل صالح کردند، دنبال ایمان و اعمالشان نعمت‌های دنیا و آخرت به سویشان سرازیر شود، هم‌چنان که فرمود: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَيَّا آمَنُوا وَ اتَّقَوْا...» (۹۶ / اعراف) و مادام که آن حالت در دل‌های ایشان دوام داشته باشد این وضع هم از ناحیه خدا دوام یابد، و هر وقت که ایشان حال خود را تغییر دادند خداوند هم وضع رفتار خود را عوض کند و نعمت را به نعمت مبدل سازد. (۱)

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۱۹۷.

قضای الهی در تغییر نعمت‌ها با تغییر حالات مردم (۱۳۷)

قضای الهی در اصلاح زمین و وراثت آن

«وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ...!» (۴۴ / ابراهیم)

در آیه فوق منظور از انداز، انداز مردم به عذاب استیصال است، که نسل ستمکاران را قطع می‌کند. خدای تعالی در امت‌های گذشته و حتی در این امت این قضا را رانده که در صورت ارتکاب کفر و ستم دچار انقراضشان کند، و این مطلب را بارها در کلام مجیدش تکرار نموده است.

(۱۳۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و روزی که چنین عذاب‌هایی بیاید روزی است که زمین را از قذارت و پلیدی شرک و ظلم پاک می‌کند، و دیگر به غیر از خدا کسی در روی زمین عبادت نمی‌شود، زیرا دعوت، دعوت عمومی است، و مقصود از امت هم تمامی ساکنین عالمند. و وقتی به وسیله عذاب انقراض، شرک ریشه کن شود، دیگر جز مؤمنین کسی باقی نمی‌ماند، آن وقت است که دین هر چه باشد خالص برای خدا می‌شود، و از بت‌ها و معبودهای کسی از عبادت اهل زمین سهم نمی‌برد، هم‌چنان که در آن آیه فرمود: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِمَّنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» - به تحقیق در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من ارث می‌برند. (۱۰۵ / انبیاء) (۱)

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۱۲۵.

قضای الهی در اصلاح زمین و وراثت آن (۱۳۹)

قضای الهی در نابودی جوامع فاسد

«وَأَنْ مِنْ قَوْمِهِ الْأَخْسِرُ مَهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا.» (۵۸ / اسراء)

عذاب شدید همیشه به معنای آن عذابی است که قومی را مستأصل و منقرض کند. آن وقت در این آیه که در مقابل عذاب شدید مسأله هلاکت را قرار داده لابد معنا و مراد از هلاکت مرگ‌های طبیعی و تدریجی افراد است و در نتیجه معنی آیه چنین می‌شود: هیچ قومی نیست مگر این که ما مردمش را قبل از قیامت یا می‌میرانیم و یا به

(۱۴۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

عذاب استیصال و مرگ دسته‌جمعی مبتلا می‌کنیم تا بعد از آن قیامت را به پا کنیم. هم‌چنان که در جای دیگر فرمود: «وَأَنَا

لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا!!» (۸ / كهف)

غرض عمومی از سراپای این سوره بیان سنتی است که خدای تعالی در اقوام ملل داشته که نخست ایشان را به سوی حق دعوت می‌کرده، آن‌گاه یک عده را که پذیرای دعوتش گشته و اطاعت کرده‌اند سعادت‌مند، و دیگران را که از در استکبار مخالفت و طغیان نمودند عقوبت می‌نموده است، و بنابراین مراد به اهلاک در این آیه همان تدمیر به عذاب استیصال در آن آیه است. آیه شریفه به این معنا اشاره دارد که قریه‌های نامبرده به زودی یکی پس از دیگری به خاطر فساد اهلش و فسق فاسقانش ویران می‌گردد، و این خود بنا به اشاره‌ای که در ذیل آیه دارد به قضای خدای سبحان است.

معنای آیه چنین می‌شود که «این مردم نیز مانند اهل همان قریه‌ها مستعد برای

قضای الهی در نابودی جوامع فاسد (۱۴۱)

فساد و آماده تکذیب آیات الهی هستند، آیاتی که دنبال تکذیبش هلاک و نابودی است، چیزی که هست اگر از آن قسم آیات خود را که بر آن اقوام فرستادیم و به خاطر تکذیبشان هلاکشان کردیم به این مردم هم بفرستیم همان اهلاک و تدمیر که بر سر آن‌ها آمد و منقرضشان کرد بر سر اینان نیز آمده اینان را به آنان ملحق خواهد کرد، آن وقت بساط دنیا بر چیده خواهد شد و چون نمی‌خواهیم برچینیم لذا تا مدتی مهلتشان دادیم، ولی سرانجام اینان را نیز گرفتار می‌کنیم، و چنین نیست که اینان استثنا شوند.» (۵۸/اسری) و این همان معنایی است که آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ» (۴۷/یونس) و آیاتی بعد از آن بدان اشاره می‌کند.

و این که فرمود: «كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»، (۵۸/اسری) معنایش این است که اهلاک قری و تعذیب آن‌ها به عذاب شدید قبلاً در کتاب نوشته شده، یعنی قضایی است

(۱۴۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

حتمی و رانده شده، از این جا معلوم می‌شود مراد به کتاب لوح محفوظ است که قرآن تمامی حوادث را نوشته شده در آن دانسته، درباره‌اش فرموده: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»، (۱۲/یس) و نیز فرموده: «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»، (۶۱/یونس) (۱)
۱- المیزان ج ۲۵، ص ۲۲۶.

قضای الهی در نابودی جوامع فاسد (۱۴۳)

قضای الهی درباره جامعه یهود و جامعه نوح

«وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبْتَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ»، (۳/حشر) و «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ... وَقَضِي الْأَمْرُ...!» (۴۴/هود)

«جلاء» به معنای ترک وطن است، و نوشتن جلاء علیه یهود، به معنای راندن قضای آن است، و مراد به عذاب دنیوی آنان عذاب انقراض و یا کشته شدن و یا اسیر گشتن است. و معنای آیه این است که اگر خدای تعالی این سرنوشت را برای آنان ننوشته بود که جان خود را برداشته و جلاء وطن کنند، در دنیا به عذاب انقراض یا قتل یا اسیری گرفتارشان می‌کرد، همان‌طور که بنی قریظه را کرد، ولی در هر حال در آخرت به عذاب آتش معذبشان می‌سازد.

(۱۴۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

آیه «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَ يَسْمَاءُ أَقْلَعِي وَ غِيْضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ...»، ندایی است که از ساحت عظمت و کبریای الهی صادر شده و برای تعظیم، تصریح به اسم گوینده که خداست نشده است. این امر، تکوینی بود و به وسیله کلمه «کن» که از جانب دارنده کاخ هستی شرف صدور یافته به انجام رسید، و بلافاصله هر چه آب از سرچشمه‌ها جوشیده و روی زمین بود در کام زمین فرو رفت

و آسمان نیز از بارش باز ایستاد. این آیه دلالت دارد بر این که به امر خدا زمین و آسمان با هم آب را به خروش آوردند. ... «قُضِيَ الْأَمْرُ» یعنی وعده‌ای که راجع به عذاب قوم نوح داده شده بود انجام یافت و امر الهی تنفیذ شد: قوم نوح غرق شدند و زمین از وجودشان پاک شد و آنچه فرمان

قضای الهی درباره جامعه یهود و جامعه نوح (۱۴۵)

«کن» یافته بود مطابق فرمان تحقق یافت. پس «قضای امر» همانگونه که به جعل و صادر کردن امر اطلاق می‌شود به گذراندن و تنفیذ و محقق ساختن حکم در خارج نیز گفته می‌شود ولی قضای الهی و حکم ربوبی عین وجود خارجی است و «جَعَلَ» و «تنفیذ» آن یکی است و اختلاف فقط در تعبیر است. (۱)

قضای الهی و تعهد او بر نجات مؤمنین

«ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ!» (۱۰۳/یونس)

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۵۹ و ج ۲۰، ص ۶۲.

(۱۴۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ» معنایش این است: همان‌طوری که رسولان و کسانی را که ایمان آورده‌اند در بین امم گذشته در هنگام نزول عذاب نجات می‌دادیم همان‌گونه کسانی که از این امت به تو ایمان آورده‌اند نیز نجات می‌دهیم و این مطلب برای ما لازم است.

مقصود مؤمنین امت است و این وعده جالبی است که خدا به پیغمبر و مؤمنین این امت می‌دهد که آن‌ها را نجات می‌بخشد. و بعید نیست از جمله «نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ» تلویحا استفاده شود که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این قضای الهی را درک نخواهد کرد و این قضا و حکم بعد از رحلت پیغمبر خواهد بود. زیرا در این آیه خدا از مؤمنین اسم برده (ننج المؤمنین) وی پیغمبر را با آنان ذکر نکرده با این که درباره سابقین، اسم رسولان را هم با

قضای الهی و تعهد او بر نجات مؤمنین (۱۴۷)

مؤمنین آورده «نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا». این معنی از تکرار آیاتی که معنی آیه «فَأَمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا يُرْجَعُونَ» (۷۷ / غافر) را می‌دهد، به ذهن خطور می‌کند. (۱)

قضای الهی در تأیید لشکر اسلام

«يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ... وَ لَكِنْ لِيُقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» (۴۳ / انفال)

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۲۰۷.

(۱۴۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

روز فرقان آن روزی بود که شما در قسمت پایین وادی اردو زده و کفار در قسمت بالای آن اطراق کرده بودند، و پیاده شدن شما در پایین و کفار در بالا با هم جور در آمد، به طوری که اگر می‌خواستید قبلاً با کفار قرارداد کنید که شما این جا و آنان آن جا را لشکرگاه کنند قطعاً اختلافتان می‌شد، و هرگز موفق نمی‌شدید که به این نحو جبهه‌سازی کنید. پس قرار گرفتن شما و ایشان به این نحو نه از ناحیه و به فکر شما بود و نه از ناحیه و به فکر کفار، بلکه امرشده بود که خداوند بر آن قضا راند، و اگر این چنین قضا راند برای این بود که با ارائه یک معجزه و دلیل روشن حجت خود را تمام کند، و نیز برای این بود که دعای سابق شما را و آن استغاثه‌ای را که از شما شنید، و آن حاجتی را که از سویدای دل شما خبر داشت مستجاب و برآورده کند.

بیان این که مرجع امر این واقعه قضای خاص الهی است نه اسباب عادی، آیه بعدی

قضای الهی در تأیید لشکر اسلام (۱۴۹)

است که می‌فرماید: «اذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا» (۴۳ / انفال) و «وَ اذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَلَهُمْ» (۴۸ / انفال) و «اذْ يَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَاؤُلَاءِ دِينُهُمْ» (۴۹ / انفال) (۱)

قضای الهی در غلبه، و کیفیت و عوامل پیروزی اسلام

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ!» (۲۱ / مجادله)

۱- المیزان ج ۱۷، ص ۱۴۶.

(۱۵۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

منظور از کتابت خدا قضایایی است که می‌راند. و ظاهر اطلاق غلبه و بدون قید آوردنش این است که خدا از هر جهت غالب باشد، هم از جهت استدلال و هم از جهت تأیید غیبی، و هم از جهت طبیعت ایمان به خدا و رسول. اما از حیث استدلال، برای این که درک حق و خضوع در برابر آن فطری انسان است، اگر حق را برایش بیان کنند، و مخصوصاً از راهی که با آن راه مانوس است روشن سازند، بدون درنگ آن را می‌فهمد، و وقتی فهمید فطرتش به آن اعتراف می‌کند، و ضمیرش در برابر آن خاضع می‌گردد، هرچند که عملاً خاضع نشود، و پیروی هوی و هوس و یا هر مانع دیگر از خضوع عملی‌اش جلوگیری شود.

و اما غلبه از حیث تأیید غیبی، و به نفع حق و به ضرر باطل قضا راندن بهترین نمونه‌اش انواع عذاب‌هایی است که خدای تعالی بر سر امت‌های گذشته که دعوت انبیا را

قضای الهی در غلبه، و کیفیت و عوامل پیروزی (۱۵۱)

تکذیب کردند، آورد، مانند قوم نوح، که همه را غرق کرد، و قوم هود که زنده زنده در زیر سنگ و خاکشان دفن نمود، و قوم صالح و لوط و شعیب و آل فرعون و دیگران که هر یک را به عذابی دچار فرمود، و در کلام مجیدش درباره همین نوع تأیید فرموده: «سپس رسولان خدا را یکی پس از دیگری فرستادیم، هر رسولی که به سوی امتی آمد تکذیبش کردند، و ما یکی پس از دیگری هلاکشان ساخته، برای آیندگان سرگذشت کردیم و گفتیم دور باشد مردمی که ایمان نمی‌آورند.» (۴۴ / مؤمنون) و سنت الهی به همین منوال جریان یافت که آیه زیر آن را به طور اجمال خاطر نشان ساخته، می‌فرماید: «برای هر امتی رسولی است، همین که رسولشان بیامد، خدای تعالی در بینشان به عدالت حکم راند، و ستمی ندیدند (و نخواهند دید).» (۴۷ / یونس)

اما غلبه از حیث طبیعتی که ایمان به خدا و رسول دارد، دلیلش این است که ایمان

(۱۵۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مؤمن او را به دفاع از حق و قیام در برابر باطل دعوت می‌کند، و به طور مطلق و بدون هیچ قیدی دعوت می‌کند، چنین کسی معتقد است به این که اگر کشته شود رستگار می‌گردد، و اگر هم بکشد رستگار می‌شود، و ثبات و مقاومت او در دفاع از حق مقید به هیچ قیدی و محدود به هیچ حدی نیست، به خلاف کسی که اگر از حق دفاع می‌کند نه بدان جهت است که حق است، بلکه بدان جهت است که هدفی از اهداف دنیایی او را تأمین می‌کند، چنین کسی در حقیقت از خودش دفاع کرده، و به همین دلیل اگر ببیند که مشرف به هلاکت شده، و یا نزدیک است گرفتار خطری شود، پا به فرار گذارد، پس دفاع او از حق شرط و حدی دارد، و آن شرط سلامتی نفس و آن حد تأمین منافع خودش است، و این واضح است که عزیمت بی‌قید و شرط، بر چنین عزیمتی مقید و مشروط، غالب می‌شود، یکی از شواهدش جنگ‌های پیامبر اسلام است که مسلمانان در عین

قضای الهی در غلبه، و کیفیت و عوامل پیروزی (۱۵۳)

نداشتن عده و عده همواره غلبه می کردند، و جنگ‌ها جز به پیشرفت مسلمانان خاتمه نمی یافت.

و این غلبه و فتوحات اسلامی متوقف نشد، و جمعیت مسلمین به تفرقه مبدل نگشت، مگر وقتی که نیاتشان فاسد، و سیرت تقوی و اخلاصشان در گسترش دین حق، به قدرت طلبی و گسترش و توسعه مملکت (و در نتیجه حکمرانی بر انسان‌هایی بیشتر، و به دست آوردن اموال زیادتر)، مبدل شد، در نتیجه آن فتوحات متوقف گردید، آری خدای تعالی هرگز نعمتی را که به مردمی داده تغییر نمی دهد مگر وقتی که مردمی نیاتشان را تغییر دهند، و خدای تعالی در آن روزی که دین مسلمانان را تکمیل نموده، از شر دشمنان ایمنشان ساخت، با آن شرط کرد که تنها از او بترسند، و فرمود: «الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ - امروز دیگر کفار از دین

(۱۵۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شما مأیوس گشتند، پس از ایشان نترسید و از من بترسید!» (۳ / مائده) در مسلم بودن این غلبه کافی است که مؤمنین را خطاب نموده و فرمود: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - سست مشوید، و اندوهگین نگردید، که شما بالاترین هستید، مادام که مؤمن باشید.» (۱۳۹ / آل عمران) (۱)

قضای الهی در نصرت رسولان و پیروزی جهادگران

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ!» (۱۷۱ / صافات)

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۴۴.

قضای الهی در نصرت رسولان و پیروزی جهادگران (۱۵۵)

کلمه خدای تعالی عبارت از قضایی است که درباره آنان رانده، و حکمی است که کرده، و سبقت کلمه با تقدم عهدی آن است، و یا تقدم به نفوذ و غلبه. می فرماید: ما قضایی حتمی درباره ایشان راندم که به طور یقین یاری شدگان باشند. این معنا را با چند نوع تأکید بیان کرده (یکی حرف «لام» در ابتدای آیه، و دیگری کلمد «قَدْ» و کلمه «إِنَّ» و کلمه «لام»).

در این آیه شریفه نصرت را مقید نکرده که انبیاء علیهم السلام را در دنیا نصرت می دهد و یا در آخرت، و یا به نحوی دیگر، بلکه در آیه دیگر نصرت را عمومیت داده، و فرمود: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ - ما مطمئنا رسولان خود را یاری می کنیم و نیز آنان را که به ایشان ایمان آوردند، هم در دنیا و هم

(۱۵۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

در روز قیامت که گواهان به پا می خیزند.» (۵۱ / غافر)

پس رسولان خدا هم در حجت و دلیل منصورند، برای این که راه حق را پیش گرفته‌اند، و راه حق هرگز شکست نمی خورد، و هم بر دشمنان خود منصورند، یا به این که خدا یاریشان می دهد، دشمنان را زیر دست کنند، و یا از ایشان انتقام بگیرند، چنانکه خدای تعالی فرموده: «قبل از تو نفرستادیم مگر مردانی از اهل قراء که به ایشان نیز وحی می کردیم... تا وقتی که رسولان دیگر مأیوس می شدند و می پنداشتند دیگر همه نقشه‌شان بر آب و بیهوده شد، که ناگهان نصرت ما می رسید و هر کس را که می خواستیم نجات می یافت، ولی عذاب ما حتی یک نفر از مجرمین را هم باقی نگذاشت.» (۱۰۹ و ۱۱۰ / یوسف) رسولان در آخرت هم منصورند: «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ.» (۸ / تحریم) «وَأَنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ.» (۱۷۳ / صافات)

قضای الهی در نصرت رسولان و پیروزی جهادگران (۱۵۷)

مراد به «جُنْدَنَا» جامعه‌ای است که به امر خدا حرکت می کند، و در راه خدا جهاد می نماید. و این جامعه عبارت است از گروه مؤمنان، و یا انبیاء به ضمیمه مؤمنان، که پیرو انبیانند، و بنا بر احتمال دوم در این کلام تعمیم بعد از تخصیص به کار رفته، و به هر

حال، پس مؤمنان مانند متبوعان خود منصورند، هم‌چنان که در جای دیگر خطاب به مؤمنان فرموده: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - سست و اندوهناک مشوید که غلبه با شماست.» (۱۳۹ / آل عمران)

و این حکم یعنی نصرت و غلبه حکمی است اجتماعی، و منوط است بر حفظ عنوان و لا غیر، یعنی این نصرت و غلبه تنها نصیب انبیاء و مؤمنین واقعی است، که جند خدا هستند، و به امر او عمل می‌کنند، و در راه او جهاد می‌کنند، و هر جامعه‌ای که این عناوین بر آن صادق باشد، یعنی ایمان به خدا داشته باشد، و به اوامر خدا عمل کند، و در راه او

(۱۵۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

جهاد نماید منصور و غالب است، نه جامعه‌ای که اسامی این عناوین را دارد و واقعیت آن‌ها را ندارد، پس جامعه‌ای که از ایمان اسم در آن نمانده باشد، و از انتسابش به خدا جز سخنی در آن نمانده باشد، نباید امید نصرت و غلبه را داشته باشد. (۱)

قضای الهی در بشارت مؤمنین و اولیاء الله

«لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ!» (۶۴ / یونس)

۱- المیزان ج ۳۳، ص ۲۸۳.

قضای الهی در بشارت مؤمنین و اولیاء الله (۱۵۹)

خدا در این آیه به طور مجمل به مؤمنین بشارت می‌دهد تا چشمشان روشن گردد. اگر «لَهُمُ الْبُشْرَى» انشاء بشارت باشد معنایش این است که چیزی که خدا بدان بشارت داده هم در دنیا صورت می‌گیرد و هم در آخرت.

در کلام الهی بشارت‌هایی برای مؤمنان وجود دارد که منطبق است بر اولیای خدا مثل آیات زیر:

«وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصِيرَةُ الْمُؤْمِنِينَ - یاری کردن مؤمنان بر ما حتمی است.» (۴۷ / روم) «أَنَا لَنَنْصُرَنَّ رَسُولَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ - ما قطعاً رسولان خود و آن‌ها را که ایمان آورده‌اند هم در دنیا و هم روزی که شاهدان به پا خیزند، یاری می‌کنیم.» (۵۱ / غافر) «بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ - بشارت شما امروز

(۱۶۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

بهشت‌هایی است که از زیر ساختمان آن‌ها نهرها جاری است.» (۱۲ / حدید) و آیات دیگر. جمله «لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ» اشاره به این است که این مسأله جزو قضای حتمی الهی است که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد. و در ضمن دل‌های مؤمنان را خوش می‌کند. (۱)

قضای الهی در ظهور حق و نابودی کفار

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ!» (۷ / انفال)

مراد به احقاق حق، اظهار و تثبیت آن به ترتیب آثار آن است، و کلمات خدا قضا و

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۱۵۴.

قضای الهی در ظهور حق و نابودی کفار (۱۶۱)

قدری است که رانده به این که انبیاء خود را یاری نموده و دین حق خود را ظاهر سازد:

«وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ!» (۱۷۱ تا ۱۷۳ / صافات)

«يُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مِمَّنْ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ!» (۳۲ / توبه)

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ!» (۳۳ / توبه)

معنای آیه این است که: به یاد آورید آن روزی را که خداوند به شما وعده داد که با یاری او بر یکی از دو طایفه عیر و یا نفیر غالب شوید، و شما میل داشتید که آن طایفه، طایفه عیر (قافله تجارתי قریش) باشد، چون نفیر (لشکریان قریش) عده‌شان زیاد بود، و

(۱۶۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شما ضعف و ناتوانی خود را با شوکت و نیروی آنان مقایسه می‌کردید، و لکن خداوند خلاف این را می‌خواست، خداوند می‌خواست تا با لشکریان ایشان روبرو شوید، و او شما را با کمی عددتان برایشان غلبه دهد، و بدین وسیله قضای او مبنی بر ظهور حق و استیصال کفار و ریشه‌کن شدن ایشان به کرسی بنشیند. (۱)

قضای الهی در شقاوت کافر و سعادت مؤمن

«يُجِبُّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ!» (۲۷ / ابراهیم)

۱- المیزان ج ۱۷، ص ۳۱.

قضای الهی در شقاوت کافر و سعادت مؤمن (۱۶۳)

خدای تعالی اهل کفر را با محرومیت از صراط هدایت گمراه نموده، و دیگر به سوی زندگی سعیده دنیایی و نعمت باقیه و رضوان الله در آخرت راه نمی‌برند. به طوری که اگر پرده از روی دل‌هایشان برداری جز شک و تردید و قلق و اضطراب و تأسف و حسرت و اندوه و حیرت در آن نمی‌یابی.

«وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» یعنی خداوند تثبیت مؤمنان و اضلال کفار را به مقتضای مشیتش انجام می‌دهد، و مشیت او مزاحم و مانع و دافعی ندارد، و چیزی میانه مشیت او و فعل او حایل نمی‌شود.

از همین جا معلوم می‌شود که مسأله اضلال اینان و تثبیت آنان متعلق مشیت اوست و ناگزیر باید جزو قضایای رانده شده یکی شقاوت کافر و یکی

(۱۶۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سعادت مؤمن را شمرد. (۱)

قضای الهی در هدایت خلق

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ!» (۱۲ / لیل)

جمله «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» می‌رساند که هدایت خلق از اموری است که خدای سبحان قضایش را رانده، و آن را بر خود واجب کرده، چون حکمتش این ایجاب را اقتضاء می‌کرده، برای آن خلایق را آفریده، و خودش غرض از خلقت را عبادت خود دانسته و

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۸۴.

قضای الهی در هدایت خلق (۱۶۵)

فرموده: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.» (۵۶ / ذاریات) و به حکم این آیه غرض از خلقت را به عبادت خود معرفی نموده،

و به حکم آیه زیر آن راه مستقیم بین خود و خلقش دانسته و فرموده: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ -

محققا الله پروردگار من و پروردگار شماست، پس تنها او را بپرستید، که راه مستقیم همین است.» (۵۱ / آل عمران) و نیز فرموده: «وَأَنَّكَ لَتَهْدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، صِرَاطِ اللَّهِ - محققا تو ایشان را به سوی صراط مستقیم یعنی صراط الله هدایت می‌کنی.» (۵۲ و ۵۳ /

شوری)

و بر خود واجب کرده که راه خود را برای آنان بیان نموده، سپس ایشان را به آن راه هدایت کند، البته هدایت به معنای نشان دادن راه، حال چه این که بپذیرند و آن راه را پیش بگیرند، و چه نپذیرند، و راه دیگر برونند: «وَعَلَى اللَّهِ قَضِيَّةُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ - هِدَايَتٌ بِه سَوِي رَاه مِيَانَه بَه عَهْدَه خُدَاسْت چُون هَمَه رَاهَا مِيَانَه نِيَسْت وَ بَعْضِي اَنحِرَافِي اَسْت.»

(۱۶۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

(۹ / نحل) و فرموده: «وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ - خُدا حَق رَا مِي گُوِيْد، وَ هَمُو بَه سَوِي رَاه هِدَايَت مِي كُنْد،» (۴ / احزاب) و باز فرموده: «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا - مَا اُو رَا بَه سَوِي رَاه هِدَايَت كَرْدِيْم، حَال يَا شُكْر اِيْن نَعْمَت بَه جَا مِي آوَرْد، وَ يَا كُفْرَان مِي كُنْد.» (۳ / انسان)

خواهی گفت از این آیات بر می آید که هدایت تنها کار خداست، و بنابراین پس انبیاء چه کاره‌اند؟ در پاسخ می‌گوییم منافات ندارد که انبیاء هم قیام به این امر بکنند، برای این که اگر هدایت کنند به اذن او می‌کنند، و خود مستقل در این کار نیستند، (هم‌چنان که در هیچ کاری نیستند) و خود خدای تعالی در عین این که فرموده: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ - تُو چِنَان نِيَسْتِي كَه هَر كَس رَا بَخَوَاهِي هِدَايَت كُنِي، لَكِن اِيْن خُدَاسْت كَه هَر كَس رَا بَخَوَاهِد هِدَايَت مِي كُنْد.» (۵۶ / قصص) و در عین حال فرموده:

قضای الهی در هدایت خلق (۱۶۷)

«لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۵۲ / شوری) و «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي - بَگُو اِيْن اَسْت رَاه مَن كَه خَلَق رَا بَا بَصِيْرَت بَه سَوِي خُدا بَخَوَانَم، هَم خُودَم وَ هَم پِيْرَوَانَم.» (۱۰۸ / یوسف)

همه این‌ها در باب هدایت به معنای ارائه طریق بود، و اما هدایت به معنای رساندن به هدف که در آیات مورد بحث رساندن به آثار حسنه‌ای است که به دنبال یافتن هدایت الهی و متصف شدن به صفت عبودیت می‌آید، از قبیل رسیدن به حیات طیبه در دنیا، و حیات سعیده ابدی آخرت، پر واضح است که از قبیل صنع و ایجاد است، که مختص به خدای تعالی است، و از اموری است که خدا قضایش را رانده و بر خود واجب کرده، و در آیه زیر وعده‌اش را مسجل نموده:

«فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى - كَسِي كَه هِدَايَت مَرَا پِيْرُوِي كُنْد نَه گَمْرَاه مِي شُود»

(۱۶۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و نه دچار شقاوت و بدبختی می‌گردد. (۱۲۳ / طه) و نیز فرموده: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَوْه طَيِّبَه وَ لَنُجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - هَر كَس بَا دَاشْتَن اِيْمَان عَمَلِي صَالِح كُنْد، چَه مَرْد وَ چَه زَن، بَدَانَنْد كَه مَا بَه طُور يَقِيْن بَه زَنْد گَانِي طَيْب زَنْدِه شَان مِي كُنِيْم، وَ اَن چَه كَرْدَنْد بَه بَهْتَرِيْن وَجِه پَادَاشْتَان مِي دِهِيْم.» (۹۷ / نحل)

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا - كَسَانِي كَه اِيْمَان آوَرْدَنْد وَ اَعْمَال صَالِح كَرْدَنْد بَه زُودِي اِيْشَان رَا دَاخِل بَاغْهَائِي مِي كُنِيْم كَه نَهْرَهَا دَر زِيْر دَرخْتَانَش جَارِي اَسْت، وَ اِيْشَان تَا اَبَد دَر اَن بَاغْهَا خَوَاهَنْد بُوْد، وَ اِيْن وَعْدَه خُدَاسْت، وَ چَه كَسِي اَسْت كَه سَخْنَش اَز سَخْن خُدا رَا سْت تَر بَاشَد.» (۱۲۲ / نساء)

قضای الهی در هدایت خلق (۱۶۹)

پس فرق بین هدایت به معنای راه نشان دادن، و بین هدایت به معنای رساندن به هدف این شد که هدایت اولی مستقیماً کار انبیاء و اولیاء و سایر هدایت‌گران است، ولی مؤثر شدنش منوط به اذن خداست. ولی هدایت دوم چون از باب صنع و خلقت است مستقیماً کار خود خداست، البته اسبابی که بین او و خلقتش در این مورد و در همه موارد خلقت واسطه‌اند بی‌دخالت نیستند، پس این هدایت را هم می‌توان به تبع به غیر خدای تعالی نسبت داد. (۱)

قضای الهی در عدم هدایت گمراهان

۱- المیزان ج ۴۰، ص ۲۶۵.

(۱۷۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«إِنَّ تَحْرِصَ عَلَىٰ هُدْيِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ!» (۳۷ / نحل)

امت‌های گذشته به دو طایفه منقسم بودند یکی از آن دو آنها بودند که ضلالت بر آنان تثبیت شده بود و همان‌ها بودند که شرک ورزیده بودند. ثبوت ضلالت در حق آنان ثبوتی است زوال‌ناپذیر و غیر قابل تغییر، چون در حقیقت غیر از خدا کسی نیست که هدایت کند پس اگر هدایت آنان جایز و ممکن بود خدا هدایتشان می‌کرد ولی نکرده و نمی‌کند بلکه گمراهشان می‌سازد و چون گمراهی با هدایت جمع نمی‌شود دیگر امیدی به هدایتشان نیست ناصری هم که آنان را یاری کند وجود ندارد چون کسی نیست که بر خدا غلبه کند.

قضای الهی در عدم هدایت گمراهان (۱۷۱)

پس در این آیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را تسلیت داده و وی را ارشاد می‌کند به این که نسبت به هدایت آنان حرص نورزد و اعلام می‌دارد که قلم قضای الهی در حق آنان ضلالت را نوشته و خدا فعل خود را نقض نمی‌کند، چون نزد او سخنی مبدل نمی‌شود و او نسبت به بندگان ستمکار نیست.

پس این که فرمود: «إِنَّ تَحْرِصَ عَلَىٰ هُدْيِهِمْ»، هر چه هم که بر هدایت آنان حریص شوی این حرص تو سودی به حال آنان ندارد، زیرا از آن‌هایی نیستند که هدایت برایشان ممکن باشد، چه هدایت تنها و تنها به دست خداست و خدا هم ایشان را هدایت نمی‌کند بلکه گمراه می‌کند، و نه او کار خود را نقض می‌نماید و نه ایشان به غیر از او یاری دارند که بر خدا غلبه کند و برخلاف گفته خداست خودش ایشان را هدایت نماید. (۱)

(۱۷۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

قضای الهی در سرنوشت کفار بعد از مرگ

«مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ!» (۲۹ / ق)

در درگاه من هیچ سخن دو تا نمی‌شود. منظور از قول، مطلق قضاهاست حتمی است، که خدا رانده، و خدای تعالی چنین قضا رانده که هر کس با حال کفر بمیرد داخل جهنم شود، و قهرا و به حسب مورد با آن وعیدی که خدا ابلیس و پیروانش را تهدید به آن کرده منطبق می‌شود.

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۱۰۱.

قضای الهی در سرنوشت کفار بعد از مرگ (۱۷۳)

و جمله «وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»، متمم معنای جمله قبلی است و معنای روبرو هم آن دو این است که سخن به درگاه من دو تا نمی‌شود، و هیچ قضای رانده شده و حتمی شده‌ای مبدل نمی‌گردد، و شما عذاب خواهید شد، و این نه من هستم که درباره بندگان خود ستم نموده طبق وعیدی که قبلاً اعلام کردم او را عذاب می‌کنم، بلکه این خودشان هستند که خود را بعد از تمامیت حجت و در عین انکار کردن حق، مستحق عذاب نمودند.

و به وجهی دیگر این من نیستم که بندگان خود را با عذاب مجازات می‌کنم بلکه این جزای اعمالشان است اعمالی که قبلاً کرده بودند، پس در حقیقت این همان عمل ایشان است که در این عالم به این صورت در آمده، و به خودشان بر می‌گردد، هم چنان که

از ظاهر آیه «یا اَیُّهَا الَّذِینَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدِرُوا الْیَوْمَ اِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۷/تحریم) نیز همین معنا استفاده می‌شود، چون می‌فرماید: ای کسانی که کفر ورزیدید، امروز

(۱۷۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

دیگر عذر نیاورید، برای این که ما که به شما کاری نکردیم، و این عذاب که می‌بینید برگشت اعمال خود شماست. (۱)

قضای الهی و حکم برائت از مشرکین

«بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِآ إِلَى الَّذِینَ عَهِدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ!» (۱ / توبه)
مفاد آیه تنها صرف تشریح نیست، بلکه متضمن انشاء حکم و قضا بر برائت از
۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۴۳.

قضای الهی و حکم برائت از مشرکین (۱۷۵)

مشرکین زمان نزول آیه است. مراد به آیه این است که خداوند قضا رانده به این که از مشرکین که شما با آنان معاهده بسته‌اید امان برداشته شود، و این برداشته شدن امان جزافی و عهدشکنی، بدون مجوز نیست، چون خداوند بعد از چند آیه مجوز آن را بیان نموده و می‌فرماید: که هیچ و ثوقی به عهد مشرکین نیست، چون اکثرشان فاسق گشته و مراعات حرمت عهد را نکرده و آن را شکستند، به همین جهت خداوند مقابله به مثل یعنی لغو کردن عهد را برای مسلمین نیز تجویز کرده و فرمود: «هرگاه از مردمی ترسیدی که در پیمان‌داری خیانت کنند تو نیز مانند ایشان عهدنامه‌شان را نزدشان پرتاب کن!» (۵۸ / انفال) و لکن به این که دشمن عهدشکنی کرده خداوند راضی نشد که مسلمانان بدون اعلام لغویت عهد آنان را بشکنند، بلکه دستور داد نقض خود را به ایشان اعلام کنند تا ایشان به خاطر بی‌اطلاعی از آن

(۱۷۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

به دام نیفتند، آری خدای تعالی با این دستور خود مسلمانان را حتی از این مقدار خیانت منع فرمود. (۱)

قضای الهی در مرگ و جنگ

«قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِی بُیُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ كُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ!» (۱۵۴ / آل عمران)
کشته شدن کسانی که از شما در معرکه قتال کشته شدند دلیل بر این نیست که شما
۱- المیزان ج ۱۷، ص ۲۳۰.

قضای الهی در مرگ و جنگ (۱۷۷)

بر حق نمی‌باشید، و نیز به طوری که شما پنداشته‌اید دلیل این هم نیست که امر غلبه و پیروزی برای شما نمی‌باشد، بلکه قضای الهی که گریزی از آن نیست بر این جاری شده که این کشته‌شدگان، در این مکان از مرکب حیات ساقط گشته، کشته گردند، و اگر هم شماها خود برای جنگ بیرون نمی‌آمدید باز آنان که سرنوشتشان به حکم قضای الهی کشته شدن بود به پای خود به قتلگاه خویش می‌آمدند، بنابراین گریزی از مرگ - که ساعتی هم جلو و عقب نمی‌افتد - نیست.

سنت قطعی الهی بر عمومی و همگانی بودن ناموس ابتلا و امتحان است و ناچار این ناموس در زندگی شما و آنان واقع شدنی بود، و روی این اصل بیرون آمدن شما و انجام گرفتن این جنگ خواه ناخواه شدنی و از امور غیر قابل اجتناب بوده است. بنابراین چاره‌ای نبود جز این که شما بیرون آید و این جنگ انجام گیرد، تا

(۱۷۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

این که کشته‌شدگان به آنچه را که باید برسند رسیده و به درجات خویش نایل گردند و شما نیز به آنچه که باید برسید رسیده و پس از امتحان و روشن شدن وضعتان از نظر طرز تفکر و نیروی ایمان و یا شرک، یکی از دو طرف سعادت و یا شقاوت برایتان تشبیت گردد. (۱)

قضای الهی در مرگ و انتقال

«وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدًا!» (۱۹ / ق)

۱- المیزان ج ۷، ص ۸۶.

قضای الهی در مرگ و انتقال (۱۷۹)

مراد به «سَكْرَةُ» و مستی موت، حال جان‌کندن و نزع آدمی است، که مانند مستان مشغول به خودش است، نه می‌فهمد چه می‌گوید، و نه می‌فهمد اطرافیانش درباره‌اش چه می‌گویند. و اگر آمدن سکره موت را مقید به قید (حق) کرد، برای این بود که اشاره کند به این که مسأله مرگ جزو قضاهاست حتمی است که خدای تعالی در نظام عالم رانده، و از خود مرگ غرض و منظور دارد، هم‌چنان که از آیه: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (۳۵ / انبیاء) این معنا استفاده می‌شود، چون می‌فهماند منظور ما از مردنی کردن همگی شما آزمایش شماست، و مردن عبارت است از انتقال از یک خانه به خانه‌ای که بعد از آن و دیوار به دیوار آن قرار دارد، و این مرگ و انتقال حق است، همان‌طور که بعث و جنت و نار حق است. این معنایی است که از کلمه (حق) می‌فهمیم. و جمله «ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدًا»

(۱۸۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اشاره است به این که انسان طبعاً از مرگ کراهت دارد چون خدای تعالی زندگی دنیا را به منظور آزمایش او در نظرش زینت داده، و خود فرموده: «أَنَا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا - این ماییم که زندگی زمینی را به وسیله آنچه در روی زمین است در نظر شما زینت داده، و دلفریبش کردیم، تا شما را بیازماییم کدامتان بهتر عمل می‌کند.» (۷ / کهف) (۱)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۳۷.

قضای الهی در مرگ و انتقال (۱۸۱)

(۱۸۲)

فصل ششم: قضای الهی در امر و نهی تشریحی

امر به پرستش الهی

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ!» (۲۳ / اسراء)

این جمله چیزی است که قضای الهی متعلق بدان شده، البته قضای تشریحی خدا که متعلق به احکام و مسائل تشریحی می‌شود، و معنای یک طرفی کردن و حکم

(۱۸۳)

قاطع مولوی نمودن را می‌رساند. و این قضا همان طور که اوامر خدا را شامل می‌شود نواهی را نیز شامل می‌گردد. همان‌طور که احکام مثبت را یک طرفی می‌کند احکام منفیه را نیز می‌کند.

مسأله امر به اخلاص در پرستش بزرگترین اوامر دینی، و اخلاص در عبادت از واجبتین واجبات شرعی است، هم‌چنان که در مقابل شرک ورزیدن به خدای عزوجل بزرگترین گناه است، و به همین جهت فرمود: «خدا نمی‌آمرزد این گناه را که بدو شرک بورزند، و

پایین تراز آن را از هر که بخواهد می‌آمزد.» (۴۸ / نساء) و ما اگر یک یک معاصی را تحلیل و تجزیه کنیم خواهیم دید که برگشت تمامی گناهان به شرک است، زیرا اگر انسان غیر خدا یعنی شیطان‌های جنی و انسی و یا هوای نفس و یا جهل را اطاعت نکند هرگز اقدام به هیچ معصیتی نمی‌کند، و هیچ امر و نهی را از خدا نافرمانی نمی‌کند، پس هر گناهی اطاعتی است از غیر خدا و اطاعت هم خود یک نوع عبادت است، حتی کافری هم که منکر صانع است نیز مشرک است، زیرا با این که فطرت ساده‌اش حکم می‌کند بر این که برای عالم صانعی است مع ذلک امر تدبیر عالم را به دست ماده و یا طبیعت و یا دهر می‌داند.

(۱۸۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و چون مسأله همان‌طور که گفتیم مسأله مهمی بوده لذا آن را قبل از سایر احکام ذکر کرده با این که آن احکام هم هر یک در جای خود بسیار اهمیت دارند، مانند عقوق والدین و ندادن حقوق واجب مالی و اسراف و تبذیر و فرزندکشی و زنا و قتل نفس و خوردن مال یتیم و عهدشکنی و کم‌فروشی و پیروی غیر علم و تکبر ورزیدن، و با این که مسأله اخلاص در عبادت را بر این‌ها مقدم داشت در آخر و بعد از شمردن این‌ها مجدداً همین اخلاص را خاطر نشان ساخته و از شرک نهی فرمود. (۱)

امر به پرستش الهی (۱۸۵)

امر به احسان والدین

«... وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...!» (۲۳ / اسراء)

معلوم می‌شود مسأله احسان به پدر و مادر بعد از مسأله توحید خدا واجب‌ترین واجبات است، هم‌چنان که مسأله عقوق بعد از شرک ورزیدن به خدا از بزرگترین گناهان کبیره است، و به همین جهت این مسأله را بعد از مسأله توحید و قبل از

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۳۸.

(۱۸۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سایر احکام اسم برده، و این نه تنها در این آیات چنین کرده، بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته است.

رابطه عاطفی میان پدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگترین روابط اجتماعی است که قوام جامعه انسانی بدان‌هاست، و همین وسیله‌ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگه داشته و نمی‌گذارد از هم جدا شوند، بنابراین از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید زیرا اگر این حکم در اجتماع جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله یک بیگانه بکنند قطعاً آن عاطفه از بین رفته و شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته می‌گردد.

«أَمَّا يَتْلَعَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا

امر به احسان والدین (۱۸۷)

وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (۲۳ / اسری)

- اگر یکی از آن دو در حیات تو به حد پیری رسید و یا هر دوی آن‌ها سالخورده گشتند از پذیرایی‌شان به ستوه میا، و آخ مگو، و ایشان را مرنجان، و نرم و مهربان با ایشان حرف بز!

کلمه «أف» مانند کلمه «آخ» فارسی است که انزجار را می‌رساند، و کلمه «نهر» به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام می‌گیرد و یا با درشت حرف زدن. اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت‌ترین حالات را دارند، و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می‌نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات

زندگی خود ناتوانند، و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر بود که سال‌ها از فرزندان خود آرزو می‌کردند، آری روزگاری که پرستاری فرزند را می‌کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می‌نمودند، و باز در

(۱۸۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

روزگاری که زحمت تربیت آن‌ها را به دوش می‌کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آن‌ها به این آرزو تأمین می‌کردند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند.

پس آیه شریفه نمی‌خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند، بلکه می‌خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت آن در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدت فرزند و چه در هر حال دیگر.

«وَاحْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا!» (اسری / ۲۴)

در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری با ایشان روبرو شو که تواضع و خضوع تو را احساس کنند، و بفهمند که تو خود را در برابر ایشان خوار می‌داری و نسبت به ایشان مهر و رحمت داری.

امر به احسان والدین (۱۸۹)

در این که فرمود: «و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنان که ایشان مرا در خردیم تربیت کردند» (اسری / ۲۴) دوران خردی و بیچارگی فرزند را به یاد او می‌آورد و به او خاطر نشان می‌سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده تو به یاد دوره ناتوانی خود باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده در خردیت تربیت کردند.

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِئْتُمُو سِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا!» (اسری / ۲۵)

این آیه متعرض آن حالی است که احیانا از فرزند حرکت ناگواری سرزده که پدر و مادر از وی رنجیده و متأذی شده‌اند. و اگر صریحا اسم فرزند را نیاورده و اسم آن عمل را هم نبرده برای این بوده که بفهماند اینگونه مطالب گفتنی نیست، همان‌طور که

(۱۹۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سزاوار نیست ارتکاب شود هم‌چنین سزاوار نیست بازگو و نقل مجالس گردد. معنای آیه این است که: اگر شما صالح باشید و خداوند هم این صلاح را در روح شما ببیند و شما در یک لغزشی که نسبت به والدین خود مرتکب شدید به سوی خدا بازگشت و

توبه نمودید خداوند شما را می‌آمرزد، برای این که او همواره درباره او این غفور بوده است. (۱)

امر به ادای حق اقربا و مساکین و ابن سبیل

«فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ!» (اسراء / ۲۶)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۳۹.

امر به ادای حق اقربا و مساکین و ابن سبیل (۱۹۱)

برای این که این آیه مکی است و در سوره‌ای مکی هم قرار دارد معلوم می‌شود که انفاق به ذی‌القربا و مسکینان و ابن سبیل از احکامی است که قبل از هجرت واجب شده است. (برای توضیح مراجعه شود به مبحث «انفاق» در مجلدات آتی). (۱)

نهی از اسراف

«إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۴۳.

(۱۹۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

کُفُوراً» (۲۶ / اسراء)

«تَبَيَّرَ» به معنای متفرق کردن با اسراف است. جمله «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» تعلیل نهی از تبذیر است و معنایش این است که اسراف مکن چه اگر اسراف کنی از مبذرین که برادران شیطانند خواهی شد. گویا وجه برادری مبذرین با شیطان‌ها این باشد که مبذرین و شیطان از نظر سنخیت و ملازمت مانند دو برادر مهربان هستند که همیشه با همدند، و ریشه و اصلشان هم یک پدر و مادر است. هم‌چنان که آیه شریفه «وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ - مَبْعُوثٍ مِّمَّنْ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (۲۵ / فصلت) و «أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ - بِيَاوِرِدِ كَسَانِي رَأْسِهِمْ» (۲۲ / صافات) که مقصود از ازدواج نهی از اسراف (۱۹۳)

در این جا همان قرناء در آیه قبلی است. و هم‌چنین آیه «وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ» (۲۰۲ / اعراف) همین معنی را افاده می‌کند. «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» کفور بودن شیطان نسبت به پروردگار خود از این جهت است که او نعمت‌های خدا را کفران نموده و آنچه را که از قوه و قدرت و ابزار بندگی به او داده همه را در راه اغوای بندگان خدا و واداری‌شان به نافرمانی و دعوتشان به خطاکاری و کفران نعمت مصرف می‌کند. (۱)

نهی از افراط در امساک، و نهی از افراط در بخشش

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۴۳.

(۱۹۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَإِنَّمَا تُعْرَضُونَ عَنْهُمْ إِيْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا» (۲۸ تا ۳۰ / اسراء)

مراد به جمله «وَإِنَّمَا تُعْرَضُونَ» اعراض از کسی است که مالی درخواست کرده تا در سجدوج و رفع حاجتش مصرف کند نه این که مقصود از آن هر اعراضی بوده باشد، هر چند به هر صورت که باشد، بلکه تنها این قسم اعراض است، یعنی اعراض از کسی که دستش تهی است و نمی‌تواند مساعدتی به وی بکند ولی مایوس هم نیست، احتمال می‌دهد بعدا پولدار شود، و وی را کمک کند. به دلیل این که دنبالش می‌فرماید: «إِيْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا»، یعنی این که تو از ایشان اعراض می‌کنی نه نهی از افراط در امساک، و نهی از افراط در بخشش (۱۹۵)

از این بابت است که مال داری و نمی‌خواهی بدهی، و نه از این باب که نداری و از به دست آمدن آن هم مایوس هستی، بلکه از این باب است که الان نداری ولی امیدوار هستی که به دست بیاید، و به ایشان بدهی، و در طلب رحمت پروردگار خود هستی. و معنای این که فرمود «فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا» این است که با ایشان به نرمی حرف بزن و سخن درشت مگو، و این سفارش را در جای دیگر در قرآن به بیان دیگر فرمود: «وَإِنَّمَا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَزْ - سَائِلَ رَا مَرْنَجَانَ» (۱۰ / ضحی) بلکه با زبان نرم او را برگردان. «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (۲۹ / اسری)

دست به گردن بستن کنایه است از امساک و خرج نکردن و از بخشش بخل ورزیدن، در مقابل بسط ید که کنایه از بذل و بخشش، و این که هرچه به دستش آید از دست

(۱۹۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

خود فرو بریزد، به طوری که هیچ چیز از آن در دستش باقی نماند، مانند کسی که کاملاً دست خود را در مقابل باران گشوده هیچ چیز از آن در دست وی باقی نمی‌ماند، و این تعبیر بلیغ‌ترین تعبیر در نهی از افراط و تفریط در انفاق است. «فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (۲۹ / اسری)

دست خویش تا به آخر مگشای تا به ملامتگری خویش زانوها بغل نکنی، و از واجبات زندگی منقطع و یا عریان نگردی و دیگر نتوانی خود را در اجتماع برملا ساخته با مردم معاشرت و مراوده کنی.

«إِنَّ رَبَّكَ يَبْشُرُ الرَّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا!» (۳۰ / اسری)

این دأب و سنت پروردگار است که رزق را برای هر که بخواهد فراخ و برای هر که بخواهد تنگ بگیرد و سنت او چنین نیست که بی حساب و بی اندازه فراخ سازد

نهی از افراط در امساک، و نهی از افراط در بخشش (۱۹۷)

و یا به کلی قطع کند، آری او مصلحت بندگان را رعایت می کند، چه او به کار بندگان خود خبیر و بیناست، تو نیز سزاوار است چنین کنی و متخلق به اخلاق خدا گردی و راه میانه و اعتدال را پیش گرفته و از افراط و تفریط پرهیزی. (۱)

نهی از فرزند کشی

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً إِفْلَاقٍ...!» (۳۱ / اسراء)

در آیه شریفه نهی شدیدی شده از کشتن اولاد به ملاک ترس از فقر و احتیاج

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۴۴.

(۱۹۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و این که فرمود: «نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاكُمْ» تعلیل پیمان همان نهی و مقدمه چینی برای جمله بعدی است که فرمود: «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا».

و معنای آیه این است که فرزندان خود را از ترس این که مبادا دچار فقر و فلاکت شوید و به خاطر ایشان تن به ذلت گدایی دهید به قتل نرسانید، و دختران خود را از ترس این که گرفتار داماد ناجوری شوید و یا از جهت دیگر که مایه آبروریزی شما شود مکشید زیرا این شما نیستید که روزی اولادتان را می دهید، تا در هنگام فقر و تنگدستی دیگر نتوانید روزی ایشان را برسانید، بلکه ماییم که هم ایشان و هم شما را روزی می دهیم، آری کشتن فرزندان خطایی است بزرگ.

مسأله نهی از فرزندکشی در قرآن کریم مکرر آمده، و این عمل شنیع با این که یکی از مصادیق آدم کشی است بدین جهت مخصوص به ذکر شده که از زشت ترین مصادیق

نهی از فرزند کشی (۱۹۹)

شقاوت و سنگدلی است، و جهت دیگرش هم این است که اعراب در سرزمینی زندگی می کردند که بسیار دچار قحطی می شد، و از همین جهت همین که نشانه های قحطی را می دیدند اول کاری که می کردند به اصطلاح برای حفظ آبرو و عزت و احترام خود فرزندان خود را می کشتند.

عرب غیر از مسأله دخترکشی (وَأُد) یک سنت دیگری داشته که به خیال خود با آن عمل هون و خواری خود را حفظ می کرده، و آن این بوده که از ترس خواری و فقر و فاقه فرزند خود را چه دختر و چه پسر می کشته، و آیه مورد بحث و نظایر آن از این عمل نهی کرده است. (۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۴۷.

(۲۰۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

نهی از زنا

«وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا!» (۲۲ / اسراء)

این آیه از زنا نهی می‌کند و در حرمت آن مبالغه کرده است، چون نفرموده این کار را مکنید، بلکه فرموده نزدیکش هم مشوید، و این نهی را چنین تعلیل کرده که این عمل فاحشه است، و زشتی و فحشان صفت لاینفک آن است، به طوری که در هیچ فرضی از آن جدا نمی‌شود، و با تعلیل دیگر فرمود: «وَسَاءَ سَبِيلًا» نهی از زنا (۲۰۱)

و فهماند که این روش، روش زشتی است که به فساد مجتمع آن هم فساد همه شئون اجتماع منجر می‌شود، و به کلی نظام اجتماع را مختل ساخته و انسانیت را به نابودی تهدید می‌کند. و در آیه‌ای دیگر در عذاب مرتکبین آن مبالغه نموده و در ضمن صفات مؤمنین فرموده: «وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا.» (۶۸ تا ۷۰ / فرقان) (۱)

نهی از قتل نفس

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۵۰.

(۲۰۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَلَا تَقْتُلُوا أَنفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ!» (۳۳ / اسراء)

این آیه از کشتن نفس محترمه نهی می‌کند، مگر در صورتی که به حق باشد، به این معنا که طرف مستحق کشته شدن باشد، مثل این که کسی را کشته باشد یا رده‌ای گفته باشد (و قرق دینی را در جامعه بشکنند) و امثال این‌ها که در قوانین شرع مضبوط است.

شاید در این که نفس را توصیف کرد به (حرم الله) و نفرمود: (حرم الله فی الاسلام) اشاره به این باشد که حرمت قتل نفس مختص به اسلام نیست، در همه شرایع آسمانی حرام بوه، و این که این حکم از شرایع عمومی است در آیه ۱۵۱ سوره انعام بدان اشاره شده است.

نهی از قتل نفس (۲۰۳)

«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَشْرَفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا.» (۳۳ / اسری)

معنای آیه این است که کسی که مظلوم کشته شده باشد ما به حسب شرع برای صاحب خون او سلطنت قرار دادیم، تا اگر خواست قاتل را قصاص کند، و اگر خواست خونها بگیرد، و اگر هم خواست عفو کند، حال صاحب خون هم باید در کشتن اسراف نکند، و غیر قاتل را نکشد، و یا بیش از یک نفر را به قتل نرساند، و بداند که ما یاری‌اش کرده‌ایم و به هیچ‌وجه قاتل از چنگ او فرار نمی‌کند، پس دستپاچگی به خرج نداده و به غیر قاتل نپردازد. (۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۵۷.

(۲۰۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

نهی از خوردن مال یتیم

«وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ!» (۳۴ / اسراء)

این آیه از خوردن مال یتیم نهی می‌کند که خود یکی از کبایری است که خداوند وعده آتش به مرتکبین آن داده و فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا.» (۱۰ / نساء) و اگر به جای نهی از خوردن آن از

نزدیک شدن به آن نهی کرد برای این بود که شدت حرمت آن را بفهماند، و معنای

نهی از خوردن مال یتیم (۲۰۵)

جمله: «إِلَّا بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ» این است که در صورتی که تصرف در مال یتیم به نحوی باشد که از تصرف بهتر باشد به این معنا که تصرف در آن به مصلحت یتیم و باعث زیاد شدن مال باشد عیب ندارد و حرام نیست، و بلوغ اشد در جمله «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» اوان این بلوغ و رشد است که در این هنگام حکم یتیمی از یتیم برداشته می‌شود، و دیگر او را یتیم نمی‌گویند، پس این که فرمود: نزدیک مال یتیم نشوید تا بالغ شود به این معناست که مال یتیم را حفظ کنید تا بالغ شود، و چون بالغ شد به دستش بسپارید. و به عبارت دیگر به این معناست که نزدیک مال یتیم مادام که یتیم است نشوید. (۱)

نهی از نقض عهد

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۵۸.

(۲۰۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا!» (اسراء / ۳۴)

مسئول در این آیه به معنای «مسئول عنه» است، یعنی از آن بازخواست می‌شوید. بعضی هم گفته‌اند مراد این است که از خود عهد می‌پرسند که فلانی با تو چه معامله‌ای کرد، آن دیگری چه کرد، و هم‌چنین، چون ممکن است عهد را که یکی از اعمال است در روز قیامت مجسم سازند تا به له و علیه مردم گواهی دهد، یکی را شفاعت و با یکی مخاصمه کند. (۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۵۹.

نهی از نقض عهد (۲۰۷)

نهی از تقلب در معاملات

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ!» (اسراء / ۳۵)

کلمه «قسطاس» به معنای ترازو است و قسطاس مستقیم به معنای ترازوی عدل است که هرگز در وزن خیانت نمی‌کند.

«ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»: کلمه خیر به معنای آن چیزی است که وقتی امر دایر می‌شود بین آن و یک چیز دیگر آدمی باید آن را

اختیار کند، و کلمه «تأویل» هر چیز به

(۲۰۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

معنای حقیقتی است که امر آن چیز بدان منتهی گردد، و این که می‌فرماید: ایفاء کیل و وزن و دادن آن به قسطاس مستقیم بهتر است، برای این است که اولاً کم‌فروشی یک نوع دزدی ناجوانمردانه است و ثانیاً ایفاء کیل و ثوق و اطمینان را بهتر جلب می‌کند. و «أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» بودن این دو عمل از این جهت است که اگر مردم این دو وظیفه را عمل کنند، و کم‌فروشدن و زیاد نخرند رشد و استقامت در تقدیر معیشت را رعایت کرده‌اند، چون قوام معیشت مردم در استفاده از اجناس مورد حاجت بر دو اصل اساسی است، یکی به دست آوردن جنس مرغوب و سالم و به درد بخور و دیگری مبادله مقدار زاید بر حاجت است با اجناس دیگری که مورد احتیاج است، آری هر کسی در زندگی خود حساب و اندازه‌گیری دارد که چه چیزهایی احتیاج دارد، و از هر جنسی چه مقدار محتاج است، و چه چیزهایی زیاد دارد، و چه مقدار از آن را باید بفروشد و با قیمت آن اجناس دیگر مورد حاجت خود را تحصیل کند و اگر پای کم‌فروشی به میان آید حساب زندگی بشر از هر دو سو اختلاف پیدا کرده و امنیت عمومی از میان می‌رود.

نهی از تقلب در معاملات (۲۰۹)

و اما اگر کیل و وزن به طور عادلانه جریان یابد زندگی‌شان و اقتصادشان رشد و استقامت یافته و هر کس هرچه را احتیاج دارد به عین آن و به همان مقدار به دست می‌آورد، و علاوه نسبت به همه سوداگران و ثوق پیدا کرده و امنیت عمومی برقرار می‌شود. (۱)

نهی از پیروی بدون علم

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۵۹.

(۲۱۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مَسْئُولًا! (۳۶ / اسراء)

این آیه از پیروی و متابعت هر چیزی که بدان علم و یقین نداریم نهی می‌کند، و چون مطلق و بدون قید و شرط است پیروی اعتقاد غیر علمی و هم‌چنین عمل غیر علمی را شامل گشته، معنایش چنین می‌شود: به چیزی که علم به صحت آن نداری معتقد مشو، و چیزی را که نمی‌دانی مگو، و کاری را که علم بدان نداری مکن زیرا همه این‌ها پیروی غیر علم است، و این در حقیقت امضای حکمی است که فطرت خود بشر می‌کند و آن وجوب پیروی علم و اجتناب از پیروی غیر علم است. آری انسان فطرتاً در مسیر زندگی‌اش در اعتقاد و عملش جز رسیدن به واقع و متن خارج هدفی ندارد، او می‌خواهد اعتقاد و علمی داشته باشد که بتواند به ضرس قاطع بگوید واقع و حقیقت همین است، و

نهی از پیروی بدون علم (۲۱۱)

این تنها با پیروی علم فراهم می‌شود، گمان و شک و وهم چنین خاصیتی ندارد، به مطنون و موهوم نمی‌توان گفت که عین واقع است.

انسانی که سلامت فطرت را از دست نداده در اعتقاد خود پیرو آن چیزی است که آن را حق و واقع در خارج می‌یابد، و در عملش هم آن عملی را می‌کند که خود را در تشخیص آن محق و مصیب ببیند، چیزی که هست در آن چه که خودش قادر به تحصیل علم است علم خود را پیروی می‌کند، و در آن چه که خود قادر نیست مانند پاره‌ای از فروع اعتقادی نسبت به بعضی از مردم و غالب مسائل عملی نسبت به غالب مردم از اهل خبره آن مسائل تقلید می‌کند، آری همان فطرت سالم او را به تقلید از علم عالم و متخصص آن فن و علم آن عالم را علم خود می‌داند، و پیروی از او را در حقیقت پیروی از علم خود می‌شمارد. شاهد این مدعا همان اعمال فطری و ارتکازی

(۲۱۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مردم است، می‌بینیم که شخصی که راهی را بلد نیست به قول راهنما اعتماد نموده به راه می‌افتد، مریضی که درد و درمان خود را نمی‌شناسد کورکورانه به دستور طبیب عمل می‌کند، و ارباب حاجت به اهل فن صنعت مورد احتیاج خود اعتماد نموده به ایشان مراجعه می‌کنند، البته این در صورتی است که به علم و معرفت آن راهنما و آن طبیب و آن مهندس و مکانیسین اعتماد داشته باشد. از این جا نتیجه می‌گیریم که انسان سلیم‌الفطره در مسیر زندگی‌اش هیچ‌وقت از پیروی علم منحرف نمی‌شود، و دنبال ظن و شک و وهم نمی‌رود، چیزی که هست یا در مسائل مورد حاجت زندگی‌اش شخصا علم و تخصص دارد که همان را پیروی می‌کند، و یا علم کسی را پیروی می‌کند که به وی وثوق و اطمینان و یقین به صحت گفته‌های وی دارد، هر چند این چنین یقین را در اصطلاح برهان منطقی علم نمی‌گویند.

نهی از پیروی بدون علم (۲۱۳)

پس انسان فطری در هر مسأله‌ای که در زندگی‌اش برایش پیش می‌آید علم دارد، یا علم به خود مسأله و یا علم به وجوب عمل بر طبق دلیل علمی که در دست دارد، بنابراین باید آیه شریفه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» را به چنین معنایی ناظر دانست پس اگر دلیل علمی قائم شد بر وجوب پیروی ظنی مخصوص پیروی آن ظن هم پیروی علم خواهد بود.

در نتیجه برگشت معنای آیه به این می‌شود که در هر اعتقاد عملی که ممکن است تحصیل علم نمود پیروی غیر علم حرام است. و در اعتقاد و عملی که راهی به سوی غیر علم نیست وقتی اقدام و ارتکاب جایز است که دلیلی علمی آن را تجویز نماید، مانند اخذ احکام از پیغمبر و پیروی و اطاعت آن جناب در اوامر و نواهی که از ناحیه پروردگارش دارد، و عمل کردن مریض طبق دستوری که طیب می‌دهد،

(۲۱۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و مراجعه به صاحبان صنایع در مسائلی که باید به ایشان مراجعه کرد، چه در همه این موارد دلیل علمی داریم بر این که آن‌چه اینان می‌گویند مطابق واقع است. (۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۶۰.

نهی از پیروی بدون علم (۲۱۵)

نهی از خودپرستی و کبر

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا!» (۳۷ / اسراء)

«مرح» به معنای بسیار خوشحالی کردن به باطل است، خوشحالی به حق آن است که از باب شکر خدا در برابر نعمتی از نعمت‌های او صورت گیرد، و چنین خوشحالی هرگز از حد اعتدال تجاوز نمی‌کند، و اما اگر به حدی شدت یافت که عقل را سبک نموده و آثار سبکی عقل در افعال و گفته‌ها و نشست و برخاستش و مخصوصاً در راه رفتنش نمودار شد چنین فرحی فرح باطل است. جمله

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا» نهی است از

(۲۱۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

این که انسان به خاطر تکبر و پلنگ دماغی خود را بیش از آنچه هست بزرگ بداند، و اگر مسأله راه رفتن به مرح را مورد نهی قرار داد برای این بود که اثر همه آن انحراف‌ها در راه رفتن نمودارتر می‌شود. و جمله «إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» کنایه است از این که ژست و قیافه‌ای که به منظور اظهار قدرت و نیرو و عظمت به خود می‌گیری وهمی بیش نیست، چون اگر دستخوش واهمه نمی‌شدی می‌دید که از تو بزرگتر و نیرومندتر هست که تو با چنین راه رفتنت نمی‌توانی پاره‌اش کنی، و آن زمین زیر پای توست و از تو بلندتر هم هست، و آن کوه‌های بلند است که خیلی از تو رشیدتر و بلندترند آن وقت اعتراف می‌کردی که خیلی خوار و بی‌مقداری و انسان هیچ چیز از ملک و عزت و سلطنت و قدرت و آقایی و مال و نه چیزهای دیگر در این نشئه به دست نمی‌آورد، و با داشتن آن به خود نمی‌بالد مگر آن که اموری هستند موهوم و

نهی از خودپرستی و کبر (۲۱۷)

خالی از حقیقت که در خارج از درک و واهمه آدمی ذره‌ای واقعیت ندارند، بلکه این خدای سبحان است که دل‌های بشر را مسخر کرده که اینگونه موهومات را واقعیت بیندارد، و در عمل خود بر آن‌ها اعتماد کند، تا کار این دنیا به سامان برسد، و اگر این اوهام نبود و بشر اسیر آن نمی‌شد آدمی در دنیا زندگی نمی‌کرد، و نقشه پروردگار عالم به کرسی نمی‌نشست و حال آن که او خواسته است تا غرض خود را به کرسی بنشانند، و فرموده است: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ.» (۳۶ / بقره)

«كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» (۳۸ / اسری) همه این‌ها که گفته شد گناهِش یعنی آن‌چه که مورد نهی واقع شدند

(مطالب فصل مورد بحث) همه نزد پروردگارت مکروه است و خداوند آن را نخواسته است.

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (۳۹ / اسری) کلمه ذلک اشاره است به تکالیفی

(۲۱۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

که قبلاً ذکر فرمود، و اگر در این آیه احکام فرعی دین را حکمت نامیده از این جهت بوده است که هر یک مشتمل بر مصالحی است که اجمالاً از سابقه کلام فهمیده می‌شود. (۱)

نهی از شرک

«وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا!» (۲۵ / اسراء)

خدای سبحان نهی از شرک را مکرر نمود، چون قبلاً هم از آن نهی کرده بود و این خود عظمت امر توحید را می‌رساند.
۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۶۸.

نهی از شرک (۲۱۹)

«با خدای تعالی خدایانی دیگر مگیر تا ملامت زده و رانده از رحمت خدا به جهنم نیفتی». (۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۳۷.

(۲۲۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

فصل هفتم: تأخیر قضا

قدرت الهی بر اجرا و عدم اجرای قضای حتمی

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ...؟» (۴۰ / انعام)

برای خدای متعال چنین قدرتی هست که حتی گرفتاری‌های اخروی را هم که در آن تردیدی نیست رفع کند، چه درست است که قضای حتمی خدا وقتی امری را واجب نمود
(۲۲۱)

حتمی می‌شود، و لکن چنان هم نیست که قدرت بر ترک را هم از خود سلب نماید، پس قدرت او در هر چیز چه مورد قضایش باشد و چه نباشد مطلقه است، و این نه تنها قیامت است که قدرت خداوند بر آوردن و نیابردنش مطلقه است، بلکه هر عذاب حتمی و هر امر حتمی دیگری هم حالش همین است. اگر خدا بخواهد آن را ایجاد می‌کند و گرنه، نه، گرچه عملاً همیشه ایجاد و آوردن چیزهایی را می‌خواهد که قضای حتمی بر آن‌ها کرده و وعده جزمی به آوردن آن‌ها داده و هرگز خلف وعده نمی‌کند، و لکن در عین حال قدرت بر نخواستن هم دارد. (دقت بفرمایید).

و هم‌چنین در مسأله استجاب دعا، چه خدای سبحان در عین این که در آیه «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (۱۸۶ / بقره) خود را جوابگوی دعا خوانده‌است، می‌تواند دعای احدی را جواب نگوید، و در عین این که در آیه
(۲۲۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» - بخوانید مرا تا دعایتان را مستجاب کنم» (۶۰ / غافر) وعده قطعی داده که دعای هر کسی که او را بخواند مستجاب کند می‌تواند نکند برای این که گرچه دایماً می‌کند و لکن چنان‌هم نیست که این وعده استجاب قدرت بر ترک استجاب را از حضرتش سلب نموده و دستبندی به دست قدرتش زده باشد، نه، بلکه باز هم قدرت بر ترک دارد، و لکن این قدرت را به کار

نمی‌زند و روشش به طور یکنواخت بر این جاری است. (۱)

تأخیر قضای الهی و دلیل آن

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۱۳۵.

تأخیر قضای الهی و دلیل آن (۲۲۳)

«وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ؟» (۵۹ / اسراء)

مردم - که آخرینشان مثل اولینشان هستند - به خاطر آن غریزه فسق و فساد که در ایشان است مستحق آمدن هلاکت و انواع دیگر عذاب‌های شدید هستند، و خدای تعالی هم درباره قراء این قضا را رانده که همه هلاک و یا معذب به عذاب شدید شوند، و همین معنا باعث شد که خدای تعالی آیاتی که کفار پیشنهاد می‌کنند نفرستد، چون با در نظر گرفتن این که آخرین بشر با اولین او یکسانند، و هرچه اولین را وادار به عصیان کرد آخرین را هم وادار می‌کند، و نیز با در نظر گرفتن این که اولین با آمدن آیات پیشنهادی ایشان باز کفر ورزیدند هم این هست که این‌ها بعد از دیدن معجزه و آیت پیشنهادی خود ایمان نیاوردند، و در نتیجه به عذاب هلاک و یا عذاب شدید

(۲۲۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

دیگری مبتلا شدند، هم‌چنان که پیشینیان ایشان شدند، و چون خدا نمی‌خواهد این امت را به عذاب عاجل مؤاخذه نماید لذا آیات پیشنهادی کفار را نمی‌فرستد.

معنای آیه این است که ما آن آیاتی که اقتراح کنندگان قریش پیشنهاد کردند نفرستادیم، چون اگر می‌فرستادیم ایمان نمی‌آوردند و ما هلاکشان می‌کردیم، ولی قضای ما بر این رانده شده که این امت را عذاب نکنیم مگر بعد از مدتی مهلت، و این خصوصیت امت اسلام از مواردی از کلام خدای تعالی استفاده می‌شود و تنها آیه مورد بحث نیست. (۱)

عامل تأخیر قضای الهی در اجل غیر مسمی تا اجل مسمی

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۳۰.

عامل تأخیر قضای الهی در اجل غیر مسمی (۲۲۵)

«وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ!» (۴ / نوح)

در این آیه تأخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوا و اطاعت رسول دانسته، و این خود دلیل بر این است که دو تا اجل در کار بوده، یکی اجل مسمی، یعنی معین، که از آن دیگری دورتر و طولانی‌تر است، و دیگری اجلی که معین نشده، و کوتاه‌تر از اولی است.

بنابراین خدای تعالی در این آیه کفار را وعده داده که اگر صاحب ایمان و تقوا و اطاعت شوند، اجل کوتاه‌ترشان را تا اجل مسمی تأخیر می‌اندازد. در نتیجه منظور از (أَجَلٍ مُّسَمًّى) که وقتی برسد دیگر عقب انداخته نمی‌شود، مطلق اجل حتمی است، حال چه اجل مسمی باشد، و چه غیر مسمی.

(۲۲۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

خلاصه هر دو قسم اجل را شامل می‌شود، پس هیچ عاملی نمی‌تواند قضای خدا را رد کند، و حکم او را عقب اندازد.

و معنای آیه این است که اگر دارای عبادت و تقوا و اطاعت شوید خدای تعالی اجل غیر مسمی شما را تا اجل مسمی تأخیر می‌اندازد، برای این که اگر چنین نکنید، و اجل شما برسد، دیگر تأخیر انداخته نمی‌شود، چون اجل خدا وقتی می‌رسد دیگر تأخیر

انداخته نمی‌شود، در نتیجه در این کلام علاوه بر این که وعده به تأخیر اجل مسمی در صورت ایمان داده شده، تهدیدی هم شده به این که اگر ایمان نیاورند عذابی عاجل به سر وقتشان خواهد آمد. (۱)

۱- المیزان ج ۳۹، ص ۱۷۰.

عامل تأخیر قضای الهی در اجل غیر مسمی (۲۲۷)

عدم تأخیر در اجل رسیده و قضای محتموم

«وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ!» (۱۱ / منافقون)

در این جمله آرزومندان نامبرده در اول آیه را از اجابت دعایشان و هر کس دیگر را که از خدا تأخیر اجل را بخواهد مأیوس کرده، و می‌فرماید: وقتی اجل کسی رسید و نشانه‌های مرگ آمد، دیگر تأخیر داده نمی‌شود، و این معنی در کلام خدای تعالی مکرر آمده، که اجل یکی از مصادیق قضای حتمی است، از آن جمله می‌فرماید: «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» - و چون اجلشان آید، نه می‌توانند درخواست

(۲۲۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

تأخیرش را بکنند، و نه قدمش را. (۳۴ / اعراف) (۱)

تأخیر ناشی از تقابل حکم قضا با رحمت الهی

«وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا» (۵۸ / کهف)

این آیات در مقام تهدید کفار است، کفاری که فساد اعمالشان به حدی رسیده که دیگر امید صلاح از ایشان منتفی شده است، و این قسم فساد مقتضی

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۲۳۱.

تأخیر ناشی از تقابل حکم قضا با رحمت الهی (۲۲۹)

نزول عذاب فوری و بدون مهلت است، چون دیگر فایده‌ای غیر از فساد در باقی ماندنشان نیست، لکن خدای تعالی در عذابشان تعجیل نکرده هر چند که قضای حتمی بر عذابشان رانده، چیزی که هست آن عذاب را برای مدتی معین که به علم خود تعیین نموده تأخیر انداخته است.

و به همین مناسبت بود که آیه تهدید را که متضمن صریح قضای در عذاب است با جمله «وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ» افتتاح نمود تا به وسیله آن دو وصفی که در آن است عذاب معجل را تعدیل نماید، اصل عذاب را مسلم نماید تا حق گناهان مقتضی عذاب رعایت شده باشد و حق رحمت و مغفرت خدا را هم رعایت کرده باشد و به آن خاطر عذاب را تأخیر اندازد.

پس این جمله یعنی «الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ»، با جمله «لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ

(۲۳۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

الْعَذَابِ» به منزله دو نفر متخاصم‌اند که نزد قاضی حاضر شده و داوری می‌خواهند و جمله «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا» به منزله حکم صادره از قاضی است، که هر دو طرف را راضی نموده و حق هر دو طرف را رعایت کرده است، اصل عذاب را به اعمال ناروای مردم و به انتقام الهی داده و مسأله مهلت در عذاب را به صفت مغفرت و رحمت خدا داده است، این جا است که مغفرت الهی اثر آن اعمال را که عبارت است از فوریت عذاب بر می‌دارد، و محو می‌کند و صفت رحمت حیاتی و دنیایی را به آن‌ها افزوده می‌فرماید.

و خلاصه معنا این است که اگر پروردگار تو می‌خواست ایشان را مؤاخذه کند، عذاب را بر آنان فوری می‌ساخت، و لکن عجله نکرد، چون غفور و دارای رحمت است، بلکه عذاب را با موعدی که قرار داده و از آن به هیچ‌وجه گریزی ندارند حتمی نمود، تأخیر ناشی از تقابل حکم قضا با رحمت الهی (۲۳۱)

و به خاطر این که غفور و دارای رحمت است، از فوریت آن صرف‌نظر فرمود، پس جمله «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ» کلمه‌ای است که به عنوان حکم صادر گفته شده نه این که خیال شود صرف حکایت است. (۱)

صدور قضای قبلی دلیل عدم صدور قضای بعدی

«وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ!» (۱۴ / شوری)

مراد به کلمه‌ای که در سابق گذشت یکی از فرمان‌هایی است که خدا در آغاز خلقت

۱- المیزان ج ۲۶، ص ۲۱۲.

(۲۳۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

بشر صادر کرد، نظیر این که همان روزها فرمود «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ - شما آدمیان در زمین قرارگاهی معین و عمری و مقدراتی معین دارید.» (۳۶ / بقره) و معنای آیه این است که اگر نبود که خدا از سابق این قضا را رانده بود، که بنی آدم هر یک چه قدر در زمین بماند، و تا چه مدت و به چه مقدار از زندگی در زمین بهره‌مند شود، هر آینه بین آنان حکم می‌کرد، یعنی به دنبال اختلافی که در دین خدا کرده، و از راه او منحرف شدند، حکم می‌نمود و همه را به مقتضای این جرم بزرگ هلاک می‌فرمود. (۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۵۲.

صدور قضای قبلی دلیل عدم صدور قضای بعدی (۲۳۳)

علت تأخیر قضای الهی در جوامع فاسد

«وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى.» (۱۲۹ / طه)

«اگر قضایی از پروردگارت رانده نشده بود، و اجلی معین نگشته بود، هلاک ملازم ایشان بود، چون اسراف ورزیدند و به آیات پروردگار خود ایمان نیاوردند.»

«وَلَوْلَا- كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» این جمله از خدای سبحان در حق بنی اسرائیل و دیگران در چند جای قرآن مکرر آمده، مانند:

«وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ.» (۱۹ / یونس)

«وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ.» (۱۴ / شوری) که در این

(۲۳۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

آیه به قید «أَجَلٍ مُّسَمًّى» مقید شده است. مراد به این کلمه همان قضایی است که هنگام هبوط آدم از بهشت به زمین راند، و فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ - برای شما در زمین جایگاهی و زندگانی‌ای است تا سر رسیدی معین.» (۳۶ / بقره)

که به حکم این قضا مردم در برابر اسراف و کفرشان در میان و فاصله استقرارشان در زمین و اجل مسمايشان ایمن از عذاب استیصالند، مگر آن که رسولی به‌سویشان بیاید، و قضای الهی در بینشان اجرا شود، هم‌چنان که فرمود: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا

جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ - برای هر امتی رسولی است همین که رسولشان آمد، بینشان به عدالت قضا می‌شود بدون این که ستم شوند.» (۴۷ / یونس) عذاب استیصالی هم که دنبال معجزه پیشنهادی مردم در صورت ایمان نیاوردن می‌آید، به همین قضایی که گفتیم بر می‌گردد.

علت تأخیر قضا الهی در جوامع فاسد (۲۳۵)

حال این امت هم حال سایر امت‌هاست، که به خاطر وعده‌ای که در سابق از خدای تعالی گذشته است از عذاب استیصال ایمنند، باقی می‌ماند قضا بین آنان و پیغمبرشان، که در خصوص این امت این قضا تا مدتی به تأخیر افتاده است. (۱)

قضای الهی در کیفر و پاداش، در تأخیر هلاکت، و در اجرای قضای سوم

«وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ» (۱۱۰ / هود)

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۴۶.

(۲۳۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

جمله فوق مضمونی است که خداوند به عبارات مختلفی آن را در کتاب مجیدش تکرار کرده، و این معنا را می‌رساند که اختلاف مردم در امر دنیا، امری است فطری (و قابل توجیه) و لکن اختلافشان در امر دین هیچ توجیهی جز طغیان و لجاجت ندارد، چون همه این اختلاف‌ها بعد از تمام شدن حجت است.

مثلاً در یک جا همین مضمون را آورده و می‌فرماید: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» (۱۹ / یونس) و در جای دیگر فرموده: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» (۱۹ / آل عمران) و نیز فرموده: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» (۲۱۳ / بقره)

قضای الهی در کیفر و پاداش، در تأخیر هلاکت (۲۳۷)

آری هر چند خداوند سبحان بنا گذاشته که اجر عاملین و پاداش و کیفر آنچه که می‌کنند به طور کامل بدهد، و هر چند مقتضای این معنا این است که پاداش و کیفر هر عملی را در همان موقع عمل پردازد، مثلاً کیفر اختلاف کردن بعد از تمام شدن حجت را در همان موقع اختلاف کف دستشان بگذارد، و لکن خدا در مقابل این قضا یک قضا دیگر هم رانده، و آن این است که هر فرد و ملتی را تا مدتی در زمین زنده نگه دارد تا بدین وسیله زمین آباد شود، و هر کس در زندگی دنیایش جهت آخرتش توشه بردارد، هم چنان که از این قضا خبر داده و فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (۲۴ / اعراف)

مقتضای این دو قضا این است که در میان مردمی که با هم اختلاف می‌کنند فوری حکم نکند، و کیفر آن‌هایی را که از در طغیان در دین خدا و کتاب خدا اختلاف می‌کنند به

(۲۳۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

قیامت بیندازد.

ممکن است کسی پرسد: اگر چنین است پس چرا در امت‌های گذشته عذاب کجروی‌ها تأخیر نیفتاد، و مثلاً قوم لوط را در همین دنیا به کلی از بین برد؟ و چرا به حکم «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» عذابشان را به قیامت نینداخت.

در پاسخ این سؤال می‌گوییم منشأ هلاکت کردن قوم لوط صرف کفر و معصیت و خلاصه اختلاف در امر دین نبود، تا یک قضای خدا اقتضای هلاکت و یک قضای دیگر خدا اقتضای مهلتشان را داشته باشد و به حکم قضای دومی مهلتشان دهد و هلاکشان نکند بلکه منشأ این هلاکت یک قضای سوم بود از خدا که آیه: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا

يُظَلَّمُونَ» (۴۷ / یونس) به این اشاره نموده است.

قضای الهی در کیفر و پاداش، در تأخیر هلاکت (۲۳۹)

و سخن کوتاه آیه: «وَلَوْلَا- كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِّتَ بَيْنَهُمْ» اشاره به این دارد که اختلاف مردم در کتاب محل تلاقی دو قضای رانده شده است، که یکی اقتضا دارد میان مردم در آنچه اختلاف می‌کنند حکم کند (طرفداران باطل را نابود سازد)، و یکی دیگر اقتضا دارد که هر دو طرف را مهلت دهد و تا روز قیامت کیفرشان نکند، نتیجه این تلاقی هم این است که کیفر اهل باطل تا فرا رسیدن قیامت تأخیر نیفتد. (۱)

۱- المیزان ج ۲۱، ص ۷۴.

(۲۴۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

(۲۴۱)

بخش دوم: سنت‌های الهی

فصل اول: سنت‌های الهی در جوامع

سنت ایجاد امت‌ها و نابودی آن‌ها

(۲۴۲)

(۲۴۳)

«ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ مَا تَشْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرَا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةٌ رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ.» (۴۲ تا ۴۴ / مؤمنون)

خدای تعالی می‌فرماید: بعد از آن امت که با صیحه هلاک شدند، که بعد از امت نوح

(۲۴۴)

بودند، امت‌های دیگری خلق کردیم، و پیامبران خود را یکی پس از دیگری به سویشان گسیل داشتیم، به طوری که اگر یکی می‌رفت یکی دیگر جایش را می‌گرفت، ولی هر پیغمبری که از قومی به سوی آن قوم مبعوث می‌شد، تکذیب می‌کردند، ما هم یکی پس از دیگری را به عذاب خود گرفته، به صورت احادیث و سرگذشتشان کردیم، یعنی بعد از آن که انسان‌هایی زنده و خارجی بودند، معدومشان کردیم، تنها قصه‌ای از ایشان باقی گذاشتیم، پس دور باشند مردمی که ایمان نمی‌آورند.

این آیات دلالت می‌کند بر این که یکی از سنت‌های خدای تعالی این بوده که همواره امتی را بعد از امت دیگر انشاء و ایجاد نموده، و به سوی حق هدایتشان کند، و به این منظور رسولانی پی در پی بفرستد، که این سنت امتحان و ابتلاء اوست، سنت دیگری هم امت‌ها داشته‌اند، و آن این است که پیغمبران را یکی پس از دیگری تکذیب می‌کرده‌اند، و

سنت ایجاد امت‌ها و نابودی آن‌ها (۲۴۵)

سنت دوم خدا این است که تکذیب‌کنندگان را یکی پس از دیگری هلاک کند، و این سنت مجازات اوست.

و این که فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ» بلیغ‌ترین بیان در رساندن قهر الهی، مسلط بر دشمنان حق و تکذیب‌کنندگان دعوت حق است، چون می‌رساند که این قهر آن چنان آن‌ها را از بین می‌برد که نه عینی از ایشان باقی بگذارد، و نه اثری و نه نامی و نه نشانی، تنها داستانی که مایه عبرت دیگران باشد. (۱)

سنت الهی در هدایت جوامع بشری

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۵۱.

(۲۴۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

«وَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ...» (۲ / اسراء)

از ظاهر سیاق این آیات که در صدر سوره قرار دارند چنین بر می‌آید که در مقام بیان این معناست که سنت الهی در امم و اقوام مختلف انسانی بر این جریان داشته است که ایشان را به سوی طریق عبودیت و راه توحید هدایت نموده و هم رسیدن به آن را بر ایشان ممکن ساخته است و ایشان را در پذیرفتن و نپذیرفتن مخیر نموده و نعمت‌های دنیا و آخرت را در اختیارشان قرار داد و ایشان را به همه رقم اسبابی که در اطاعت و معصیت بدان نیازمندند مسلح و مجهز ساخت تا اگر اطاعت و احسان کنند به سعادت دنیا و آخرت پاداششان دهد، و اگر گناه و عصیان ورزند به نکال و خواری در دنیا و عذاب آخرت کیفرشان کند.

سنت الهی در هدایت جوامع بشری (۲۴۷)

بنابراین می‌توان گفت آیات هفتگانه بالا به منزله مثالی است که نحوه جریان این سنت عمومی را در بنی‌اسرائیل مجسم می‌سازد، بدین شرح که خدا بر پیغمبرشان کتاب نازل کرد، و آن را هدایتی قرار داد تا به وسیله آن به سوی خدایشان راه یابند، و در آن کتاب چنین پیشگویی کرد که به زودی ترقی نموده و در اثر همان ترقی طغیان ورزیده تباهی خواهند کرد، و خدا از ایشان چنین انتقام خواهد گرفت که دشمن را بر آنان مسلط نموده و خوارشان سازد و دشمن آن قدر از ایشان بکشد و اسیر کند تا آن غرور و طغیانشان فروکش نموده دوباره به سوی اطاعت خدا برگردند، در آن وقت خدا هم به نعمت و رحمت خود برگشته و باز سر و سامانی به ایشان بدهد، باز برای بار دوم طغیان خواهند ورزید و خدا هم به عذاب خود بر می‌گردد.

از این بیان این نتیجه به دست می‌آید که آیات هفتگانه مورد بحث به منزله زمینه‌چینی برای بیان جریان همین سنت است در امت اسلام.

(۲۴۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

این سنت، یعنی سنت هدایت و ارشاد و طریق دعوت به توحید عینا همان سنتی است که نوح اولین مجری آن در عالم بشری بود، و با قیام به آن شکر نعمت‌های خدا را به جای آورده و عبودیت خود را نسبت به خدا خالص کرد و خدای تعالی هم شکر خدمت او را گذارد و سنت او را تا بقای دنیا بقا داده و در همه عوالم بر او سلام کرد و تا روز قیامت در هر کلمه طیب و عمل صالحی که از نسل بشر سر بزند او را شریک در اجر نمود: «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامًا عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - ذریه او را بقا دادیم و سنتش را در نسل‌های بعد جاری ساختیم، سلام بر نوح در همه ادوار، ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.» (۷۷ تا ۸۰ / صافات) (۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۶۳.

سنت الهی در هدایت جوامع بشری (۲۴۹)

سنت الهی در ارسال رسل و کتاب

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ!» (۳۸ / رعد)

سنت خدا بر این جریان یافته که انبیا علیهم‌السلام از جنس خود بشر باشند، و اصولاً مسأله ارسال رسل از طریق متعارف و مألوف صورت گیرد، نه این که انبیا مالک غیب عالم و

(۲۵۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

اختیاردار چیزی از مختصات آن باشند، مثلاً دارای یک قوه غیبیه باشند که با داشتن آن هر چه بخواهند بکنند، قادر علی‌الاطلاق باشند و در نتیجه هر آیتی و معجزه‌ای که بخواهند و یا از ایشان طلب کنند بیاورند، بلکه ایشان مانند سایرین بشری بیش نیستند، و هیچ اختیاری از خود ندارند، و همه امور به دست خدا است.

اوست که اگر بخواهد آیت و معجزه می‌فرستد، و البته وقتی می‌فرستد که حکمت الهیه‌اش اقتضا بکند، و این طور نیست که همه اوقات در مصلحت و حکم برابر باشند، و گرنه حکمت باطل گشته، نظام خلقت مختل می‌گردد، بلکه برای هر زمانی حکمتی است مناسب آن، و حکمی است مساعد آن، و به همین جهت برای هر وقتی یک آیت مناسب است.

و معنای این که فرمود: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» این است که برای هر زمانی حکمی است

سنت الهی در ارسال رسل و کتاب (۲۵۱)

رانده شده، مخصوص آن زمان که این نیز اشاره است به همان مطلبی که استثنای «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» و مسأله سنت جاریه خدا و تقدیرات او بدان اشاره داشت. (۱)

سنت الهی در هدایت و رساندن موجودات به کمال و هدف غایی آنان

«لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذَكُّرًا وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ!» (۱۲ / الحاقه)

در این آیه با هر دو جمله‌اش به هدایت ربوبی به هر دو نوعش یعنی ارائه طریق و

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۲۹۳.

(۲۵۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

رساندن به مطلوب اشاره شده است، توضیح این که یکی از سنت‌های عامه ربوبی که در سراسر عالم جاری است، این است که هر نوع از انواع موجودات را به کمال لایقش و آن هدف نهایی که بر حسب وجود خاص به خودش متوجه آن است برسد، و به همین منظور آن موجود را به جهازات و آلاتی مجهز کرده، که او را در رسیدن بدان هدف کمک کند، هم‌چنان که قرآن کریم فرمود: «الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى - پروردگار من کسی است که هر چیزی را که خلقتش داد هدایتش هم کرد»، (۵۰ / طه) و نیز فرمود: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى - خدایی که خلق کرد و تمام‌عیار و بی‌نقص خلق کرد، و اندازه‌گیری نموده سپس هدایت کرد». (۲ و ۳ / اعلی)

انسان هم در این که استکمالی تکوینی و راهی به سوی کمال وجودیش دارد، مانند سایر انواع موجودات مادی است، که همه به هدایت ربوبی به سوی کمال وجودیشان

سنت الهی در هدایت و رساندن موجودات به کمال (۲۵۳)

سوق داده می‌شود، چیزی که هست انسان به هدایت دیگر اختصاص یافته، و آن هدایت تشریحی است، آری نفس انسانی استکمالی از طریق افعال اختیاری خود دارد، چون این افعال اختیاری در اثر تکرار اوصاف و حالات درونی در او پدید می‌آورد، و در زندگی دنیای‌اش دارای ملکات و احوالی می‌شود که همین ملکات غایت و نتیجه زندگی او است، و با این ملکات سرنوشت زندگی ابدی‌اش معین می‌شود.

و همین معنا باعث شده که در بین تمامی موجودات خصوص او مورد عنایت بیشتری قرار بگیرد و از راه ارسال رسولان و انزال کتب آسمانی برایش سنت دینی مقرر کنند، و به سوی آن سنت رهنمایی‌اش کنند، تا بعد از فرستادن رسولان دیگر مردم علیه خدای تعالی حجتی نداشته باشند.

و همه این‌ها هدایت به معنای راه نشان دادن و اعلام صراط مستقیم است، که خود

(۲۵۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

انسان بدون راهنمایی خدای تعالی نمی‌تواند آن را پیدا کند، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.» (۳ / انسان) حال اگر این راه را دنبال نکند، و از آن منحرف نشود، به زندگی طیبه و سعیده‌ای خواهد رسید و اگر از دستش بدهد و از آن اعراض کند به شقاوتی دایمی می‌رسد، و حجت خدایی به هر حال علیه او تمام می‌شود: «لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ - تا هر کس هلاک می‌شود دانسته هلاک شود، و آن کس هم که زنده می‌گردد با دلیل زنده شود.» (۴۲ / انفال)

حال که این معنا روشن شد معلوم گردید که یکی از سنت‌های الهی این است که بشر را از راه ارائه طریق به سوی سعادت حیاتش هدایت کند، جمله «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذَكَّرَةً» به همین معنا اشاره می‌کند چون تذکره به معنای این است که راه سعادت او را به یادش بیاورند، و این مستلزم آن نیست که آدمی تذکر هم پیدا نکند، و حتما راه سعادت را پیش

سنت الهی در هدایت و رساندن موجودات به کمال (۲۵۵)

بگیرد، ممکن است تذکر در او اثر نکند، و ممکن هم هست نکند.

یکی دیگر از سنت‌های الهی این است که همه موجودات را به سوی کمالشان هدایت کند، و به سوی آن نقطه به حرکتشان در آورد، و به آن نقطه برساند، جمله «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ» به همین معنا اشاره دارد، چون (وعی - فرا گرفتن) یکی از مصادیق هدایت شدن به هدایت ربوبی است و اگر خدای تعالی این وعی را به خودش نسبت نداد، همان‌طور که تذکره را به خود نسبت نداد، برای این بود که منظور از تذکره اتمام حجت است، که کار خداست، و اما وعی و فرا گرفتن، کار مستقیم او نیست، هر چند که هم ممکن است به او نسبت داده شود، و هم به خود انسان، و لکن سیاق آیه سیاق دعوت و بیان اجر و ثواب است، اجری که بر اجابت دعوت مترتب می‌شود، و اجر و ثبوت از آثار وعی است البته بدان جهت که فعل انسان و مستند به اوست، نه بدان جهت که توفیقی الهی و منسوب به آن جناب است.

(۲۵۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

از آیه شریفه بر می‌آید که حوادث خارجی در اعمال انسان اثر می‌گذارد، هم‌چنان که از آیه شریفه «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَيَّا آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (۹۶ / اعراف) عکس این مطلب استفاده می‌شود، یعنی از آن بر می‌آید که اعمال انسان هم در حوادث خارجی اثر دارد، چون می‌فرماید: «مردم قریه‌ها اگر ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکاتی از آسمان و زمین به رویشان می‌گشایم.» (۱)

سنت الهی در عذاب دنیوی جوامع بشری

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا!» (۱۵ / اسراء)

۱- المیزان ج ۳۹، ص ۱۰۱.

سنت الهی در عذاب دنیوی جوامع بشری (۲۵۷)

سنت الهیه جاریه در امم گذشته بر این بوده که هیچ امتی را عذاب نمی‌کرده مگر بعد از آن که رسولی به سویشان بفرستد و او ایشان را از عذاب خدا بترساند. این که در آیه مورد بحث تعبیر به رسول کرده، خود مؤید این است که مراد به تعذیب، تعذیب دنیوی است نه اخروی و یا مطلق تعذیب.

خدا به رحمت و واسع و عنایت کامله‌اش یک عذاب را که همان عذاب استیصال دنیوی باشد مقید تقیدی کرده، و آن این است که بعد از بعث رسول و انذار او باشد، هر چند می‌توانست این قید را در کار نیاورد، و لکن به خاطر رحمت و رأفتش به زبان رسولش

بندگان را تا نهایت درجه موعظه نموده و حجت را بعد از تمام شدنش تمام تر می‌کند آن وقت اگر باز هم به گمراهی خود ادامه دادند عذاب را می‌فرستد.

(۲۵۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

بنابراین آیه شریفه همان‌طور که ملاحظه می‌شود در مقام این نیست که حکم عقل را که می‌گوید: «عقاب بدون بیان جایز نیست»، امضا کند، بلکه کاشف از اقتضایی است که عنایت و رحمت خداوندی دارد، و آن این است که هیچ قومی را (هر چند مستحق عذاب باشند)، به عذاب استیصال دچار نکند مگر بعد از آن که رسولی به سوی آن‌ها گسیل بدارد تا حجت را برایشان مؤکد و تمام‌تر نموده و با بیان‌هایی پی در پی گوشزدشان کند. (۱)

سنت الهی در بی اثر کردن فعالیت‌های کفار

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۰۳.

سنت الهی در بی اثر کردن فعالیت‌های کفار (۲۵۹)

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ.» (۳۶ / انفال)

این آیه بیان حال کفار است که چطور مساعی آن‌ها در باطل کردن دعوت خدا و جلوگیری از سلوک راهروان طریق خدا خنثی و بی اثر است. و این معنا را جمله «فَسَيُفْنِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ» (۳۶ / انفال) شرح می‌دهد. حاصل معنای آیه این است که کفر مشرکین - به حسب سنتی که خداوند در اسباب دارد - به زودی وادارشان می‌کند به این که در راه ابطال دعوت و برای جلوگیری از راه حق فعالیت کنند، و اموالشان را در راه این غرض‌های آلوده و فاسد خرج کنند، غافل از این که ظلم و فسق و هر فساد دیگری کسی را به سوی رستگاری و گرفتن نتیجه رهبری

(۲۶۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

نمی‌کند، پس در نتیجه اموالی که در این راه خرج کرده‌اند هدر رفته و باعث حسرتشان می‌شود، آن‌گاه مغلوب و خورد شده و از اموالشان سودی نگرفته‌اند، برای این که کفار سر از قبر به سوی دوزخ بر می‌دارند، و فعالیت‌ها و جوقة‌بندی‌های برای شر، و برای بیرون شدن به جنگ خدا و رسول که عمر دنیائی آنان را تشکیل می‌داد و در ازاء حشر به سوی دوزخ قرار گرفت. (۱)

سنت الهی در نابودی فتنه‌گران و تصفیه محیط برای رشد اسلام

۱- المیزان ج ۷، ص ۱۱۷.

سنت الهی در نابودی فتنه‌گران و تصفیه محیط (۲۶۱)

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْمَرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ... وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ!» (۳۸ و ۳۹ / انفال)

در این آیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌مأمور شده که آن را بر کفار قریش قرائت نموده و ابلاغ بدارد. در معنای آن هم تطمیع هست و هم تهدید، و حقیقتش دعوت به این است که جنگ و فتنه‌انگیزی را ترک کنند تا خداوند به خاطر آن از ایشان آن قتل و آزاری را که درباره مؤمنین روا داشته بودند بیامرزد و اگر از آن‌چه نهی شدند دست بر ندارند، همان سنت خدا که درباره نیاکان ایشان جریان یافت و نیاکان آنان را هلاک و منقرض ساخته و کوشش‌هایشان را هدر داد در حق ایشان نیز جریان می‌یابد.

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ...» این آیه و آیه بعدش مشتمل بر تکلیف مؤمنین

(۲۶۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

است به وظیفه‌ای در قبال آن وظیفه که کفار در آیه قبلی مکلف به آن بودند، بدین معنا که در آیه قبل فرموده بود: «به کفار بگو

اگر از دشمنی خدا و رسولش دست بردارند جرایم گذشته‌شان آمرزیده می‌شود، و اگر آن خرابکاری‌ها را تکرار کنند خوب می‌دانند که بر نیاکانشان چه گذشت؟» (۳۸ / انفال) آن‌گاه در این آیه می‌فرماید - به آنان چنین بگو: و اما تو و مؤمنین زنه‌ار که در مهم خود که همان اقامه دین و تصفیه کردن و صالح ساختن محیط برای مؤمنین است کوتاهی و سستی نکنید، و به قتل کفار پردازید تا این فتنه‌ها که هر روز به راه می‌اندازند خاتمه پذیرد، و دیگر هوای فتنه‌انگیزی بر سر نپرورند. اگر دست برداشتند که خداوند به پاداش اعمالی که از ایشان ببیند جزای خیرشان می‌دهد، و اگر سرپیچی کردند، و هم‌چنان فتنه و جنگ به راه انداختند، شما نیز جنگ را ادامه دهید که خداوند یاور شماست. باید این را بدانید و سنت الهی در نابودی فتنه‌گران و تصفیه محیط (۲۶۳)

سستی و ترس به خود راه ندهید.

«فِتْنَه» به معنای هر چیزی است که نفوس بدان آزمایش شوند، و قهرا چیزی باید باشد که بر نفوس گران آید، و لکن بیشتر در پیشامدهای جنگی و ناامنی‌ها و شکستن پیمان‌های صلح استعمال می‌شود، و کفار قریش گروندگان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را قبل از هجرت آن جناب و تا مدتی بعد از آن در مکه می‌گرفتند و شکنجه می‌دادند و به ترک اسلام و برگشت به کفر مجبور می‌کردند، و این خود فتنه نامیده می‌شد.

جمله «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» کنایه از این است که با قتل تضعیف شده و دیگر به کفر خود مغرور نشوند، و دیگر فتنه‌ای که مؤمنین را مفتون سازد نینگیزند، و در نتیجه دین همه‌اش از خدا باشد، و کسی مردم را به خلاف آن دعوت نکند. (۱)

۱- المیزان ج ۱۷، ص ۱۱۹.

(۲۶۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

سنت الهی در قطع هدایت خود از فاسقان

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ!» (۳۸ / صف)

خداوند متعال در اول این آیه می‌فرماید: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ!» از اژه به معنای منحرف شدن از استقامت است، که لازمه‌اش انحراف از حق به سوی باطل است. و از اژه کردن خدای تعالی به این است که رحمت خود را از صاحبان چنین دل‌هایی دریغ داشته و هدایت خود را از آنان قطع کند.

سنت الهی در قطع هدایت خود از فاسقان (۲۶۵)

در این جا از اژه خدا را تعلیل کرده به هدایت نکردن، و البته باید توجه داشت که این از اژه ابتدایی نیست، بلکه بر سبیل مجازات است، زبغ خود آنان را تثبیت کردن است، چون فسق آنان سبب این مجازات شده، هم‌چنان که گمراه کردن خدا هم هیچ وقت ابتدایی نیست، و این که فرمود: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ!» (۲۶ / بقره) به خوبی گویای این حقیقت است که، گمراه کردن خدا به وسیله قرآن کریم از باب مجازات فاسقان به خاطر فسقشان است، و گرنه ساحت خدای عزوجل منزّه از آن است که ابتداءً و بدون جرم کسی را از اژه و اضلال کند. (۱)

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۱۵۱.

(۲۶۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

سنت الهی در تأثیر جنگ‌ها برای پاکسازی جوامع بشری

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ...» (۲۵۳ / بقره)

مقام رسالت هر چند مشترک در میان همه رسولان علیهم‌السلام است، و مقامی است که خیرات و برکات را به سوی بشر سرازیر می‌کند، و کمال سعادت و درجات قرب به خدا از قبیل هم‌کلامی با خدا و دارا شدن معجزات و مؤید شدن به روح‌القدس از این سرچشمه زلال می‌جوشد، لکن با همه این برکات باعث نمی‌شود که جنگ و خونریزی را از میان بشر براندازد، چون این بلیه مستند به اختلاف خود مردم است.

سنت الهی در تأثیر جنگ‌ها برای پاکسازی جوامع (۲۶۷)

و اگر خدا می‌خواست می‌توانست تکویناً از این کشمکش‌ها و جنگ‌ها جلوگیری کند، (و مثلاً آن کس یا کسانی که آتش‌افروزی می‌کنند هلاک‌ک‌سازد)، و لکن از آن جا که این اختلاف مستند به او نیست بلکه مستند به خود مردم است و سنت الهی که سنت سببیت و مسببیت بین موجودات عالم است همواره جاری است، و یکی از علل کشمکش و جنگ اختلاف است، (مردمی که می‌دانند اختلاف به جنگ منتهی می‌شود باید از آن دوری کنند).

بله تنها کاری که خدای تعالی ممکن است بکند دخالت تشریعی است، به این که امر بفرماید که جنگ نکنید و یا دستور بدهد که جنگ نکنید و از این دو خدای تعالی دستور وحی را داده و فرموده جنگ نکنید و منظورش از این دستور آزمایش‌بندگان است تا معلوم کند افراد خبیث کیانند و پاکان کدامند، مردم با ایمان کیانند و دروغگویان

(۲۶۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

کدامند.

و سخن کوتاه این که قتال در بین امت‌های انبیا که بعد از آن حضرات پدید آمده امری غیر قابل اجتناب بوده برای این که اختلاف دو جور است یکی اختلاف ناشی از سوء تفاهم که بعد از آن که طرفین سخن یکدیگر را فهمیدند اختلافشان برطرف می‌شود، و یکی اختلاف ناشی از زور‌گویی و طغیان است، چنین اختلافی خواه ناخواه به جنگ منجر می‌شود، مقام رسالت تنها می‌تواند اختلاف به معنای اول را برطرف کند، و شبهاتی که در دل‌ها پیدا شده برطرف سازد، اما یاغیگری و لجاجت و نظایر آن از صفات پست را نمی‌تواند از روی زمین براندازد، و تنها عاملی که می‌تواند زمین را از لوٹ چنین رذایلی پاک سازد جنگ است و بس.

چون تجربه‌های مکرر هم این معنا را ثابت کرده که همه جا حرف حسابی و

سنت الهی در تأثیر جنگ‌ها برای پاکسازی جوامع (۲۶۹)

حجت و برهان کارگر نمی‌افتد، مگر وقتی که دنبالش تازیانه و اسلحه باشد، و به همین جهت هر جا که مصلحت اقتضا کرده خدای سبحان دستور داده برای احقاق حق قیام نموده، در راه خدا جهاد کنند، هم‌چنان که در زمان ابراهیم و بنی اسرائیل و بعد از بعثت‌خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد. (۱)

سنت الهی در غلبه رسولان و مؤمنین

«وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا، سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا!» (۲۲) و ۲۳ / فتح

۱- المیزان ج ۴، ص ۱۸۰.

(۲۷۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

این سنتی است قدیمی از خدای سبحان که انبیاء و مؤمنین به انبیاء را در صورتی که در ایمان خود صادق و در نیاتشان خالص باشند بر دشمنانشان غلبه می‌دهد، و تو هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، هم‌چنان که در جای دیگر فرمود: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي - خدا مقدر کرده که همواره من و پیامبرانم غالبیم!» (۲۱ / مجادله) و آنچه صدمه و شکست که مسلمانان در

جنگ‌های خود دیدند به خاطر پاره‌ای مخالفت‌ها بوده که با خدا و رسولش مرتکب شدند. (۱)

سنت الهی در دوگانگی انسان‌ها و ولایت مؤمنین

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۱۴۱.

سنت الهی در دوگانگی انسان‌ها و ولایت مؤمنین (۲۷۱)

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...» (۸ / شوری)

سنت خدای تعالی بر این جاری شده که مردم یکسان نباشند، و نخواسته که یکسان و یک‌جور باشند، و دلیل بر این که می‌خواهد بفرماید سنت همیشگی خدا چنین است.

خدای سبحان نبوت و انذار را که نتیجه وحی است بدین جهت مقدر و مقرر کرد که می‌دانست به زودی یعنی در قیامت مردم دو دسته می‌شوند، لذا مقدر کرد تا مردم از داخل شدن در زمره دوزخیان پرهیزند. و اگر خدا می‌خواست همه را یک امت قرار می‌داد، و همه یک‌جور می‌شدند، و روز قیامت دو دسته نمی‌گشتند، و آن وقت دیگر علت و بهانه‌ای برای فرستادن انبیا و انذار خلق نبود، و نیز دیگر وحی نمی‌شد، و لکن خدای تعالی این را نخواسته بود، بلکه سنتش بر این جاری شده که خودش متولی و عهده‌دار یک طایفه از مردم باشد، و آن طایفه غیر ستمگر است، خواست تا آن‌ها را داخل در رحمت خود یعنی بهشت کند، و امر طایفه دیگر را که همان ستمگران باشند، عهده نگیرد، و در نتیجه ولی و ناصری نداشته باشند و سرانجامشان به سوی دوزخ باشد، و از آتش خلاصی نداشته باشند.

(۲۷۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

پس از آن‌چه گذشت این معنا روشن گردید که مراد به یک امت کردن مردم این است که همه را یک جور خلق کند، حال یا این که همه را به بهشت ببرد، و یا همه را به دوزخ.

و خلاصه خدای تعالی ملزم نیست به این که سعدا را داخل بهشت و اشقیا را داخل جهنم کند، بلکه اگر می‌خواست می‌توانست این کار را نکند، و لکن چون خواسته می‌کند. و بین دو فریق از نظر سرنوشت آخرت فرق می‌گذارد، چون سنتش بر این جریان یافته، و به همین نیز وعده داده، و او خلف وعده نمی‌کند. (۱)

سنت الهی در دوگانگی انسان‌ها و ولایت مؤمنین (۲۷۳)

سنت الهی در تقلب احوال و تحول حوادث

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا!» (۵ / انشراح)

خدای تعالی در آیه قبلی به رسول خود صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ما این دشواری‌ها را از دوش تو برداشتیم، معلوم است که این عمل خدای تعالی مانند همه اعمالش بر طبق سنتی بوده که در عالم به جریان انداخته و آن این است که همیشه بعد از هر دشواری سهولتی پدید می‌آورد. و به همین جهت مطلب دو آیه قبل را تعلیل کرده به این که اگر از تو وضع وزر

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۳۰.

(۲۷۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

کردیم و اگر نامت را بلند ساختیم، برای این بود که سنت ما بر این جاری شده که بعد از عُسْرِ یُسْرَ بفرستیم، و بنابراین احتمال لام در کلمه «الْعُسْرِ» لام جنس خواهد بود، نه لام استغراق، می‌خواهد بفرماید جنس عسر این طور است که به دنبالش یسر می‌آید، نه تمامی فرد فرد عسرها، و بعید نیست که یسر یا عسر از مصادیق سنتی دیگر باشد، و آن سنت تحول حوادث و تقلب احوال و

بی‌دوامی همه شؤون زندگی دنیاست. (۱)

سنت الهی محو باطل و احقاق حق

۱- المیزان ج ۴۰، ص ۲۹۰.

سنت الهی محو باطل و احقاق حق (۲۷۵)

«وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ!» (۲۴ / شوری)

مسأله محو باطل و احقاق حق سنتی است که خدای تعالی آن را با کلمات خود جاری می‌سازد، و منظور از کلمات همان وحی است که خدای تعالی به انبیایش می‌کند و کلام ربوبی اوست که مقاصد را به انبیایش تفهیم می‌کند ممکن هم هست مراد به کلمات خدا نفوس انبیا باشد، چون این نفوس شریفه خاصیت کلام را دارند، کلام از منویات پرده بر می‌دارد، نفوس انبیا هم رازهای غیبی را هویدا می‌سازد.

«إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۲۴ / شوری) به این علت باطل را محو و حق را احقاق می‌کند، که دانای به دل‌ها و منویات آنهاست، و می‌داند هر دلی چه استدعایی دارد، آیا استدعای هدایت دارد، و یا ضلالت، اقتضای شرح دارد، و یا ختم و مهر خوردن؟ تا با (۲۷۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

انزال وحی و توجیه دعوت به سوی همه دل‌ها هر یک را به مقتضای خود برساند. (۱)

سنت الهی و قضای او در تنازع حق و باطل

«وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ!» (۸۲ / یونس)

مراد از کلمات در این آیه قضای مختلف الهی در شؤون اشیاء کونی است که بر اساس حق جریان دارند زیرا قضای الهی قطعی بوده و سنت او جاری بر آن است که حق و باطل را در تمام کون در برابر هم قرار دهد. آن‌گاه دیری نباید که باطل ۱- المیزان ج ۳۵، ص ۸۲.

سنت الهی و قضای او در تنازع حق و باطل (۲۷۷)

فانی شود و اثرش از بین برود و حق با جلای خاص خود باقی ماند و این است گفته خدا «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...» - خدا از آسمان آبی فرو فرستاد و رودخانه‌ها به اندازه ظرفیت خود به جریان افتاد و سیل با خود کفی برداشت و پاره‌ای از آن‌چه به قصد زیور یا کالا بر آتش افروزند کفی مانند آن دارد. خدا حق و باطل را بدین گونه (بهم) می‌زند. سرانجام کف به کنار رود و آن‌چه به مردم سود دهد در زمین بماند. خدا این‌گونه مثل می‌زند. (۱۷ / رعد) (۱)

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۱۸۱.

(۲۷۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

سنت الهی غلبه حق بر باطل در نظام آفرینش الهی

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ!» (۱۸ / انبیاء)

عالم خلقت با همه نظامی که در آن هست از امتزاج حق و باطل پدید آمده، هم‌چنان که خدای تعالی امر خلقت را چنین مثل زده: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...» (۱۷ / رعد) آری سنت الهی بر این جریان یافته که: باطل را آن قدر مهلت دهد تا روزی با حق روبرو گردد، و با آن در بیفتد، تا به خیال خود آن را از بین برده، خودش جای آن را بگیرد، ولی خدا به دست حق

خود او را از بین ببرد و نابودش کند.

پس اعتقاد حق هیچ‌وقت در زمین ریشه‌کن نمی‌شود، هر چند که در بعضی ادوار

سنت الهی غلبه حق بر باطل در نظام آفرینش الهی (۲۷۹)

حاملین آن در اقلیت قرار گیرند و یا ضعیف شوند و هم‌چنین کامل حق هرگز از اصل نابود نمی‌شود هرچند که گاهی اضعاف آن زیاد گردند و نصرت الهی هرگز از رسولان خدا جدا نمی‌شود هر چند که گاهی به اصطلاح کاردشان به استخوان برسد، آن چنان که مایوس شوند و خیال کنند که به کلی تکذیب شدند و این همان معنایی است که از جمله «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»، (۱۸ / انبیاء) استفاده می‌شود.

این که فرمود: «نَقْذِفُ» به خاطر این که استمرار را می‌رساند دلالت دارد بر این که حق را به چنگ باطل انداختن سنت جاری و همیشگی خداست، و در این که فرمود: «نَقْذِفُ... فَيَدْمَغُهُ»، دلالت دارد بر این که همیشه غلبه با حق است و در این که فرمود: «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»، دلالت بر این معناست که این درگیری حق و باطل ناگهانی صورت

(۲۸۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

می‌گیرد وقتی که دیگر کسی امید نمی‌برد که حق غالب شود و باطل فرار کند.

چون آیه شریفه مطلق است نمی‌توان گفت مقصود حق و باطل در عقاید یا در سیره و سنت یا در خلقت است بلکه همه را شامل می‌شود و معنا این است که ما عالم را برای بازی خلق نکردیم و نخواستیم سرگرمی برای خود تهیه کنیم بلکه سنت همیشگی ما این بوده که باطل را با حق بزیم و آن چنان بزیم که او را هلاک کند و ناگهان مردم ببینند که دارد از بین می‌رود چه این که آن باطل حجتی باشد یا عقیده‌ای که حجت و عقیده حق آن‌ها را نابود می‌کند، و چه این که عمل و سنتی باطل باشد که عمل و سنت حق آن‌ها را از بین می‌برد هم‌چنان که در قرای ظالمه گذشته چنین شد و عذاب استیصال آن اعمال و سنت‌ها را از بین برد و چه این که باطل چیز دیگری باشد. (۱)

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۹۰.

سنت الهی غلبه حق بر باطل در نظام آفرینش الهی (۲۸۱)

سنت الهی خلق و حرکت اسباب و عدم تبعیت آن‌ها از خواهش‌های نفسانی انسان

«وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ!» (۱۱ / یونس)

اگر همان‌طور که مردم با عجله می‌خواهند خوبیها و نعمتها برایشان فراهم آید خدا در فرستادن شر یعنی عذاب برای مردم عجله می‌کرد قطعا بر آنان عذاب نازل می‌شد و اجلشان فرا می‌رسید ولی خدا به فوریت به مردم، شر و بدی نمی‌رساند، و بلکه این منکران معاد را که از رقبه دین خارج شده‌اند به خود وا می‌گذارد که به شدیدترین وجه در سرکشی خود حیران بمانند.

(۲۸۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

توضیح مطلب آن که انسان طبعاً عجول است و میل دارد آنچه نفع و خیر او در آن است به سرعت تحقق یابد یعنی انسان از علل و اسباب چنین می‌خواهد که آنچه را که او می‌جوید و می‌خواهد، به سرعت تحقق بخشند پس در حقیقت آدمی این سرعت را از خدا می‌خواهد زیرا سبب حقیقی سرعت دادن به انجام درخواست‌ها خداست، و این شیوه آدمیان است و این شیوه بر اساس هوای نفسانی آنان استوار شده است.

ولی اسباب واقعی در نظام خود تابع هوای نفسانی انسان‌ها نیست و بلکه این عالم انسانی است که باید تابع نظام اسباب باشد و چه بخواهد و چه نخواهد باید به همان راهی برود که نظام اسباب آن را می‌برد.

سنت الهی خلق و حرکت اسباب و عدم تبعیت آن‌ها (۲۸۳)

اگر سنت الهی در خلق اشیاء و آوردن مسببات به دنبال اسباب، از این سنت انسان‌ها که بر اساس جهل و نادانی بنا شده پیروی کند و یا بدان شباهت یابد و مسببات و آثار با عجله و سرعت به دنبال اسباب خود آورده شوند مسلماً شر، یعنی عذاب و هلاکت به زودی به سراغ انسان می‌آید، زیرا علت هلاکت و عذاب یعنی کفر و ناامیدی از لقای خدا و طاغیگری مردم در زندگی دنیا وجود دارد ولی خدا بدی را آنگونه که مردم در مورد خوبی می‌خواهند که به زودی به ایشان برسد فوری به مردم نمی‌رساند، زیرا سنت الهی مبنی بر حکمت است برخلاف شیوه مردم که بر اساس جهالت بنا شده است، و به این ترتیب خدا این گونه مردم را به حال خود وا می‌گذارد که در سرکشی خود حیران بمانند. (۱)

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۳۷.

(۲۸۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

(۲۸۵)

فصل دوم: سنت آزمایش و امتحان الهی

مفهوم امتحان و سنت آزمایش الهی

«تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا!» (۱۴۰ / آل عمران)

هر گاه ما از یک موجود انتظاری داشته باشیم و بخواهیم آن را در مقصدی به کار بریم نخست یک سلسله اعمالی روی آن موجود انجام می‌دهیم تا صلاحیت و یا عدم صلاحیت آن را نسبت به آن مقصدی که داریم بفهمیم و نام این اعمال را امتحان می‌گذاریم. توضیح آن که: اگر ما چگونگی یک موجود را از نظر صلاحیت آن برای یک مقصد ندانیم و یا این که باطن آن را از نظر داشتن یا نداشتن صلاحیت دانسته‌ایم ولی مایلیم که آن را به منصفه ظهور برساند، یک سلسله اموری را که سازگار و متناسب با مقصد است بر او وارد می‌سازیم تا وضعیت باطنی آن به وسیله پذیرش یا عدم پذیرش آن امور ظاهر گردد و نام این عمل، امتحان و اختیار و استعلام و نظایر آن می‌باشد. و این معنی به عینه منطبق با وضعی است که خدای تعالی نسبت به بندگان انجام می‌دهد مانند آوردن شرایع و یا پدید آوردن یک سلسله حوادث در زندگی بشر و این برای آن است که صلاحیت و عدم صلاحیت بشر نسبت به مقصدی که ادیان او را به آن دعوت می‌نمایند ظاهر شود.

مفهوم امتحان و سنت آزمایش الهی (۲۸۷)

ولی فرقی که بین امتحانات الهی و امتحانات بشری وجود دارد این است که ما غالباً از باطن اشیاء بی‌خبر بوده و از مجرای امتحان کوشش می‌کنیم که باطن آن‌ها را تشخیص داده و نادانی خود را نسبت به باطن اشیاء برطرف سازیم، و چون جهل و نادانی نسبت به خدای تعالی ممتنع است و خزانه تمام امور پنهانی نزد اوست، امتحان او نیز از بشر برای استعلام و یادگیری نمی‌باشد، بلکه صرفاً برای این است که صلاحیت باطنی او از نظر استحقاق ثواب یا عقاب به منصفه ظهور برسد، و لذا خداوند خود نام این امتحان را ابتلاء و ابتلاء و فتنه گذارده، و به طور عام فرموده است «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۷ / کهف) و می‌فرماید: «وَنَبْلُوَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً.» (۳۵ / انبیاء)

و شاید مراد از ابتلاء به بد و خوب همان باشد که در آیات ذیل آن را تفصیل داده و

(۲۸۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

می‌فرماید: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»، (۱۵) و (۱۶ / فجر) و می‌فرماید: «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»، (۲۸ / انفال) باز می‌فرماید: «وَ لَكِن لِّيَبْلُؤَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ» (۴ / محمد) و «كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»، (۱۶۳ / اعراف) و «لِيَبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَآءٌ حَسِينًا»، (۱۷ / انفال) و «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»، (۲ و ۳ / عنكبوت) و در مورد ابراهیم علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»، (۱۲۴ / بقره) و درباره موسی علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ فَتَنَّاكَ فَتُونَا»، (۱)

۱- المیزان ج ۷، ص ۵۸.

مفهوم امتحان و سنت آزمایش الهی (۲۸۹)

قانون آزمایش و قانون مالکیت

«فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا»، (۳۴ / كهف)

معنای جمله این است که آن شخص که برایش باغ‌ها قرار دادیم به رفیقش در حالی که با او گفتگو و بحث می‌کرد گفت: «من از تو مال بیشتری دارم، و عزتم از نظر نفرت یعنی اولاد و خدم از عزت تو بیشتر است!» و این سخن خود حکایت از پنداری می‌کند که او داشته و با داشتن آن از حق منحرف (۲۹۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

گشته، چه گویا خود را در آن‌چه خدا روزیش کرده از مال و اولاد مطلق‌التصرف دیده که احدی در آن‌چه او اراده کند نمی‌تواند مزاحمش شود، در نتیجه معتقد شده که به راستی مالک آن‌هاست، و این پندار تا این جایش عیبی ندارد، و لکن او در اثر قوت این پندار فراموش کرده که خدا این املاک را به وی تملیک کرده است، و الان باز هم مالک حقیقی هموست.

اگر خدای تعالی از زینت حیات دنیا که فتنه و آزمایشی مهم است، به کسی می‌دهد برای همین است که افراد خبیث از افراد طیب جدا شوند، آری این خدای سبحان است که میان آدمی و زینت حیات دنیا این جذب و کشش را قرار داده تا او را امتحان کند، و او بیچاره خیال می‌کند که با داشتن این زینت‌ها حاجتی به خدا نداشته منقطع از خدا و مستقل به نفس است، و هرچه اثر و خاصیت

قانون آزمایش و قانون مالکیت (۲۹۱)

هست، در همین زینت‌های دنیوی و اسباب ظاهری است که برایش مسخر شده است.

در نتیجه خدای سبحان از یاد برده و به اسباب ظاهری رکون و اعتماد می‌کند، و این خود همان شرکی است که از آن نهی شده و از سوی دیگر وقتی متوجه خودش می‌شود که چگونه و با چه زرنگی و فعالیت در این مادیات دخل و تصرف می‌کند به این پندارها دچار می‌شود که زرنگی و فعالیت از کرامت و فضیلت خود اوست، از این ناحیه هم دچار مرضی کشنده می‌گردد، و آن تکبر بر دیگران است که به قدر او از زینت دنیا ندارند. (۱)

۱- المیزان ج ۲۶، ص ۱۶۸.

(۲۹۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

هدف آفرینش زمین و آسمان و هدف قانون آزمایش

﴿لِيُنَبِّئَكُمُ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (۷ / هود)

خدا آسمان‌ها و زمین را - به آن صورت که ملاحظه می‌شود - ساخته به این هدف که شما را بیازماید و نیکوکاران شما را از بد کارهایتان تمیز دهد. معلوم است که آزمایش و امتحان امری است که به مقصد امر دیگری انجام می‌شود یعنی تمیز چیزهای خوب از بد و اعمال نیک از اعمال بد. تمیز اعمال نیک از بد برای آن است که معلوم شود چه پاداشی بر آن مترتب می‌گردد و جزا و پاداش هم به نوبه خود برای منجر کردن وعده حقی است که خدا داده و لذا می‌بینیم خدا هر کدام از این اموری را که هدف آفرینش زمین و آسمان و هدف قانون آزمایش (۲۹۳)

مترتب به یکدیگرند به عنوان هدف و غایت خلقت ذکر می‌کند، در مورد این که آزمایش هدف خلقت است می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيُنَبِّئَهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا - ما آن چه به روی زمین است زیور آن ساختیم تا آنان را بیازماییم که کدامشان نیکوکارترند.﴾ (۷ / کهف)

در معنی تمیز دادن و خالص ساختن خوب از بد فرمود:

﴿لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ - برای آن که خدا ناپاک را از پاک جدا سازد.﴾ (۳۷ / انفال)

در خصوص جزا فرمود:

﴿وَأَخْلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ لِيُعْجِزَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ - خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید و بدین منظور که هر کس در برابر کاری که کرده پاداش بیند و آنان موردستم قرار نمی‌گیرند.﴾ (۲۲ / جاثیه)

(۲۹۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

در مورد این که برگرداندن مردم برای معاد به منظور به انجام رساندن وعده است فرمود: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ - آنگونه که ما اول آفرینش را شروع کردیم باز می‌گردانیم، این وعده‌ای است بر ما، ما این کار را خواهیم کرد.﴾ (۱۰۴ / انبیاء)

درباره این که عبادت غرض آفرینش ثقلین (جن و انس) است فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - جن و انس را به آن منظور آفریدم که مرا پرستش کنند.﴾ (۵۶ / ذاریات)

این که کار شایسته یا انسان نیکوکار هدف خلقت شمرده شود منافاتی با آن ندارد که خلقت، اهداف دیگری نیز داشته باشد، و در حقیقت انسان یکی از این اهداف است. زیرا با وحدت و پیوستگی‌ای که بر عالم حاکم است و با توجه به آن که هر یک از انواع موجودات محصول ارتباط و نتیجه آمیزش عمومی بین اجزای خلقت است پس صحیح

هدف آفرینش زمین و آسمان و هدف قانون آزمایش (۲۹۵)

است که هر کدام از موجودات هدف خلقت باشند و می‌توانیم هر نوعی از انواع مخلوقات را به عنوان مطلوب و مقصود از خلقت آسمان‌ها و زمین مخاطب قرار دهیم، زیرا خلقت به این نتیجه می‌رسد.

علاوه بر این‌ها انسان از نظر سازمانی کاملترین و متقن‌ترین مخلوقات جهانی است، اعم از آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌هاست. اگر انسان از جهت علم و عمل به خوبی رشد و نمو کند ذاتا بالاتر از سایر موجودات و از نظر مقام و درجه بلندتر و والاتر از دیگر مخلوقات است، گیرم که پاره‌ای از مخلوقات مثلاً آسمان - آنگونه که خدا فرموده - از نظر خلقت شدیدتر از انسان باشد.

معلوم است وقتی خلقت نقصی در بر داشته باشد، مقصود از آن کمال صنع خواهد بود و لذا مراحل مختلف وجود انسان را از مرحله معنوی و جنینی و طفولیت و مراحل

(۲۹۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

دیگر همگی را مقدمه وجود انسان معتدل و کامل می‌شماریم و ...

با این بیان واضح می‌شود که برترین افراد انسان - اگر بین آدمیان برتر مطلق پیدا شود - هدف خلقت آسمان‌ها و زمین است و لفظ آیه نیز خالی از اشاره و دلالت بر این مطلب نیست. زیرا جمله «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» می‌رساند که قصد جدا کردن نیکوکارترین از دیگران است خواه آن دیگری نیکوکار و یا بدکار باشد. بنابراین هر کس عملش نیک‌تر از دیگران است حالا - خواه دیگران نیکوکار باشند و کارهایشان پایین‌تر از کار او باشد، یا بدکار باشند، در هر صورت غرض خلقت، تمییز بهترین فرد است. با این بیان آن‌چه در حدیث قدسی آمده که خدا به پیغمبر خطاب فرمود: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» صحیح می‌نماید، زیرا پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برترین مردم است. (۱)

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۲۴۳.

هدف آفرینش زمین و آسمان و هدف قانون آزمایش (۲۹۷)

هدف زندگی و مرگ و آزمایش الهی برای تعیین بهترین اعمال

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا!» (۲ / ملک)

جمله فوق بیانگر هدف از خلقت موت و حیات است، و با در نظر گرفتن این که کلمه «بلا» به معنای امتحان است، معنای آیه چنین می‌شود: خدای تعالی شما را این طور آفریده که نخست موجودی زنده باشید و سپس بمیرید، و این نوع از خلقت مقدمی و امتحانی است، و برای این است که به این وسیله خوب شما از بدتان متمایز شود، معلوم

(۲۹۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شود کدامتان از دیگران بهتر عمل می‌کنید، و معلوم است که این امتحان و این تمایز برای هدفی دیگر است، برای پاداش و کیفری است که بشر با آن مواجه خواهد شد.

آیه مورد بحث علاوه بر مفادی که گفتیم اشاره‌ای هم به این نکته دارد، که مقصود بالذات از خلقت، رساندن جزای خیر به بندگان بوده، چون در این آیه سخنی از گناه و کار زشت و کیفر نیامده، تنها عمل خوب را ذکر کرده، و فرمود خلقت حیات و موت برای این است که معلوم می‌شود کدام یک عملش بهتر است، پس صاحبان عمل نیک مقصود اصلی از خلقتند، و اما دیگران به خاطر آنان خلق شده‌اند.

این را هم باید دانست که مضمون آیه شریفه صرف ادعا بدون دلیل نیست، و آن طور که بعضی پنداشته‌اند نمی‌خواهد مسأله خلقت مرگ و زندگی را برای آزمایش در دل‌ها تلقین کند، بلکه مقدمه‌ای بدیهی و یا نزدیک به بدیهی است که به لزوم و ضرورت

هدف زندگی و مرگ و آزمایش الهی (۲۹۹)

بعث برای جزاء حکم می‌کند، برای این که انسانی که به زندگی دنیا قدم نهاده دنیایی که دنبال آن مرگ است، الا و لابد عملی و یا بگو اعمالی دارد که آن اعمال هم یا خوب است یا بد، ممکن نیست عمل او یکی از این دو صفت را نداشته باشد، و از سوی دیگر به حسب فطرت مجرب به جهازی معنوی و عقلانی است، که اگر عوارض سوئی در کنار نباشد او را به سوی عمل نیک سوق می‌دهد، و بسیار کمند افرادی که اعمالشان متصف به یکی از دو صفت نیک و بد نباشد، اگر باشد در بین اطفال و دیوانگان و سایر مهجورین است.

و آن صفتی که بر وجود هر چیزی مترتب می‌شود، و در غالب افراد سریان دارد، غایت و هدف آن موجود به شمار می‌رود، هدفی که منظور آفریننده آن از پدید آوردن آن همان صفت است، مثل حیات نباتی فلان درخت که غالباً منتهی می‌شود به بار دادن

(۳۰۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

درخت، پس فلان میوه که بار آن درخت است هدف و غایت هستی آن درخت محسوب می‌شود، و معلوم می‌شود منظور از خلقت آن درخت همان میوه بوده، و همچنین حسن عمل و صالح آن غایت و هدف از خلقت انسان است، و این نیز معلوم است که صلاح و حسن عمل اگر مطلوب است برای خودش مطلوب نیست، بلکه بدین جهت مطلوب است که در به هدف رسیدن موجود دیگر دخالت دارد، آنچه مطلوب بالذات است حیات طیبه‌ای است که با هیچ نقصی آمیخته نیست، و در معرض لغو و تأثیم قرار نمی‌گیرد، بنابراین بیان، آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَ الْخَيْرِ فَتَنَّهُ - هر نفسی چشنده مرگ است و ما شما را به فتنه‌های خیر و شر می‌آزماییم.» (۳۵ / انبیاء) (۱)

۱- المیزان ج ۳۹، ص ۱۲.

هدف زندگی و مرگ و آزمایش الهی (۳۰۱)

هماهنگی سنت آزمایش الهی با سنت هدایت، سرنوشت، و اجل مسمی

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ؟» (۱۴۲ / آل عمران)

ناموس امتحان یک ناموس الهی است که همیشه جاری می‌باشد و یک سنت عملی است که متکی بر یک سنت تکوینی دیگری می‌باشد و آن سنت تکوینی همان هدایت عام الهی است که انسان و اندازه و اجل او را رهبری می‌نماید.

هدایت عامه عبارت از هدایتی الهی است که در پرتو آن هر موجودی به کمال وجودی خود می‌رسد و به هدف و نتیجه‌ای که بر خلقتش مترتب است نایل می‌شود و

(۳۰۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

در پرتو همین هدایت است که هر موجودی به مقتضیات وجودی خود، از قبیل نشو و کمال و فعالیت و حرکت، می‌رسد. غرض این که، آنچه که قرآن بر آن دلالت دارد این است که هر موجودی با هدایت عامه الهیه، به آخرین حد وجودی خود می‌رسد و هیچ موجودی از این قانون عمومی تخلف نمی‌کند، و خداوند این رهبری تکوینی را از حقوقی قرار داده که موجودات بر او دارند و بدیهی است که او از وعده‌های خود تخلف نمی‌کند، چنان که می‌فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا لِلْهُدَى، وَ إِنَّ لَنَا لَآخِرَةَ وَ الْأُولَى!» (۱۲ و ۱۳ / لیل) و به طوری که ملاحظه می‌فرمایید آیه شریفه با اطلاقی که دارد شامل هدایت اجتماعی و فردی هر دو است. بنابراین یکی از حقوق موجودات بر ذات الهی این است که آن‌ها را به کمال تکوینی و تشریحی که برای آن‌ها پیش‌بینی شده است هدایت نماید.

در بحث نبوت خواهد آمد که چگونه شؤون تشریحی در تکوینیات دخالت نموده

هماهنگی سنت آزمایش الهی با سنت هدایت (۳۰۳)

و تحت احاطه قضا و قدر قرار می‌گیرد، و ما می‌دانیم که نوع انسان از نظر تکوین دارای یک نحو وجودی است که ناچار از انجام دادن یک سلسله امور اختیاری است و آن امور اختیاری منبث از یک سلسله عقاید نظری و عملی می‌باشند پس ناچار لازم است که یک سلسله قوانین چه حق و چه باطل بر شؤون زندگی بشر حاکم باشد، در این جا است که می‌بینیم ذات مقدس الهی از طرفی یک سلسله اوامر و نواهی را برای انسان تشریح فرموده: تا این که انسان با توجه به آن‌ها و همچنین با روبرو شدن با یک سلسله حوادث و وقایعی که در زندگی فردی و اجتماعی او پیش می‌آید، قوا و استعدادهای نهفته خود را ظاهر نموده راه سعادت و یا شقاوت را بییاید و به این ترتیب بدیهی است که می‌توان بر این حوادث و بر این اوامر و نواهی نام امتحان و بلا و نظایر آن را اطلاق کرد.

همان‌طور که هدایت عام الهی همیشه از ابتدای وجود موجودات تا پایان زمانی که

(۳۰۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

در راه سیر الی الله می‌باشند با آن‌ها همراه بوده و هیچ‌گاه منفک و جدای از موجودات نمی‌گردد، تقدیرات الهیه‌ای هم که حامل آن علل و اسباب وجودی اشیاء بوده در حقیقت تعیین سرنوشت اشیاء با آن‌هاست، و آن‌ها هستند که موجودی را از حالی به حالی وارد می‌نمایند، و نیز همیشه از ورای موجودات مشغول انجام وظیفه بوده و او را به طرف سرنوشتی که از پیش برایش معین کرده است جلو می‌برند. کما این که جمله «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى - آن که اندازه گرفت سپس راهنمایی کرد»، (۳ / اعلی) ظهور در همین معنی دارد و آن را تأیید می‌کند. و همان‌طور که عوامل تعیین کننده سرنوشت، موجودات را به طرف سرنوشت معین خود سوق می‌دهد، آخرین نقطه هستی آنان نیز که در زبان قرآن به «اجل مسمی» یاد شده، آن‌ها را از جلو به سوی خود می‌کشاند و خدا می‌فرماید:

هماهنگی سنت آزمایش الهی با سنت هدایت (۳۰۵)

«مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ!» (۳ / احقاف)

به طوری که ملاحظه می‌شود آیه شریفه موجودات را با آخرین نقطه هستی آن‌ها که اجل مسمی است مرتبط دانسته و بدیهی است که هرگاه یکی از دو شیء مرتبط بر دیگری تفوق و برتری داشته و روی آن اثر بگذارد، این حالت را جذب نامند، و اجل‌های مسمی، امور ثابت و غیر متغیری هستند که همیشه اشیاء و موجودات را از جلو به سوی خود جذب نموده به اجل مسمای خود نزدیکشان می‌سازد.

بنابراین تمامی موجودات به نیروهای الهی احاطه شده، یک نیرو او را به جلو می‌راند و قوه‌ای دیگر او را از جلو به سوی خود جذب می‌کند، و نیروی سومی هم همیشه مصاحب و همراه او بوده و عهده‌دار تربیت او در صحنه حیات می‌باشد و این‌ها (۳۰۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

هستند قوای اصلی‌ای که قرآن آن‌ها را اثبات می‌نماید و این‌ها غیر قوای دیگری هستند که حافظ و نگهبان و قرین موجودات در صحنه حیات می‌باشند مانند ملائکه و شیطان و غیر آن.

با این ترتیب روشن است که ناموس امتحان قابل نسخ نیست زیرا متکی به یک سنت تکوینی است و نسخ در سنن تکوینی عین فساد می‌باشد و فساد در تکوین محال است. و به همین معنی اشاره می‌کند آیاتی که دلالت دارد بر حق بودن دستگاه آفرینش و بعث مانند آیه شریفه: «مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى»، (۳ / احقاف) و آیه «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»، (۱۱۵ / مؤمنون) و آیه شریفه «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»، (۳۸ و ۳۹ / دخان) و آیه

هماهنگی سنت آزمایش الهی با سنت هدایت (۳۰۷)

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ.» (۵ / عنكبوت) (۱)

نظام امتحان مقدمه داوری الهی در آخرت

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً!» (۳۵ / انبیاء)

مراد به نفس در جمله فوق انسان است که استعمال دومی از استعمالات سه گانه این کلمه است، نه روح انسانی، چون معهود کلام خدا نیست که نسبت موت را به روح

۱- المیزان ج ۷، ص ۵۳ و ۶۱.

(۳۰۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

انسانی داده باشد. آیه شریفه عموماً می‌تشد تنها درباره انسان‌هاست و شامل ملائکه و جن و سایر حیوانات نمی‌شود. این جمله

زمینه‌چینی برای جمله بعدی است که می‌فرماید: «و نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً»، یعنی ما شما را به آن‌چه کراهت دارید از قبیل مرض، فقر، و امثال آن و به آن‌چه دوست دارید، از قبیل صحت، و غنی و امثال آن، می‌آزماییم، آزمودنی - کانه فرموده: هر یک از شما را به حیاتی محدود، و مؤجل زنده می‌داریم، و در آن حیات به وسیله خیر و شر امتحان می‌کنیم، امتحان کردنی، و سپس به سوی پروردگارتان بازگشت می‌کنید، پس به له و علیه‌تان حکم می‌کند.

در این جمله به علت حتمی بودن مرگ نیز اشاره کرده، و آن این است که اصولاً زندگی هر کسی حیاتی است امتحانی، و آزمایشی، و معلوم است که امتحان جنبه مقدمه دارد، غرض اصلی متعلق به خود آن نیست، بلکه متعلق به ذی‌المقدمه نظام امتحان مقدمه داوری الهی در آخرت (۳۰۹)

است. و این نیز روشن است که هر مقدمه‌ای ذی‌المقدمه‌ای دارد، و بعد از هر امتحانی موقفی است که در آن موقف نتیجه امتحان معلوم می‌شود، پس برای هر صاحب حیاتی مرگی است حتمی، و بازگشتی است به سوی خدای سبحان، تا در آن بازگشت درباره‌اش داوری شود. (۱)

آزمایش الهی و قضای محتوم مرگ و انتقال انسان‌ها

«وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدًا!» (۱۹ / ق)

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۱۲۶.

(۳۱۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مراد به سکره و مستی موت، حال نزع و جان‌کندن آدمی است، که مانند مستان مشغول به خودش است، نه می‌فهمد چه می‌گوید، و نه می‌فهمد اطرافیانش درباره‌اش چه می‌گویند.

و اگر آمدن سکره موت را مقید به قید (حق) کرد برای این بود که اشاره کند به این که مسأله مرگ جزء قضاهاست حتمی است که خدای تعالی در نظام عالم رانده، و از خود مرگ غرض و منظور دارد، هم‌چنان که از آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»، (۳۵ / انبیاء) نیز این معنا استفاده می‌شود. چون می‌فهماند منظور ما از مردنی کردن همگی شما آزمایش شماسست، و مردن عبارت است از انتقال از یک خانه به خانه‌ای که بعد از آن و دیوار به دیوار آن قرار دارد، و این مرگ و انتقال حق است، همان طور که بعث و جنت و نار حق است، این معنایی است که از کلمه

آزمایش الهی و قضای محتوم مرگ و انتقال (۳۱۱)

«حق» می‌فهمیم. و جمله «ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدًا»، اشاره است به این که انسان طبعاً از مرگ کراهت دارد، چون خدای تعالی زندگی دنیا را به منظور آزمایش او در نظرش زینت داده، و خودش فرموده: «اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلٰى الْاَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا - این ماییم که زندگی زمینی را به وسیله آن‌چه در روی زمین است در نظر شما زینت داده، و دلفریبش کردیم، تا شما را بیازماییم کدامتان بهتر عمل می‌کنید.» (۷/ کهف) و «وَ اِنَّا لَجَاعِلُوْنَ مَا عَلَیْهَا صَیْعِدًا جُرْزًا - و گرنه به زودی همین زینت‌ها را از نظرتان می‌اندازیم، آن چنان که خاک خشک در نظرتان بی‌جلوه است.» (۸/ کهف) (۱)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۳۷.

(۳۱۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

نظام آزمایش وسیله قهری بروز باطن اعمال

«مَا كَانَ اللّٰهُ لِيَدْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَىٰ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّٰى يَمِيْزَ الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ!» (۱۷۸ / آل عمران)

ناموس ابتلا و امتحان از این جهت در میان مؤمنین جاری است که مراتب کمال را پیموده و مؤمن خالص از غیر خالص جدا و پاک سرشت از بد طینت متمایز گردد. در این جا ممکن است این توهم پیش آید که خداوند می‌توانست این تمایز پاک طینتان را از بد سرشتان از راه دیگری تأمین نماید و بدون این که مردم را روبروی با یک سلسله بلاهایی به نام امتحان کند این خاصیت را در مردم قرار می‌داد که خود آنان را شناخته

نظام آزمایش وسیله قهری بروز باطن اعمال (۳۱۳)

و با این ترتیب در صفوف مردم، منافق از مؤمن تمیز داده شود، اما این توهم را دفع نمود به این که، علم غیب و اطلاع از کنه روحی مردم مخصوص ذات الهی و برگزیدگان از پیغمبران اوست که به وسیله وحی، ایشان را بر کنه امور مطلع می‌کند کما این که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ عَلَيْكَ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ»، (۱۷۹ / آل عمران) سپس متذکر این معنی می‌گردد که اکنون که در طریق حیات چاره‌ای جز برخورد به امتحان و ابتلا نیست لازم است که به خدا و رسل او ایمان بیاورید تا در طریق مردم پاک سرشت گام نهاده باشید نه در راه مردم خبیث و بدسرشت الا این که این نکته را نیز باید متوجه شد که ایمان تنها مؤثر در تأمین پاکی حیات و پاداش نیست این عمل صالح است که موجب اجر عظیم و پذیرفته شدن ایمان انسان در درگاه الهی می‌گردد و لذا اول می‌فرماید: «فَامِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»، و سپس اضافه می‌نماید «وَأَنْ تَوْمِنُوا وَ

(۳۱۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ»، (۱۷۹ / آل عمران)

چند مطلب از این آیه استفاده می‌شود:

اول: سیر تکاملی نفوس و رسیدن به آخرین مدارج آن چه در راه سعادت و چه در راه شقاوت از امور غیر قابل اجتناب است.
دوم: خوبی و بدی در عین این که به ذات اشخاص نسبت داده شده، دایر مدار ایمان و کفر که از امور اختیاری هستند می‌باشند و این از حقایق قرآنی است که بسیاری از اسرار توحید از آن منشعب می‌شود و بر همین معنی دلالت می‌کند، آیه شریفه «وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»، (۱۴۸ / بقره) و این دلالت در صورتی است که آیه شریفه ذیل نیز به آن ضمیمه شود «وَلَكِنْ لِيُنَبِّئُكُمْ فِي مَا آتَيْتُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»، (۴۸ / مائده)

نظام آزمایش وسیله قهری بروز باطن اعمال (۳۱۵)

سوم: آن که ایمان به خدا و فرستادگان او ماده و منشأ پاکی حیات و پاکیزگی ذات است ولی اجر و پاداش مربوط به تقوی و عمل صالح می‌باشد و لذا خداوند متعال اول موضوع تمایز بین خوش طینت و بد طینت را متذکر شده و سپس ایمان به خدا و رسول را متفرع بر آن فرموده است ولی در آخر کار که سخن از اجر و پاداش به میان آمد اضافه بر ایمان، تقوی را هم متذکر شده و فرموده است «وَأَنْ تَوْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ»، (۱۷۹ / آل عمران) و از همین جا روشن می‌شود که احیاء در آیه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، (۹۷ / نحل) نتیجه ایمان و متفرع بر آن است. و اجر و پاداش نیز نتیجه و متفرع بر عمل شایسته می‌باشد بنابراین زندگی پاکیزه ایمان است و اما بقای آن و ترتب آثار بر آن جز در پرتو عمل شایسته میسر نیست، عینا مانند حیات طبیعی که در

(۳۱۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اصل تکون خود محتاج به روح حیوانی بوده ولی برای بقاء و ادامه حیات خود ناچار باید قوا و اعضا را به کار اندازد به طوری که اگر یکسره جمع قوا و اعضا از کار انداخته شود و از هر گونه فعالیتی باز ایستد زندگی او باطل و بدون ثمر خواهد بود. (۱)

سنت آزمایش الهی، و نابودی افراد فاقد صلاحیت و ناقض هدف خلقت

«وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»، (۲۱۷ / بقره)

۱- المیزان ج ۷، ص ۱۳۵.

سنت آزمایش الهی، و نابودی افراد فاقد صلاحیت (۳۱۷)

زاممدار هستی، انسان را مانند سایر اجزای این جهان به سوی سعادت و جودی و کمال حیاتی خویش سوق می‌دهد. یکی از مراحل را که بشر باید در این راه بپیماید مرحله «اعمال» است. حال اگر در این مرحله مانعی از سیر و حرکت پیدا شود که موجب توقف سیر و مقابل شدن سیرکننده با هلاکت و بدبختی گردد بر قافله سالار کاروان است که وسیله دفاعی فراهم نماید تا مانع برطرف شود یا جزء فاسد قطع گردد و سیر ادامه یابد.

به شهادت تجربه و مشاهده، دستگاه صنع و ایجاد هر نوعی از انواع موجودات را با نیروهای دفاعی مجهز ساخته تا بتوانند آفات و فسادهایی را که به آن‌ها متوجه می‌شود دفع کنند. هم‌چنین دستگاه تکوین برای هر نوعی از انواع موجودات، ناملایماتی (۳۱۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

پیش می‌آورد تا نیروهای خودشان را به کار انداخته و به کمالات و جودی‌شان برسند و به سعادت می‌برایشان مهیا شده نایل گردند.

این مطلب از این آیات شریفه استفاده می‌شود: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (۳۸ و ۳۹ / دخان) و «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» (۲۷ / ص) (مفاد این آیات این است که آفرینش موجودات بیهوده نبوده و دارای غرض صحیح و غایت شایسته‌ای است.)

اگر صنعتگری چیزی را برای منظور عقلایی بسازد پیوسته مراقب آن بوده و به وضعیت رسیدگی می‌کند، اگر عارضه‌ای رخ دهد و آن را از منظور اصلی به دور دارد در رفع آن می‌کوشد و با کم و زیاد کردن اجزاء و تصرفات دیگر، آن را اصلاح می‌کند و سنت آزمایش الهی، و نابودی افراد فاقد صلاحیت (۳۱۹)

اگر قابل اصلاح نبود ترکیب آن را به هم زده و آن را به کار صنعت دیگری می‌زند، حال آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌ها وجود دارد و از جمله انسان نیز این چنین است، خدای متعال به مفاد این آیات آن‌ها را بیهوده نیافریده و بدون عنایت خلق نکرده است، بلکه آن‌ها را برای بازگشت به سوی خودش آفریده، چنان که می‌فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (۱۱۵ / مؤمنون) و «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (۴۲ / نجم) در این صورت لازم است که انسان مانند سایر آفریدگان به عنایت پروردگار به سوی مقصد رهبری شود و با دعوت و ارشاد و سپس با امتحان و آزمایش و بالاخره با هلاک کردن کسانی که غرض خلقت در حقشان باطل شده و از حیز هدایت ساقط شده‌اند به طرف مقصد سوق داده شود و مقتضای اتقان صنع و نظام احسن نسبت به فرد و نوع همین است که به زندگی گروهی خاتمه داده شود تا دیگران از

(۳۲۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شر آنان راحت شوند. «وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ ءآخِرِينَ» (۱۳۳ / انعام)

این قانون الهی و سنت ربانی یعنی آیین ابتلاء و انتقام همان سنت پیروز و غالبی است که به حکم این آیات محکوم به شکست نخواهد بود: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ آيَاتِكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ» (۳۰ و ۳۱ / سوری) و «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِإِعَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّا جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» (۱۷۱ تا ۱۷۳ / صافات) (۱)

نظام امتحان و اعتقاد به بازگشت به خدا، دو عامل ظهور استحکام ایمان

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۶۷.

نظام امتحان و اعتقاد به بازگشت به خدا (۳۲۱)

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ!» (۵/عنکبوت)

بعد از آن که خدای سبحان مردم را سرزنش کرد بر این که در امر ایمان به خدا سهل‌انگارند، و هرچه خدا از طریق امتحان و ابتلاء بلاها و به دست مشرکین تنبیه‌شان می‌کند، به سوی او بر نمی‌گردند، و مشرکین آن‌ها هم‌چنان مؤمنین را آزار می‌دهند، و از راه خدا بازمی‌دارند، تا به این وسیله به خیال خود نور خدا را خاموش کنند، و خدا را به ستوه در آورند، و جلو خواست او را بگیرند، و نیز بعد از آن که هر دو طایفه را در پندارشان تخطئه فرمود، اینک در این آیات لحن کلام را برگردانیده، حق مطلب را بیان می‌کند، آن حقی که به هیچ‌وجه نمی‌شود از آن به سوی چیز دیگری عدول نمود، و آن واجبی که به هیچ‌وجه نمی‌شود از آن شاخه خالی کرد.

(۳۲۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

در این آیات سه گانه بیان می‌کند که هر کس به خدا ایمان آورد به این امید که به سوی او بازگردد، و به دیدار او نایل شود، باید بداند که روز دیدار او خواهد رسید و بدون شک خواهد رسید، و نیز باید بداند که خدا گفته‌هایش را می‌شنود، و به احوالش و اعمالش دانا است، پس باید حواس خود را جمع کند، و احتیاط را از دست ندهد، و به حقیقت معنای کلمه ایمان آورد، ایمانی که هیچ فتنه و بلایی آن را از کفش نریاید، و هیچ آزاری از ناحیه دشمنان خدا آن را سست نکند، و باید که در راه خدا به حقیقت معنای کلمه جهاد کند، و باز باید بداند که آن کسی که از جهاد وی بهره‌مند می‌شود خود اوست، و خدا هیچ احتیاجی به او ندارد، نه به ایمانش، و نه به جهادش، نه به خود او، و نه به احدی از عالمیان.

و باز باید بداند که اگر ایمان بیاورد و عمل صالح کند به زودی خدا گناهانش را

نظام امتحان و اعتقاد به بازگشت به خدا (۳۲۳)

می‌شوید و به بهترین اعمالش پاداش می‌دهد. (۱)

سنت ایجاد امت‌ها، ارسال رسل، و سنت امتحان و سنت تکذیب و سنت مجازات و هلاک امت‌ها

«ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ...!» (۴۴ / مؤمنون)

این آیه دلالت می‌کند بر این که یکی از سنت‌های خدای تعالی این بوده که همواره

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۲۹.

(۳۲۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

امتی را بعد از امت دیگر انشاء و ایجاد نموده، و به سوی حق هدایت کند، و به این منظور رسولانی پی در پی بفرستد، که این سنت امتحان و ابتلای اوست، سنت دیگری هم امت‌ها داشته‌اند، و آن این است که پیغمبران را یکی پس از دیگری تکذیب می‌کرده‌اند، و سنت دوم خدا این است که تکذیب‌کنندگان را یکی پس از دیگری هلاک کند، و این سنت مجازات اوست.

و این که فرمود: «...وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ...» (۴۴ / مؤمنون) بلیغ‌ترین بیان در رساندن قهر الهی، مسلط بر دشمنان حق و تکذیب‌کنندگان دعوت حق است، چون می‌رساند که این قهر آن چنان آن‌ها را از بین می‌برد که نه عینی از ایشان باقی بگذارد، و نه اثری، و نه نامی و نه نشانی، تنها داستانی که مایه عبرت دیگران باشد. (۱)

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۵۰.

سنت ایجاد امت‌ها، ارسال رسل، و سنت (۳۲۵)

سنت آزمایش جاری در تمام اقوام و ملت‌ها

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟» (۲ / عنكبوت)

فتنه و محنت یکی از سنت‌های الهی است که به هیچ‌وجه و درباره هیچ کسی شکسته نمی‌شود، همان‌طور که در امت‌های گذشته از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و لوط و شعیب و موسی جریان یافت و جمعی استقامت ورزیده و جمعی دیگر هلاک شدند، در امت‌های حاضر و آینده نیز جریان خواهد یافت، و خدا به کسی ظلم نکرده و نمی‌کند، این خود امت‌ها و اشخاصند که به خود ظلم می‌کنند.

(۳۲۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

پس کسی که می‌گوید من به خدا ایمان آوردم باید در برابر ایمانش صبر کند، و خدای یگانه را بپرستد و چون قیام به وظایف دینی برایش دشوار و یا غیر ممکن شد باید به دیاری دیگر مهاجرت کند، دیاری و سرزمینی که در آن جا بتواند به وظیفه‌های خود عمل کند، چه، زمین خدا وسیع است. هرگز نباید به خاطر ترس از گرسنگی و سایر امور زندگی از مهاجرت چشم‌پوشد برای این که رزق بندگان به عهده خداست. و اما مشرکین که مؤمنین را آزار می‌کردند با این که مؤمنین به غیر از این که می‌گفتند: پروردگار ما (الله) است هیچ جرمی مرتکب نشده بودند. کفار با این رفتار خود نمی‌توانند خدا را عاجز کنند اما خود این آزارشان فتنه و آزمایش مؤمنین است، فتنه و آزمایش خودشان نیز می‌باشد، و چنان نیست که از علم و تقدیر الهی خارج باشد، بلکه سنت آزمایش جاری در تمام اقوام و ملت‌ها (۳۲۷)

این خداست که آنان را در چنین بوته‌ای از آزمایش قرار داده، و دارد هلاکشان می‌کند، تا اگر خواست در همین دنیا به وبال آن گرفتارشان کند، و اگر خواست این عذاب را تأخیر انداخته در روزی که به سوی او بر می‌گردند، و دیگر راه‌گریز ندارند عذاب کند.

«وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ!» (۳ / عنكبوت)

فتنه و امتحان سنتی است جاری برای ما، که در امت‌های قبل از ایشان نیز جاری کردیم، و تو هرگز تبدیل و دگرگونی در سنت ما نخواهی یافت.

مراد به این که می‌فرماید تا خداوند بداند که چنین و چنان، ظهور آثار صدق و کذب آنان به وسیله امتحان در مقام عمل است، چون امتحان است که باطن انسان‌ها را ظاهر می‌کند، و لازمه این ظهور این است که آن‌هایی که ایمان واقعی دارند، ایمانشان پای (۳۲۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

برجاستر شود، و آن‌ها که ایمانشان صرف ادعاست همان صرف ادعا هم باطل گردد.

چه آن ثواب و سعادت که وعده داده‌اند بر ایمان ایشان مترتب شود، بر ایمان واقعی و حقیقت ایمان مترتب می‌شود، ایمانی که آثارش در هنگام شداید و نیز آن‌جا که پای اطاعت خدا به میان می‌آید ظاهر می‌شود، یعنی صاحب چنین ایمانی در شداید صبر می‌کند، و نیز در برابر دستورات الهی صبر نموده و آن‌ها را انجام می‌دهد، و در برابر معصیت‌ها صبر نموده از آن‌ها چشم‌پوشد، چنین ایمانی آن سعادت و آن ثواب‌ها را در پی دارد، نه ایمان ادعایی. (۱)

سنت آزمایش الهی و اختلاف در جوامع تاریخی

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۱۵۷.

سنت آزمایش الهی و اختلاف در جوامع تاریخی (۳۲۹)

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ!» (۴۸ / مائده)

این بیان علت اختلاف شریعت‌ها است و منظور از یک امت نمودن یک جعل و قرار تکوینی و طبیعی است که همه را یک نوع موجود قرار دهد، مردم خود افراد یک نوع هستند و بر یک روش زندگی می‌کنند، بلکه منظور این است که ایشان را در اعتبار یک امت و بر یک سطح استعدادی و آمادگی حساب کنیم و در نتیجه به جهت نزدیکی درجاتی که برایشان در نظر گرفته شده یک شریعت قرار دهیم. «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ.»

این عطیه‌ها که در آیه اشاره شده به حسب امت‌ها مختلف بوده فرق می‌کند و البته این اختلاف‌ها به حساب مسکن‌ها و رنگ‌ها و زبان‌ها نیست، خداوند هرگز دو شرع و یا (۳۳۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

بیشتر در یک زمان قرار نداده است بلکه این اختلاف‌ها به حساب گذشت زمان و ترقی بشر در مراتب استعداد و آمادگی می‌باشد و تکلیف‌های الهی و احکام شرعی هم برای بشر چیزی جز یک آزمایش الهی در مواقع گوناگون زندگی نیست، شما بفرمایید: این‌ها بشر را در دو طرف سعادت و شقاوت از قوه به فعلیت می‌رساند، و یا بفرمایید: حزب خدا و بندگانش را از حزب شیطان جدا می‌سازد. هرچه بفرمایید به یک معنی بر می‌گردد، در قرآن هم تعبیرهای گوناگونی شده است. روی مسلک آزمایش می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ...» (۱۴۰ و ۱۴۱ / آل عمران) و روی تعبیر دوم فرموده است: «اگر هدایتی از من به سوی شما آمد هر که پیروی هدایت من کند نه گمراه شود و نه بدبخت، و هر که از یاد من روگرداند وی را روزگاری سخت خواهد بود و او را روز قیامت کور محشور

سنت آزمایش الهی و اختلاف در جوامع تاریخی (۳۳۱)

کنیم.» (۱۲۳ و ۱۲۴ / طه) و طبق تعبیر سوم فرموده است: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ.» (۴۱ / حجر) (۱)

سنت آزمایش الهی و رابطه آن با اختلاف شریعت‌ها و دین‌ها

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ!» (۴۸ / مائده)

نظر به این که استعدادها و آمادگی‌ها که عطیه‌های الهی به نوع انسان هستند

۱- المیزان ج ۱۰، ص ۲۲۶.

(۳۳۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مختلف می‌باشد و شرع و قانون الهی که آزمایش‌های الهی بوده باید برای تتمیم سعادت حیات آن‌ها میانشان اجرا شود به حسب اختلاف مراتب استعدادشان متفاوت است، به دست می‌آوریم که باید شریعت‌ها مختلف باشند و روی همین حساب است که خداوند آن اختلاف شرع و دین را به این معنی علت می‌آورد که: «خدا خواسته شما را در نعمت‌هایی که به شما داده امتحان و آزمایش نماید.»

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: برای هر امتی از شماها شریعت و راهی قرار دادیم، و اگر خدا می‌خواست شما همه را یک امت گرفته برایتان یک شریعت مقرر می‌کرد ولی شریعت‌های گوناگونی برایتان مقرر کرد تا شما را در نعمت‌های گوناگونی که به شما داده بیازماید، اختلاف نعمت‌ها مستلزم اختلاف امتحان که عنوان وظایف و احکام شرع است می‌باشد به ناچار میان شریعت‌ها اختلاف افتاد. و این امت‌های مختلف

سنت آزمایش الهی و رابطه آن با اختلاف شریعت‌ها (۳۳۳)

امت‌های نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند. (۱)

سنت ثابت آزمایش الهی و تفکیک گروه‌های مؤمن از منافق

«وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ!» (۱۱ / عنکبوت)

این جمله تتمه کلامی است که در آیه قبلی بوده و حاصل روبرهم آن این است که خدا با همه این احوال به وسیله امتحان بین مؤمن واقعی و منافقین جدایی خواهد انداخت، و از یکدیگر متمایزشان خواهد کرد. و در آیه شریفه اشاره است به این که

۱- المیزان ج ۱۰، ص ۲۲۸.

(۳۳۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

طایفه‌ای که مورد بحث در آیات سابق بودند همان منافقینند، که ایمان آوردنشان در واقع مقید بود به این که در دوسری برایشان ایجاد نکند، ولی در ظاهر وانمود می‌کردند که ما در هر حال ایمان داریم، ولی سنت الهی بر امتحان اشخاص کار خود را کرده، رسواشان ساخت، چون هیچ چیز جلو این سنت را نمی‌گیرد. (۱)

امتحان الهی و تصور کاذب کرامت و اهانت انسان

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ!» (۱۵ / فجر)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۱۷۰.

امتحان الهی و تصور کاذب کرامت و اهانت انسان (۳۳۵)

در این آیه حال آدمی را در صورتی که نعمتش زیاد شود و در صورتی که از نعمت محروم باشد بیان می‌کند، گویا فرموده: گفتیم انسان زیر نظر خدای تعالی است، و خدای تعالی در کمین او است، ببیند به صلاح می‌گراید و یا به فساد، و او را می‌آزماید، و در بوته امتحان قرارش می‌دهد، یا با دادن نعمت، و یا با محروم کردنش از آن، این از نظر واقع امر و اما انسان این واقعیت را آن طور که باید در نظر نمی‌گیرد، او وقتی مورد انعام خدای تعالی قرار می‌گیرد خیال می‌کند نزد خدا احترامی و کرامتی داشته، که این نعمت را به او داده، پس او هر کاری دلش بخواهد می‌تواند بکند، در نتیجه طغیان می‌کند، و فساد را گسترش می‌دهد، و اگر مورد انعام قرارش ندهد و زندگی‌اش را تنگ بگیرد، او خیال می‌کند که خدای تعالی با او دشمنی دارد، و به وی اهانت می‌کند، در نتیجه به کفر و جزع می‌پردازد.

(۳۳۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

البته نوع انسان به حسب طبع اولی این طور است، نه این که فرد فرد همه انسان‌ها اینطورند. یعنی انسان می‌گوید: پروردگارم احترامم کرده، و این را وقتی می‌گوید که خدا مورد امتحانش قرار داده باشد.

مراد به اکرام و تنعیم اکرام و تنعیم صوری است، و می‌توانی به عبارت دیگر بگویی مراد اکرام و تنعیم حدوثی است، نه بقایی و می‌خواهد بفرماید خدای تعالی او را اکرام کرده و نعمت داده تا شکرش را به جای آورند، و بندگی‌اش کنند، و لکن انسان همان را مایه دردسر خود کرد و در راهی مصرف کرد که مستحق عذاب گردید. (۱)

۱- المیزان ج ۴۰، ص ۲۲۰.

امتحان الهی و تصور کاذب کرامت و اهانت انسان (۳۳۷)

فصل سوم: انواع آزمایش‌های الهی و وسایل آن

انواع مختلف آزمایش الهی

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ!» (۱۴۲ / آل عمران)

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ!» (۳۸ و ۳۹ / دخان) و «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ!» (۵ / عنكبوت)

(۳۳۸)

تمامی آیات فوق خلقت را حق دانسته و آن را باطل و منقطع از غایت و هدف نمی‌داند و چون موجودات غایت و هدفی را که حق است در پیش دارند و نیز به طوری که بیان داشتیم از پشت سر نیز یک سلسله عوامل و علل، مقدرات و سرنوشت آن‌ها را معین کرده و آن‌ها نیز حق می‌باشند و نیز هدایت عامه الهی که همراه و مصاحب آن‌هاست حق می‌باشد، ناچار تمامی موجودات عموماً و ارباب تکلیف خصوصاً در سیر از مبدأ به سوی غایت و اجل مسمی به اموری تصادم و برخورد خواهند نمود که با برخورد به آن‌ها شؤن باطنی و لیاقت ذاتی آن‌ها از کمال یا نقص و سعادت یا شقاوت به مرحله فعلیت درخواهد آمد و نام این برخوردها در مورد انسان که مکلف به تکالیف دین است، امتحان و ابتلا می‌باشد. (زیرا با همین برخوردهاست که وضعیت باطنی انسان به مرحله ظهور رسیده و مراحل شقاوت و سعادت او ظاهر می‌گردد.)

انواع مختلف آزمایش الهی (۳۳۹)

از آن‌چه تاکنون بیان داشتیم معنای مَحَق و تمحیص نیز روشن می‌گردد، چه آن‌که اگر مؤمن مورد امتحان قرار گرفته و این امتحان به سبب تمیز فضایل او از ردایش گردد یا آن‌که اگر یک جامعه‌ای مورد امتحان واقع شده و به این وسیله مؤمنین از منافقین که از نظر روح مریض هستند ممتاز گردند و جدا شوند نام این امتحان تمحیص (به معنای تمییز) است.

و اگر کافر و منافقی که از نظر ظاهر دارای صفات حسنه‌ای نیز می‌باشد مورد امتحانات متوالی قرار گرفته و این امتحانات سبب بروز ظهور تدریجی خبث باطنی وی و زوال تدریجی فضایل ظاهریش گردد نام آن مَحَق (به معنای از بین بردن تدریجی محاسن) است و خدای متعال می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا... وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ!» (۱۴۰ و ۱۴۱ / آل عمران)

(۳۴۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و برای کفار مَحَق و عامل نابودی دیگری نیز می‌باشد و آن همان است که خدا خود خبر داده که عالم آفرینش به سوی صلاح بشر و خلوص دین برای خدا سیر می‌کند و با این ترتیب بدیهی است که کفر محکوم به نابودی و زوال است، خدا می‌فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى!» (۱۳۲/ طه) و «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.» (۱۰۵/ انبیاء) (۱)

ثروت و فرزند، دو عامل عمده آزمایش انسان

«أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَآهَ أَجْرٌ عَظِيمٌ!» (۱۵ / تغابن)

۱- المیزان ج ۷، ص ۶۱.

ثروت و فرزند، دو عامل عمده آزمایش انسان (۳۴۱)

کلمه «فِتْنَةٌ» به معنای گرفتاری‌هایی است که جنبه آزمایش دارد، و آزمایش بودن اموال و فرزندان به خاطر این است که این دو نعمت دنیوی از زینت‌های جذاب زندگی دنیاست، نفس آدمی به سوی آن دو آن‌چنان جذب می‌شود که از نظر اهمیت هم‌پایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسماً در سر دو راهی قرار می‌گیرد، و بلکه جانب آن دو را می‌چرباند، و از آخرت غافل می‌شود. هم‌چنان که در جای دیگر فرمود:

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.» (۴۶ / کهف)

تعبیر آیه مورد بحث کنایه از نهی است، می‌خواهد از غفلت از خدا به وسیله مال و اولاد نهی کند، و بفرماید با شیفتگی در برابر مال و اولاد جانب خدا را رها نکنید، با این که نزد او اجری عظیم است. (۱)

(۳۴۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

غرور و طغیان ناشی از مال و اولاد و اجرای سنت امتحان خدا

«أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ... إِنْ بَلَّوْنَاهُمْ كَمَا بَلَّوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ... كَذَلِكَ الْعَذَابُ!» (۱۴ تا ۳۳ / قلم)

خدای تعالی انسان را با مال و اولاد امتحان می‌کند، و انسان به وسیله همین مال و اولاد طغیان نموده و مغرور می‌شود، خود را بی‌نیاز از پروردگار احساس نموده، در نتیجه اصلاً پروردگار خویش را فراموش می‌کند، و اسباب ظاهری و قدرت خود را

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۲۶۴.

غرور و طغیان ناشی از مال و اولاد (۳۴۳)

شریک خدا می‌گیرد، و قهراً جرأت بر معصیت پیدا می‌کند، در حالی که غافل است از این که عذاب و وبال عملش دورادور او را گرفته، و این طور عذابش آماده شده، تا ناگهان بر سرش بتازد، و با هول‌انگیزترین و تلخ‌ترین وجه رخ بنماید، آن وقت از خواب غفلتش بیدار می‌شود، و به یاد نصیحت‌هایی می‌افتد که به او می‌کردند، و او گوش نمی‌داد، آن وقت نسبت به کوتاهی‌های خود اظهار ندامت می‌کند، از ظلم و طغیان خود شرم‌منده می‌شود، و از پروردگارش درخواست برگشتن نعمت می‌کند، تا این بار شکر او را به جای آورد، عینا همان طور که سرگذشت صاحبان باغ به آن انجامید، بنابراین قرآن می‌خواهد با نقل این داستان یک قاعده کلی برای همه انسان‌ها بیان کند.

تشبیهی که در آیه آمده دلالت دارد بر این که این تکذیب‌گران هم به طور قطع عذاب خواهند شد، و بلکه هم اکنون یعنی در ایام نزول آیات، عذاب در راه بوده، چیزی که

(۳۴۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

هست خود کفار از آن غافل بودند، و به زودی می‌فهمند، امروز سرگرم و حریص در جمع مال و زیاد کردن فرزندانند، و به یکدیگر به کثرت مال و اولاد خود فخر می‌فروشند، و همه اعتمادشان به مال و فرزندان و سایر اسباب ظاهری است، که فعلاً به کام آنان و طبق هواهایشان در جریان است، بدون این که در برابر این نعمت‌ها شکر پروردگارش را به جای آورده، راه حق را پیش گیرند، و پروردگارش را عبادت کنند، و هم‌چنین به این وضع خود ادامه می‌دهند، تا عذاب آخرتشان و یا عذاب دنیای‌شان به ناگهانی و بی‌خبر از ناحیه خدا برسد، هم‌چنان که در روز جنگ بدر رسید، و به چشم خود دیدند که همه آن اسباب‌های ظاهری بی‌خاصیت شد، و اموال و فرزندان کمترین سودی به حالشان نبخشید، و در آخرت هم اهل بهشت نظیر این وضع را می‌بینند، آن وقت کفار از کرده‌های خود پشیمان می‌شوند، و به سوی پروردگار خود

غرور و طغیان ناشی از مال و اولاد (۳۴۵)

متمایل می‌گردند، اما این رغبت و تمایل، عذاب خدا را بر نمی‌گرداند، و این پشیمانی نظیر پشیمانی اهل جنت یعنی صاحبان باغ است، که پشیمان شدند، و این تمایل به درد ایشان هم نخورد، عذاب خدا این چنین است، و عذاب آخرت سخت‌تر است اگر بنای فهمیدن داشته باشند. (۱)

آزمایش اعمال با عوامل وابستگی انسان

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۷ / کهف)

۱- المیزان ج ۳۹، ص ۶۰ و ۶۶.

(۳۴۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

زینت به معنای هر امر زیبایی است که وقتی منضم به چیزی شود جمالی به او می‌بخشد به طوری که رغبت هر کسی را به سوی آن جلب می‌کند. در این دو آیه بیان عجیبی در حقیقت زندگی بشر در زمین ایراد شده، و آن این است که نفوس انسانی - که در اصل جوهری است علوی و شریف - هرگز مایل نبود که به زمین دل ببندد، و در آنجا زندگی کند ولی عنایت خداوند تبارک و تعالی چنین تقدیر کرد که کمال او و سعادت جاودانه‌اش از راه اعتقاد حق و عمل حق تأمین گردد، به همین جهت تقدیر خود را از این راه به کار بست که او را در موقف اعتقاد و عمل نهاده و در محک تصفیه و تطهیرش قرار دهد، یعنی تا مدتی مقدر در زمینش اسکان داده، میان او و آنچه که در زمین هست علقه و جذبه‌ای برقرار کند، دلش به سوی مال و اولاد و جاه و مقام شیفته گردد، این معنا را از این جای آیه استفاده کردیم که می‌فرماید آنچه در زمین هست ما زینت زمینش قرار دادیم، و زینت بودن مادیات فرع بر این است که در دل بشر و در نظر او محبوب باشد، و دل او به آن بستگی و تعلق یافته و در نتیجه سکونت و آرامش یابد. آزمایش اعمال با عوامل وابستگی انسان (۳۴۷)

آن‌گاه وقتی آن مدت معین که خدا برای سکونتشان در زمین مقرر کرده به سر آمد، و یا بگو آن آزمایشی که خدا می‌خواست از فرد فرد آنان به عمل آورد تحقق یافت خداوند آن علاقه را از بین آنها و مادیات از بین برده و آن جمال و زینت و زیبایی که زمین داشت از آن می‌گیرد، و زمین به صورت خاکی خشک و بی‌گیاه می‌شود، آن نضارت و طراوت را از آن سلب می‌کند، ندای رحیل و کوس کوچ را برای اهلش می‌کوبد، از این آشیانه بیرون می‌روند در حالی که چون روز آمدنشان تنها و فرادا هستند. (۳۴۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

این سنت خدای تعالی در خلقت بشر و اسکانش در زمین و زینت دادن زمین و لذا اید مادی آن است تا بدین وسیله فرد فرد بشر را امتحان کند، سعادت‌مندان از دیگران متمایز شوند، و به همین منظور نسل‌ها را یکی پس از دیگری به وجود می‌آورد و متاع‌های زندگی که در زمین است در نظرشان جلوه می‌دهد آن‌گاه آنان را به اختیار خود وامی‌گذارد تا آزمایش تکمیل گردد، بعد از تمامیت آن ارتباط مزبور را که میان آنان و آن موجودات بود بریده از این عالم که جای عمل است به آن نشئه که دار جزاست منتقلشان می‌کند، هم‌چنان که فرمود: «اگر بینی که ستمکاران در گرداب‌های مرگند و فرشتگان دست‌های خویش گشوده که جان‌های خویش برآرید، امروز به گناه آن‌چه درباره خدا به ناحق می‌گفته‌اید و از آیه‌های وی گردن‌کشی می‌کرده‌اید مر شما را عذاب خفت می‌دهند، شما تک تک بی کس و بی‌چیز همان‌طور که نخستین بار خلقتان کردیم آزمایش اعمال با عوامل وابستگی انسان (۳۴۹)

پیش ما آمده‌اید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر گذاشته‌اید واسطه‌هایتان را که می‌پنداشتید در عبادت شما شریکند با شما نمی‌بینیم، روابط شما گسیخته و آنچه می‌پنداشتید نابود شده است.» (۹۳ و ۹۴ / انعام)

ناگفته پیداست که خدای سبحان از همه بشر ایمان نخواست تا ایمان نیاوردن عده‌ای به معنای شکست خوردنش باشد، و اصرارشان در کفر و ضلالت به معنای مغلوبیت بوده باشد، و از این جهت تو (ای پیامبر) ناراحت شوی، بلکه همین سرنوشت را خود او بر ایشان تنظیم نموده تا امتحان‌شان کند پس در هر حال خدا در آنچه خواسته غالب است. (۱)

۱- المیزان ج ۲۶، ص ۴۷.

(۳۵۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اجرای سنت امتحان از طریق اعطا و منع رزق

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ!» (۲۷ / شوری)

اگر خدای تعالی رزق همه بندگان خود را وسعت دهد، و همه سیر شوند، شروع می‌کنند به ظلم کردن در زمین، چون طبیعت مال این است که وقتی زیاد شد طغیان و استکبار می‌آورد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» - انسان بدون هیچ استثنایی وقتی اجرای سنت امتحان از طریق اعطا و منع رزق (۳۵۱)

بی‌نیاز شود طغیان می‌کند. (۶ و ۷ / علق) و به همین جهت خدای تعالی رزق را به اندازه نازل می‌کند، و به هر کس مقداری معین روزی می‌دهد، چون او به حال بندگان خود خبیر و بصیر است، و می‌داند که هر یک از بندگانش استحقاق چه مقدار از رزق دارد، و چه مقدار از غنا و فقر مفید به حال اوست، همان را به او می‌دهد.

جمله «وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ» بیان سنت الهیه در روزی دادن بر طبق حال مردم است. می‌فرماید: صلاح حال مردم در اندازه ارزاقشان دخالت دارد، و این با طغیانی که در بعضی ثروتمندان مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که روز به روز ثروتمندتر می‌شوند منافات ندارد، برای این که خدای تعالی غیر از سنت فوق سنت دیگری نیز دارد، که بر سنت قبلی حاکم است، و آن عبارت است از سنت آزمایش و امتحان.

در این باره فرموده: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ - جز این نیست که اموال و اولاد

(۳۵۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شما وسیله آزمایش شماست»، (۱۵ / تغابن) و هم‌چنین سنت سومی دارد، و آن سنت مکر و استدراج است، که در آن باره می‌فرماید: «سَنَسِئَلُكَ تَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأَمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ - به زودی ایشان را استدراج می‌کنیم، مال و اولاد و عمر طولانی می‌دهیم که کید من متین و محکم است.» (۴۴ و ۴۵ / قلم)

پس سنت اصلاح، یعنی اندازه‌گیری رزق، سنتی است ابتدایی، که با آن حال انسان‌ها اصلاح می‌شود، مگر آن که خداوند بخواهد انسانی را در بوته امتحان قرار دهد که در آن صورت دیگر به طور موقت از سنت قبلی اش چشم می‌پوشد: «وَلِيُتْلَىٰ مَا فِي صُورِكُمْ وَ لِيُمَخَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ - تا خدا آن چه در سینه‌ها پنهان دارید بیازماید، و آن چه در دل‌ها پنهان کرده‌اید آشکار سازد.» (۱۵۴/آل عمران)

و یا به خاطر کفران نعمت و تغییر آن سنت قبلی خود را که دادن رزق به مقتضای

اجرای سنت امتحان از طریق اعطا و منع رزق (۳۵۳)

صلاح حال او بود تغییر دهد، که در این صورت سنت دیگری به کار می‌برد، و آن این است که آن قدر رزقش را وسعت می‌دهد تا طغیان کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ - خدا سنت خود را درباره هیچ قومی تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آن قوم روش خود را تغییر دهد.» (۱۱ / رعد)

و همان طور که دادن مال و فرزندان و سایر نعمت‌های مادی و صوری رزق مقسوم است، و هر کسی از آن قسمتی دارد، هم‌چنین معارف حقه و شرایع آسمانی که منشأ همه آن‌ها وحی است، نیز رزق مقسوم است، آن نیز از ناحیه خدا نازل می‌شود و خداوند به وسیله آن نیز مردم را امتحان می‌کند، چون همه در عمل به آن معارف و به کار بستن آن‌ها یکسان نیستند، هم‌چنان که در به کار بستن نعمت‌های صوری یکسان نیستند. (۱)

(۳۵۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

امتحان الهی با اعطای نعمت و پندار غلط انسان از کاردانی و مهارت

«قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي!» (۷۸ / قصص)

(آیه فوق که بیان حال قارون است، با توجه به آیات زیر عمومیتی را نشان می‌دهد که پندار غلط داشتن از ثروتمند بودن و آن را حاصل کاردانی و مهارت خود دانستن مخصوص قارون نبوده) بلکه هر انسانی همین طور است، وقتی نعمتش زیاد شد طغیان می‌کند، و می‌پندارد که تنها سبب اقبال دنیا به وی خود او و کاردانی اوست، و آن آیات این‌هاست که می‌فرماید:

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۹۱.

امتحان الهی با اعطای نعمت و پندار غلط (۳۵۵)

«فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ... أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ...» - و چون بلایی به انسان برسد ما را می‌خواند، سپس همین که نعمتی ارزانی‌اش بداریم، می‌گوید این از کاردانی و مهارت خودم است، ولی چنین نیست، بلکه این امتحانی است، ولی بیشترشان نمی‌دانند، این سخن را نیاکان ایشان نیز می‌گفتند، ولی کاردانی و مهارتشان به کارشان نخورد، لاجرم کیفر اعمالشان به ایشان رسید، از مردم امروز هم آن کسانی که ظلم کردند، به زودی کیفر کرده‌هایشان به ایشان خواهد رسید، و ایشان نمی‌توانند خدای را عاجز کنند، مگر هنوز نفهمیده‌اند که این خداست که برای هر کس بخواهد رزق را گسترش می‌دهد، و از هر کس بخواهد تنگ می‌گیرد، در این تفاوت که در بهره‌های مردم از رزق است آیت‌هایی است برای کسانی که ایمان بیاورند.» (۴۹ و ۵۲ / زمر)

(۳۵۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَ أَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» - مگر در زمین سیر و تماشا نکرده‌اند، تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از ایشان بودند چگونه بود؟ آنان هم عده‌شان بیشتر از اینان بود، و هم نیرومندتر بودند، هم در زمین آثار بیشتری داشتند، ولی با همه این احوال آن‌چه می‌کردند به دردشان نخورد، و این بدان جهت بود که هر چه پیامبرانشان معجزه می‌آوردند ایشان خوشحال و دلگرم به زرنگی و کاردانی خود بودند، و معجزات پیامبران را به سخریه می‌گرفتند، و همین استهزایشان به صورت عذاب ایشان را بگرفت.» (۸۲ و ۸۳ / غافر) (۱)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۱۲۳.

امتحان الهی با اعطای نعمت و پندار غلط (۳۵۷)

نعمت‌ها و آزمایش اعمال فردی و مصایب و آزمایش اعمال جمعی

«... مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ!» (۲۱۷ / بقره)

در صورتی که خدا نعمت خود بر فرد یا جمعی ارزانی دارد اگر کسی که مورد انعام قرار گرفته صالح باشد آن نعمت در حق او هم نعمت است و هم امتحان، چنان که در آیه زیر می‌فرماید: «قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَتْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ،» (۴۰ / نحل) و «لَيْنُ

(۳۵۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شَكَرْتُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَيْنُ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.» (۷ / ابراهیم) از این دو آیه استفاده می‌شود که خود «شکر» یکی از اعمال صالح است که موجب فزونی نعمت می‌شود.

و اگر اهل فساد باشد آن نعمت، مکر و استدراج (فریب دادن) خواهد بود چنان که در آیه زیر می‌فرماید: «وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ،» (۳۰ / انفال) و «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أَمْلَىٰ لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ،» (۴۴ و ۴۵ / قلم) و «وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ.» (۱۷ / دخان)

و در صورتی که بلاها و مصیبت‌هایی که بر مردم نازل شود اگر اهل صلاح باشند آن گرفتاری‌ها وسیله آزمایش ایشان است که به

واسطه آن از ناپاکان ممتاز شوند، چنان که زر را در بوته زرگری می‌گدازند تا از آلودگی‌ها پاک گردد و به محک می‌زنند تا عیارش دانسته شود. چنان که در آیه زیر می‌فرماید: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ

نعمت‌ها و آزمایش اعمال فردی و مصایب (۳۵۹)

يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»، (۲ / عنکبوت) و «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَيَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ.» (۱۴۰ / آل عمران) و اگر اهل فساد باشند عقوبت و مکافات کردارهای ناشایسته‌شان است. (۱)

حکمت الهی در امتحان انسان مؤمن با فقر و صبر

«وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ!» (۷ / منافقون)

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۶۴.

(۳۶۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

او کسی است که تمامی خزینه‌های آسمان و زمین را مالک است، از آن هرچه را بخواهد و به هر کس که بخواهد انفاق می‌کند، پس اگر بخواهد می‌تواند مؤمنین فقیر را غنی کند، اما او همواره برای مؤمنین آن سرنوشتی را می‌خواهد که صالح باشد، مثلاً آنان را با فقر امتحان می‌کند و یا با صبر به عبادت خود وا می‌دارد، تا پاداشی کریمشان داده، و به سوی صراط مستقیم هدایتشان کند، ولی منافقان این را نمی‌فهمند. این است معنای «و لکن منافقین نمی‌فهمند»، یعنی وجه حکمت این را نمی‌دانند. (۱)

آزمایش انسان‌ها در شداید، فقدان‌ها، و مصایب

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۲۱۲.

آزمایش انسان‌ها در شداید، فقدان‌ها، و مصایب (۳۶۱)

«وَلَتَجْلِبُوهُنَّ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ!» (۱۵۵/بقره)

خدای تعالی در آیه مورد بحث به عموم شدایدی که ممکن است مسلمانان در راه مبارزه با باطل گرفتارش شوند، اشاره نموده، و آن عبارت است از خوف، گرسنگی، و نقص اموال و جان‌ها، و نقص فرزندان و کم شدن مردان و جوانان در جنگ. بعد از آن که در آیه قبل مؤمنان را امر فرمود تا از صبر و نماز کمک بگیرند، و نیز نهی فرمود از این که کشتگان راه خدا را مرده بخوانند و آنان را زنده معرفی کرد، اینک در این آیه علت آن امر، و آن نهی را بیان می‌کند، و توضیح می‌دهد که چرا ایشان را به آن خطاب‌ها مخاطب کرد.

(۳۶۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و آن علت این است که به زودی ایشان را به بوته آزمایشی می‌برد، که رسیدنشان به معالی برایشان فراهم نمی‌شود، و زندگی شرافتمندانه‌شان صافی نمی‌شود، و به دین حنیف نمی‌رسند، مگر به آن آزمایش، و آن عبارت است از جنگ و قتل، که یگانه راه پیروزی در آن این است که خود را در این دو قلعه محکم، یعنی صبر و نماز متحصن کنند، و از این دو نیرو مدد بگیرند، و علاوه بر آن دو نیرو، یک نیروی سوم هم داشته باشند، و آن طرز فکر صحیح است، که هیچ قومی دارای این فکر نشدند مگر آن که به هدفشان هرچه هم بلند بوده رسیده‌اند و نهایت درجه کمال خود را یافته‌اند و در جنگ نیروی خارق‌العاده‌ای یافته، و عرصه جنگ برایشان چون حجله عروس محبوب گشت، و آن طرز فکر این است: که ایمان داشته باشند به این که کشتگان ایشان مرده و نابود شده نیستند، و هر کوششی که با جان و مال خود می‌کنند، باطل و هدر نیست، اگر

آزمایش انسان‌ها در شداید، فقدان‌ها، و مصایب (۳۶۳)

دشمن را بکشند، خود را به زندگی‌ای رسانده‌اند که دیگر دشمن با ظلم و جور خود بر آنان حکومت نمی‌کند، و اگر خود کشته شوند، به زندگی واقعی رسیده‌اند و بار ظلم و جور بر آنان تحکم ندارد، پس در هر دو صورت موفق و پیروزند. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۵۹.

(۳۶۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

قانون آزمایش و دلیل جنگ‌ها

«وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَتْصَرَ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيُبَلِّوْا بَعْضَكُمْ بَعْضًا!» (۴ / محمد)

اگر خدا بخواهد از کفار انتقام می‌گیرد و هلاکشان می‌کند، شکنجه‌شان می‌دهد، بدون این که دستور به قتال به ایشان بدهد. «وَلَكِنْ لِيُبَلِّوْا بَعْضَكُمْ بَعْضًا»، می‌فرماید اگر خدا بخواهد از ایشان انتقام می‌گیرد، الا این که هنوز نخواستہ بگیرد، بلکه دستورتان داده که کارزار کنید، تا شما را به وسیله یکدیگر امتحان کند، مؤمنین را به وسیله کفار بیازماید، و به جنگ با آنان وادار سازد، تا معلوم شود چه کسی اطاعت می‌کند، و رنج جنگ را به خاطر امر خدا تحمل می‌کند، و چه کسی عصیان می‌ورزد، و کفار را هم به قانون آزمایش و دلیل جنگ‌ها (۳۶۵)

وسیله مؤمنین امتحان کند، تا معلوم شود اهل شقاوت کیست، و موفق به توبه و بازگشت از باطل به سوی حق کیست؟ (۱)

آزمایش در جنگ و تفکیک درجات مؤمنین

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَنَّكُمْ!» (۳۱ / احقاف)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۴۸.

(۳۶۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

کلمه «بلاء» و «ابتلاء» به معنای امتحان و آزمایش است، و آیه شریفه علت واجب کردن قتال بر مؤمنین را بیان می‌کند، و می‌فرماید: علتش این است که خدا می‌خواهد شما را بیازماید، تا معلومتان شود مجاهدین در راه خدا، و صابران بر مشقت تکالیف الهی، کیانند.

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَنَّكُمْ!» گویا مراد به اخبار اعمال باشد، از این جهت که از صاحب عمل سر می‌زند؟ و از او خبر می‌دهد، که چند مرده حلاج است، و اختبار اعمال آزمودن آنهاست، تا صالح آنها از طالحش متمایز شود، هم‌چنان که اختبار نفوس باعث می‌شود نفوس صالحه و خیر از دیگر نفوس متمایز شود. مراد از دانستن خدای تعالی این نیست که چیزی را نمی‌داند بداند، بلکه منظور بر ملا شدن باطن بندگان و به نظری دقیق‌تر علم فعلی خداست که ربطی به ذات او ندارد. (۱)

آزمایش در جنگ و تفکیک درجات مؤمنین (۳۶۷)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۷۴.

(۳۶۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

آزمایش افراد در تحولات اجتماعی و جنگ‌ها

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ؟» (۱۴۲ / آل عمران)

گمان داخل شدن در بهشت بدون امتحان، لازمه همان فکر فاسدی است که بعضی‌ها داشتند، چه آن که آنها فکر می‌کردند که چون بر دین حق بوده و حق غیر قابل مغلوبیت است آنها نیز که پیرو دین حق می‌باشند، همیشه با غلبه و پیروزی همراه بوده،

هیچ‌گاه دچار شکست و مغلوبیت نمی‌شوند، و بدیهی است که لازمه این فکر غلط فکر نادرست دیگری است و آن این است که هر کس که ایمان به پیغمبر آورده داخل حلقه اسلامی شود، همیشه در دنیا با غلبه بر دشمن و بردن غنیمت خوشبخت و در آخرت نیز با

آزمایش افراد در تحولات اجتماعی و جنگ‌ها (۳۶۹)

آمزش و داخل شدن در بهشت سعادتمند خواهد بود، و بدیهی است که با این کیفیت دیگر فرقی بین ایمان ظاهری و واقعی و درجه‌های متفاوت آن باقی نمی‌ماند و در این صورت ناچار باید ایمان مرد مجاهد، با ایمان مجاهد صابر یکسان بوده باشد، و هم‌چنین بین کسی که آرزوی انجام عمل نیکی را نموده و در موقع خود نیز آن را انجام داده است با کسی که این آرزو را داشته ولی در مقام عمل از انجام آن خودداری نموده فرقی نباشد.

معنای آیه این است که آیا گمان می‌کنید که دولت و عظمت در هر صورت برای شما تثبیت شده است و هیچ‌گاه دچار ابتلائات نمی‌شوید و چنین فکر می‌کنید که بدون این که مستحق از غیر مستحق تشخیص داده شود داخل بهشت می‌شوید و فرقی بین کسانی که دارای درجه بلندی از ایمان می‌باشند با غیر آن‌ها نمی‌باشد؟ (۱)

(۳۷۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

۱- المیزان ج ۷، ص ۵۰.

آزمایش افراد در تحولات اجتماعی و جنگ‌ها (۳۷۱)

ظهور حوادث و جنگ‌ها آزمایشی برای ظهور ایمان باطنی مردم

«وَلِيْمَحْصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ!» (۱۴۱ / آل عمران)

تمحیص عبارت از پاکیزه نمودن یک شیء است از آلودگی‌های خارجی. و محق به معنای نابود کردن تدریجی یک شیء است. و تمحیص که در آیه شریفه ذکر شده از مصالح و حکمت‌های گردش ایام است که در سابق ذکر شد و جمله «لِيُعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» نیز گرچه از مصالح و حکمت‌های آن می‌باشد ولی در عین حال این دو مصلحت بایکدیگر فرق دارند، چه آن که تمیز مؤمن از غیر مؤمن که یکی از مصالح گردش ایام و مفاد جمله «وَلِيُعْلَمَ اللَّهُ» می‌باشد خود موضوعی است مستقل و پاک شدن ایمان آن‌ها (۳۷۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

بعد از این جدا شدن از آلودگی‌های کفر و نفاق و فسق موضوعی دیگر و لذا خداوند این پاک شدن را در مقابل جمله «وَلِيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ» قرار داده، بنابراین خداوند آلودگی‌های کفر و امثال آن را ذره ذره از دل مؤمنین برطرف می‌نماید تا این که جز ایمان در دل آن‌ها باقی نماند خالص از برای خدا گردند و هم‌چنین اجزای کفر و شرک و کید را کم کم از دل کافر محو می‌نماید تا این که سرانجام هیچ باقی نماند.

و این بود پاره‌ای از مصالح و حکمت‌های گردش ایام در بین مردم و عدم استمرار آن در یک جمعیت خاص، و تمام امور در دست خداست و هرچه بخواهد انجام می‌دهد و بدیهی است که جز بر طبق مصالح عالی و آنچه که نفع آن بیشتر است عملی انجام نمی‌دهد.

از مطالبی که تاکنون ذکر کردیم یعنی گردش ایام در بین مردم که به منظور امتحان

ظهور حوادث و جنگ‌ها آزمایشی برای ظهور ایمان (۳۷۳)

و تمیز داده شدن مؤمن از کافر و پاک شدن مؤمنین از آلودگی‌ها و نابود شدن کفر است و هم‌چنین از نبودن زمام امور در دست پیغمبر، چنین استفاده می‌شود که مؤمنین در آن روز دارای این فکر بودند و چنین می‌پنداشتند که بودن بر دین حق تمام عامل غلبه

و پیروزی آن‌ها در جنگ‌هاست و آنچه که بیشتر این فکر را در آن‌ها راسخ کرده بود جریان جنگ بدر و غلبه عجیب آن‌ها بر دشمن به واسطه نزول ملائکه بود، و بدیهی است که این فکر فکری فاسدی است که به موجب آن نظام امتحان باطل می‌شود و هرگز مؤمن از کافر بازشناخته نشده پاک و خالص نیز نمی‌گردد و نیز در صورتی که تنها، بودن بر دین حق سبب هر غلبه و پیروزی باشد دیگر مصلحتی در امر و نهی و ثواب و عقاب باقی نمی‌ماند و این فکر سرانجام اساس دین را منهدم و ویران خواهد نمود و دین اسلام که دین فطرت است امور را مبتنی بر خرق عادت و اعجاز نمی‌داند تا این که صرف بودن بر دین حق روی مبنای خرق عادت و اعجاز باعث پیروزی شود بلکه دین فطری اسلامی هرگونه غلبه و پیروزی را مبتنی بر علل و اسباب عادی می‌داند تا این که مؤمنین بر طبق اوامر و نواهی‌ای که در امور جنگی وارد شده عمل نمایند و با امید به پاداش و ترس از عقاب الهی از خود ضعف و سستی نشان ندهند تا این که در جنگ‌ها پیروز شوند.

(۳۷۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و برای تخطئه کردن همین فکر فاسد است که خداوند بعد از بیان گردش ایام و امتحان و ابتلاء که از مصالح آن می‌باشد شروع در ملامت و سرزنش کسانی که دارای این فکر غلط بوده‌اند کرده و حقیقت حال را برای آن‌ها شرح می‌دهد و می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ...؟» (۱۴۲ / آل عمران) (۱)

۱- المیزان ج ۷، ص ۴۸.

ظهور حوادث و جنگ‌ها آزمایشی برای ظهور ایمان (۳۷۵)

سنت آزمایش الهی و قضای الهی در جنگ و مرگ

«قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ.» (۴۳۴ / آل عمران)

کشته شدن کسانی که از شما (مسلمین) در معرکه قتال کشته شدند دلیل بر این نیست که شما بر حق نمی‌باشید، و نیز به طوری که شما پنداشته‌اید دلیل این هم نیست که امر غلبه و پیروزی برای شما نمی‌باشد، بلکه قضای الهی که گریزی از آن نیست بر (۳۷۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

این جاری شده که این کشته شدگان، در این مکان از مرکب حیات ساقط گشته و کشته گردند و اگر هم شماها خود برای جنگ بیرون نمی‌آمدید باز آنان که سرنوشتشان به حکم قضای الهی کشته شدن بود به پای خود به قتلگاه خویش می‌آمدند، بنابراین گریزی از مرگ - که حتی ساعتی هم جلو و عقب نمی‌افتد - نیست.

دوم این که سنت قطعی الهی بر عموم و همگانی بودن ناموس ابتلا و امتحان است و ناچار این ناموس در زندگی شما و آنان واقع شدنی بود، و روی این اصل بیرون آمدن شما و انجام گرفتن این جنگ خواه و ناخواه شدنی و از امور غیرقابل اجتناب بوده است، بنابراین چاره‌ای نبود جز این که شما بیرون آید و این جنگ انجام گیرد، تا این که کشته شدگان به آنچه را که باید برسند رسیده و به درجات خویش نایل گردند و شما نیز به آنچه که باید برسید رسیده و پس از امتحان و روشن (۳۷۷) سنت آزمایش الهی و قضای الهی در جنگ و مرگ

شدن و ضعفتان از نظر طرز تفکر و نیروی ایمان و یا شرک یکی از دو طرف سعادت یا شقاوت برایتان تثبیت گردد. (۱)

آزمایش صاحبان یقین با صبر، جهت اعطای امامت

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (۱۲۴ / بقره)

خدای تعالی برای موهبت امامت سببی معرفی کرده، و آن عبارت است از صبر و

۱- المیزان ج ۷، ص ۸۶.

(۳۷۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

یقین، و فرموده: «... لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوَقِّنُونَ»، (۲۴ / سجده) که به حکم این جمله، ملاک در رسیدن به مقام امامت صبر در راه خداست، و فراموش نشود که در این آیه، صبر مطلق آمده و در نتیجه می‌رساند که شایستگان مقام امامت در برابر تمامی صحنه‌هایی که برای آزمایششان پیش می‌آید، تا مقام عبودیت و پایه بندگی‌شان روشن شود، صبر می‌کنند، در حالی که قبل از آن پیشامدها دارای یقین هم هستند. (۱)

وسایل آزمایش انسان‌ها

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۰۲.

وسایل آزمایش انسان‌ها (۳۷۹)

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ؟» (۱۴۲ / آل عمران)

به طوری که از آیات شریفه زیر ملاحظه می‌شود، امتحان و بلا را، قرآن کریم، به جمیع اموری که یک نحو ارتباطی با انسان دارند عمومیت داده است. گاهی آن امور از اجزای وجودی خود انسان بوده و خداوند انسان را با آن‌ها امتحان می‌کند، مانند: گوش، چشم، و حتی اصل حیات.

و گاهی از امور خارجی است که با انسان مرتبط می‌باشند، مانند: فرزند، زن، عشیره، دوست، مال، مقام، و بالاخره هر چیزی که به یک نحو مورد استفاده انسان قرار می‌گیرد.

(۳۸۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و هم‌چنین نقطه‌های مقابل این امور نیز مانند مرگ یا مصایب دیگری که انسان با آن‌ها روبه‌رو می‌شود اسباب و عوامل امتحان بشر می‌باشند.

خلاصه آن که آیات شریفه هر جزئی از اجزای عالم و هر حالتی از حالات آن را که با انسان مرتبط می‌باشد از وسایل و عواملی که خداوند بشر را به آن امتحان می‌کند معرفی کرده است. و علاوه عموم دیگری هم از آیات گذشته استفاده می‌شود و آن این است که تمام افراد بشر از مؤمن و کافر، نیکوکار یا بدکار، پیغمبر و یا مقام‌های پایین‌تر، همه و همه مورد امتحان و ابتلا قرار گرفته و هیچ کس از این ناموس الهی استثنا نمی‌گردد.

آیات به شرح زیر است:

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَيْهِ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا

وسایل آزمایش انسان‌ها (۳۸۱)

إِذَا مَا ابْتَلَيْهِ فَفَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ!» (۱۵ و ۱۶ / فجر)

«أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ!» (۲۸ / انفال)

«وَ لَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ.» (۴ / محمد)

«كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ!» (۱۶۳ / اعراف)

«وَ لِيَبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلََاءٌ حَسَنًا!» (۱۷ / انفال)

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ!»

(۲ و ۳ / فجر)

«وَ إِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» (۱۲۴ / بقره)

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ!» (۱۰۶ / صافات)

«وَ فَتَنَّاكَ فَتُونَا!» (۴۰ / طه) (۱)

(۳۸۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

وجود شیطان عامل آزمایش انسان

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (۳۹ / حجر)

اصولاً نظام سعادت و شقاوت و ثواب و عقاب بشر، مبتنی بر اساس امتحان و ابتلاء است تا انسان‌ها همواره در میان خیر و شر و سعادت و شقاوت قرار داشته، به اختیار خود و با در نظر گرفتن نتیجه بر طبق هر کدام که خواستند عمل کنند.

۱- المیزان ج ۷، ص ۶۰.

وجود شیطان عامل آزمایش انسان (۳۸۳)

و بر این اساس اگر در این میان کسی که چون ملائکه و یا خدا بشر را به سوی خیرش دعوت نکند و کسی نباشد که او را به سوی شر تشویق بنماید، دیگر امتحانی نخواهد بود، و حال آن که گفتیم امتحان در کار است، لذا می‌بینیم که خدای تعالی در امثال آیه «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا» (۲۶۸ / بقره) به این دو سنخ دعوت تصریح نموده است. آری اگر خدای تعالی ابلیس را علیه بشر تأیید نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده است خود بشر را هم به وسیله ملائکه که تا دنیا باقی است باقی‌اند، تأیید فرموده است. لذا می‌بینیم در پاسخ ابلیس فرموده: «أَنْتَكَ مُنْظَرٌ» (۱۵ / اعراف) بلکه فرمود: «أَنْتَكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» پس معلوم می‌شود غیر ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده‌اند.

اگر ابلیس را تأیید کرد تا بتواند باطل و کفر و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان

(۳۸۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

را هم با هدایت به سوی حق تأیید نمود و ایمان را در قلب زینت داد، و محبوب ساخت، و فطرت توحیدش ارزانی داشت، و به فجور و تقوی ملهمش نمود و نوری پیش پایش نهاد تا اگر ایمان آورد با آن نور در میان مردم آمد و شد کند، و هم‌چنین تأییدات دیگر... «قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ» (۳۵ / یونس) و «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» - و لکن خدا ایمان را محبوب دل شما کرده و آن را در دل‌هایتان زینت داده است،» (۷ / حجر) و «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا - روى دل متوجه دین حنیف کن که فطرت خداست، آن فطرتی که خلق را بر آن فطرت آفریده است،» (۳۰ / روم) و «نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا وَ فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَهَا - به نفس و خلقت آن سوگند که فجور و تقوایش را ملهمش کرد،» (۷ و ۸ / شمس) و «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ،» (۱۲۲ / انعام) و «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي

وجود شیطان عامل آزمایش انسان (۳۸۵)

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (۵۱ / غافر)

بنابراین آدمی زاده آفریده‌ای است که خودش به خودی خود عاری از هر اقتضایی است، نه اقتضای سعادت دارد و نه شقاوت، و در بدو خلقتش نسبت به هر دو یک نسبت دارد، هم می‌تواند راه خیر و اطاعت را که راه ملائکه است که جز اطاعت از آن ساخته نیست اختیار کند، و هم راه شر و فساد، و گناه را که راه ابلیس و لشکریان او است و جز مخالفت و معصیت چیزی ندارد، بشر به هر راه که در زندگی‌اش میل کند به همان راه می‌افتد و اهل آن راه کمکش نموده و آن‌چه را که دارند در نظر وی جلوه می‌دهند و او

را به سرمنزلی که راهشان به آن منتهی می‌گردد هدایت می‌کنند، حال آن سرمنزل یا بهشت است و یا دوزخ، یا شقاوت است و یا سعادت.

پس از آن‌چه گذشت این معنا روشن گردید که مهلت دادن ابلیس تا روز وقت

(۳۸۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

معلوم از باب تقدیم مرجوح بر راجح و یا ابطال قانون علیت نیست، بلکه در باب آسان ساختن امر امتحان است، لذا می‌بینیم دو طرفی است و در مقابل ابلیس ملائکه را هم مهلت داده است. (۱)

نظام آزمایش الهی و القائنات شیطانی

«لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةُ قُلُوبَهُمْ.» (۵۳ / حج)

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۲۳۹.

نظام آزمایش الهی و القائنات شیطانی (۳۸۷)

مرض قلب عبارت است از این که استقامت حالتش در تعقل از بین رفته باشد، به این که آن‌چه را باید به آن معتقد شود نشود و در عقاید حقه که هیچ شکی در آن‌ها نیست شک کند، و قساوت قلب به معنای صلابت و غلظت و خشونت آن است، که از سنگ قاسی، یعنی سنگ سخت گرفته شده، و صلابت قلب عبارت از این است که عواطف رقیقه آن، که قلب را در ادراک معانی حقه یاری می‌دهد، از قبیل خشوع، رحمت، تواضع، و محبت در آن مرده باشد، پس قلب مریض آن قلبی است که خیلی زود حق را تصور می‌کند، ولی خیلی دیر به آن معتقد می‌شود، و قلب قسی و سخت آن قلبی است که هم دیر آن را تصور می‌کند و هم دیر به آن معتقد می‌گردد، و به عکس، قلب مریض و قسی و سواس‌های شیطانی را خیلی زود می‌پذیرد.

و اما القائنات شیطانی، که زمینه را علیه حق، و اهل حق تباه و خراب می‌کند،

(۳۸۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و در نتیجه زحمات انبیاء و رسل را باطل نموده و نمی‌گذارد اثر خود را ببخشد و هر چند مستند به خود شیطان است، و لکن در عین حال مانند سایر آثار چون در ملک خدا قرار دارد، بدون اذن او اثر نمی‌کند، هم‌چنان که هیچ مؤثری اثر نمی‌کند، و هیچ فاعلی بدون اذن او عملی انجام نمی‌دهد، مگر آن که به همان مقدار دخالت اذن مستند به او شود، و آن مقدار که مستند به او می‌شود دارای مصلحت، و هدف شایسته است.

و به همین جهت خدای سبحان در آیه مورد بحث می‌فرماید: این القائنات شیطانی خود مصلحتی دارد، و آن این است که مردم عموماً به وسیله آن آزمایش می‌شوند، و آزمایش خود از نوامیس عمومی الهی است، که در عالم انسانی جریان دارد، چون رسیدن افراد سعید به سعادت، و اشقیاء به شقاوت، محتاج به این ناموس است، باید آن دو دسته امتحان شوند، دسته سوم هم که منافقینی بیمار دلند، به طور خصوص در آن

نظام آزمایش الهی و القائنات شیطانی (۳۸۹)

بوته قرار گیرند، چون رسیدن اشقیاء به کمال شقاوت خود، از تربیت الهیه‌ای است که در نظام خلقت مورد نظر است، هم‌چنان که خودش فرمود: «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا - ما هم این دسته را و هم آن دسته را کمک می‌کنیم و این یاری دادن به هر دو دسته از عطای پروردگار تو است، و عطای پروردگار تو را هیچ مانعی و جلوگیری نیست.» (۲۰ / اسری)

این است معنای این که فرمود: تا آن‌چه را که شیطان القامی کند مایه آزمایش بیمار دلان و سنگدلان قرار دهد... شیطان هم در شیطنتش

مسخر خدای سبحان است، و او را در کار آزمایش بندگان، و فتنه‌اهل شک، و جحود، و دارندگان غرور، آلت دست قرار می‌دهد. (۱)

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۲۷۶.

(۳۹۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

(۳۹۱)

فصل چهارم: سنت استدراج، سنت املاء، و سنت مکر الهی

معنای استدراج از نظر دین

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ!» (اعراف / ۱۸۲)

«اشیتدراج» در لغت به معنای این است که کسی در صدد برآید پله پله و به تدریج از مکانی و یا امری بالا رود و یا پایین آید و یا نسبت به آن نزدیک شود،

(۳۹۲)

و لکن در این آیه قرینه مقام دلالت دارد بر این که مراد نزدیک شدن به هلاکت است یا در دنیا و یا در آخرت. و این که استدراج را مقید کرد به راهی که خود آنان نفهمند، برای این بود که بفهماند این نزدیک کردن آشکارا نیست، بلکه در همان سرگرمی به تمتع از مظاهر زندگی مادی مخفی است، و در نتیجه ایشان با زیاده‌روی در معصیت پیوسته به سوی هلاکت نزدیک می‌شوند، پس می‌توان گفت استدراج تجدیدنعمتی بعد از نعمت دیگری است تا بدین وسیله التذاذ به آن نعمت‌ها ایشان را از توجه به وبال کارهایشان غافل بسازد، هم‌چنان که در آیه: «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا،» (اعراف/۹۵) و «لَا يَعْزُتُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ،» (۱۹۶ و ۱۹۷ / آل عمران) گذشت. (۱)

معنای استدراج از نظر دین (۳۹۳)

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۲۵۶.

(۳۹۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

معنای املاء از نظر دین

«وَأْمَلَىٰ لَهُمْ إِنْ كَيْدَىٰ مَتِينٌ!» (اعراف / ۱۸۳)

کلمه «املاء» به معنای مهلت دادن است تا مدت معین، و به همین جهت آیه شریفه در معنی نظیر آیه: «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّبَ بَيْنَهُمْ،» (شوری / ۱۴) است و کلمه‌ای که در این آیه است همان است که در هنگام هبوط آدم به وی فرموده و گفت: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ - و برای شماست در زمین قرارگاه و زندگی تا مدتی معین،» (۳۶ / بقره) و قضای الهی هم همین است، و قضا مختص به خدای تعالی است و در آن کسی با او شریک نیست، به خلاف استدراج که به معنای رساندن نعمت

معنای املاء از نظر دین (۳۹۵)

بعد از نعمت است، و این نعمت‌های الهی به وسایطی از ملائکه و امر به انسان می‌رسد. (۱)

معنای مکر الهی

«أَفَامِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ!» (اعراف / ۹۹)

کلمه «مکر» به معنای این است که شخصی دیگری را غافلگیر کرده و به او آسیبی برساند، این عمل از خدای تعالی وقتی صحیح است که به عنوان مجازات صورت بگیرد، انسان معصیتی کند که مستحق عذاب شود، و خداوند او را از آن جایی که خودش نفهمد معذب نماید، و یا سرنوشتی برای او تنظیم کند که او خودش به پای خود و غافل از

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۲۵۷.

(۳۹۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سرنوشت خود به سوی عذاب برود، و اما مکر ابتدایی و بدون این که بنده معصیتی کرده باشد، البته صدورش از خداوند ممتنع است.

نکته بسیار لطیفی در این سه آیه یعنی آیه «أَفَامِنَ أَهْلُ الْقُرْيَا»، (اعراف / ۹۷) و آیه «أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرْيَا»، (اعراف / ۹۸) و آیه «أَفَامِنُوا مَكْرَ اللَّهِ»، (اعراف / ۹۹) به کار رفته و آن این است که در دو آیه اول فاعل «أَمِنَ» را اسم ظاهر - أَهْلُ الْقُرْيَا - آورد، با این که ممکن بود در آیه دومی ضمیر آورده و بفرماید: «أَوْ أَمِنُوا» لکن این کار را نکرد تا ضمیر در آیه سومی که فاعل فعل است به هر دو آیه برگشته و در نتیجه جمعیت هلاک شده در خواب غیر جمعیتی به حساب آید که در حالت غفلت و لعب دستخوش عذاب شدند.

و اما این که فرمود: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» جهتش را در آیه اول بیان کرد، و آن این بود که فرمود: ایمن بودن از مکر خدا در حقیقت خود مکاری است از

معنای مکر الهی (۳۹۷)

خدای تعالی که دنبالش عذاب است، پس صحیح است گفته شود: مردم ایمن از مکر خدا زیانکارانند، زیرا همان ایمنی‌شان هم مکر خداست. (۱)

سنت امتحان از طریق اعطای رزق و مجازات از طریق سنت استدراج و املاء

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ!» (شوری / ۳۰)

اگر جوامع بشر عقاید و اعمال خود را بر طبق آنچه که فطرت اقتضا دارد

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۲۱.

(۳۹۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

وفق دهد، خیرات به سویس سرازیر و درهای برکات به رویش باز می‌شود، و اگر در این دو مرحله به سوی فساد بگرایند، زمین و آسمان هم تباه می‌شود، و زندگی‌شان را تباه می‌کند.

این آن حقیقتی است که سنت الهی اقتضا آن را دارد، مگر آن که باز هم پای سنت دیگر به میان آید، همان سنت که گفتیم حاکم بر سنت رزق است، یعنی سنت امتحان و استدراج و املاء- که در این صورت وضع صورتی دیگر به خود می‌گیرد، (و به جای چشانیدن نمونه‌ای از آثار سوء اعمالشان، نعمت را به سویشان سرازیر می‌کند، تا به طور کلی با فساد خو بگیرند، و سراسر جهان برای نابودیشان یک جهت شده، عوامل و اسبابش برای منقرض ساختن آن بسیج شوند)، هم چنان که فرمود:

«ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ»

سنت امتحان از طریق اعطای رزق و مجازات (۳۹۹)

فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ بَعْثَةً وَهُمْ لَا-يَشْعُرُونَ- در آن هنگام بود که سنت خود را عوض کردیم، و به جای عقوبت نعمت همی دادیم تا طغیان

کردند و یا آثار سوء گناهان سابق خود را به وسیله نعمت‌ها از بین بردند و خرابی‌ها را آباد کردند، و لیکن به جای این که به راه خداوند هدایت شوند گفتند: نیش و نوش جهان امری است طبیعی، پدران ما نیز را هر دو داشتند، پس ناگهان ایشان را گرفتیم در حالی که از مجاری امور آگهی نداشتند.» (۹۵ / اعراف) (۱)

روش استدراج و املائی الهی

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۹۷.

(۴۰۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ!» (۴۴ و ۴۵ / قلم)

کلمه «استدراج» به این معنی است که درجه کسی را به تدریج پایین بیاورند تا جایی که شقاوت و بدبختی‌اش به نهایت برسد، و در ورطه هلاکت بیفتد، خدای تعالی وقتی بخواهد با کسی چنین معامله‌ای بکند، نعمت پشت سر نعمت به او می‌دهد، هر نعمتی که می‌دهد به همان مقدار سرگرم و از سعادت خود غافل می‌شود، و در شکر آن کوتاهی نموده، خرده خرده خدای صاحب نعمت را فراموش می‌کند، و از یاد او دور می‌شود.

پس استدراج، دادن نعمت دنبال نعمت است، به متعم تا درجه به درجه پایین آید، و به ورطه هلاکت نزدیک شود، و قید «مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» برای این است که این هلاکت از راه نعمت فراهم می‌شود، که کفار آنرا خیر و سعادت می‌پندارند، نه شقاوت و شر.

روش استدراج و املائی الهی (۴۰۱)

«وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ!»

معنی آیه این است که: من به کفار مهلت می‌دهم تا در نعمت ما با گناه بغلطنند، و هر جور دلشان خواست گناه کنند، که کید من قوی است.

و اگر در این آیه سیاق را از (ما) که عظمت را می‌رساند، و می‌فهماند به هر نعمتی ملکی موکل است به (مِنْ) برگردانیده، در آیه قبلی فرمود: ما چنین و چنان می‌کنیم، و در این آیه می‌فرماید: من چنین و چنان می‌کنم، برای این است که املا و مهلت دادن همان تأخیر اجل است، و در قرآن کریم هر جا سخن از اجل به میان آمده، به غیر خدای سبحان نسبتش نداده، مثلاً فرموده: «ثُمَّ قَضِيًّا أَجَلًا

وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ - پس اجلی مقدر کرد و اجل نزد او نامبردار و معین شده است.» (۲ / انعام) (۱)

۱- المیزان ج ۳۹، ص ۸۵.

(۴۰۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اجرای سنت الهی املاء و استدراج از طریق افزایش مال و اولاد

«أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ!» (۵۵ / مؤمنون)

معنای آیه این است که آیا اینان گمان می‌کنند که اگر در مدتی و مهلتی مال و فرزندان به ایشان دادیم، از این جهت بوده که زیاد دوستشان داشته‌ایم و یا نزد ما احترام داشتند؟ و خواسته‌ایم خیرشان را زودتر به ایشان برسانیم؟

اجرای سنت الهی املاء و استدراج (۴۰۳)

نه، بلکه نمی‌فهمند، یعنی مطلب برعکس است، ولی آنان حقیقت امر را درک نمی‌کنند، چه حقیقت امر این است که ما ایشان را املاء و استدراج کرده‌ایم، یعنی اگر از مال و فرزند بیشتر به ایشان می‌دهیم، می‌خواهیم در طغیان بیشتری فرو روند، و این همان مضمونی است که خدای تعالی می‌فرماید: «سَنَسِدْ دَرَجَهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» - به زودی استدراجشان

می‌کنیم، از راهی که نفهمند، و مهلتشان می‌دهیم، که کید من متین است.» (۴۴ و ۴۵ / قلم)

این کفار که پنداشته‌اند مال و اولاد خیر ایشان است، خیراتی است که ما زودتر به ایشان رسانده‌ایم، به خطا رفته‌اند، و مال و اولاد خیرات نیست، بلکه استدراج و املاء است، خیراتی که در آن سرعت می‌شود آن است که مؤمنین به خدا و رسول و روز جزا دارند، و آن اعمال صالح ایشان است. (۱)

(۴۰۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سنت استدراج و مکر الهی در جوامع مغرور و گمراه

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ.» (۴۲ / انعام)

در این آیه و آیات بعدی‌اش خدای سبحان برای پیغمبر گرامی‌اش رفتار خود را با اممی که قبل از وی می‌زیسته‌اند ذکر می‌کند و بیان می‌فرماید که آن امم بعد از دیدن معجزات چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دادند، و حاصل مضمون آن این است که

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۵۷.

سنت استدراج و مکر الهی در جوامع مغرور و گمراه (۴۰۵)

خدای تعالی انبیایی در آن امم مبعوث نمود، و هر کدام از آنان امت خود را به توحید خدای سبحان و تضرع در درگاه او و به توبه خالص متذکر می‌ساختند، و خدا امت‌های نامبرده را تا آن جا که پای جبر در کار نیاید و مجبور به تضرع و التماس مسکنت نشوند به انواع شدت‌ها و محنت‌ها امتحان می‌نمود، و به اقسام باسء و ضراء مبتلا می‌کرد، باشد که به حسن اختیار به درگاه خدا سر فرود آورده و دل‌هایشان نرم شده و از خوردن فریب جلوه‌های شیطانی و از رکون به اسباب ظاهری اعراض نمایند، ولی زحمات انبیاء به جایی نرسید، و امت‌ها در برابر پروردگار سر فرود نیاوردند، بلکه اشتغال به مال دنیا دل‌هایشان را سنگین نمود، و شیطان هم عمل زشتشان را در نظرشان جلوه داده، یاد خدای را از دل‌هایشان ببرد.

وقتی کارشان به این جا رسید خدای تعالی هم درهای همه نعمت‌ها را به رویشان

(۴۰۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

گشوده و چنان به انواع نعمت‌ها متنعمشان کرد که از شدت خوشحالی به آن چه که از نعمت‌ها در اختیار داشتند غره شده و خود را از احتیاج به پروردگار متعال بی‌نیاز و مستقل دانستند، آن وقت بود که به طور ناگهانی و از جایی که احتمالش را نمی‌دادند عذاب را بر آنان نازل کرد، یک وقت به خود آمدند که دیگر کار از کار گذشته، و امیدی به نجات برایشان نمانده بود و به چشم خود دیدند که چگونه از جمیع وسایل زندگی ساقط می‌شوند: «فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!» (۴۵/ انعام) (۱)

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۱۴۰.

سنت استدراج و مکر الهی در جوامع مغرور و گمراه (۴۰۷)

دخالت مکر الهی در نتیجه اعمال

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ؟» (۱۴۱ / آل عمران)

کسی که دعوت الهی را اجابت نکرده و خود را مستوجب شقاوت بنماید، در صورتی که بر این حال باقی بماند عذاب را برای خود تثبیت کرده است و هر چه در این راه پیش برود، و روبروی با حوادثی که مورد امر و نهی الهی است بشود، و در نتیجه قوا و استعدادش به فعلیت نزدیک گردد، بر شقاوتش افزوده می‌شود گرچه خود به این امور راضی بود و از آن چه که عمل می‌کند خوشحال باشد، و این نیست مگر از مکر الهی، چه آن که، آن چه را که بندگان یاغی و متمرذ از عوامل سعادت خود می‌دانند، خداوند

(۴۰۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

آن‌ها را از عوامل شقاوت آن‌ها می‌گرداند، و کوشش آن‌ها را در به دست آوردن سعادت تباه می‌سازد، خدامی فرماید: «وَمَكْرُوا وَمَكْرَاللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ!» (۵۴ / آل عمران) و «سَنَشِدُّهُمُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأَمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ!» (۴۴ و ۴۵ / قلم)

پس چیزی که آدم مغرور و جاهل را خوشحال می‌کند این است که گمان می‌کند با مخالفت و تمرد او امر الهی بر خدا پیشی گرفته و سعادت را به دست آورده است، در صورتی که همین مخالفت و تمردی را که او عامل سعادت خود می‌داند، اسباب بدبختی و هلاکتی است که خدا در صورت عصیان برای او خواسته است: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (۴ / عنکبوت) و از عجیب‌ترین آیات این باب این آیه است که خدا می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا» (۴۲ / رعد) بنابراین جمیع این مکرها و مخالفت‌ها و ظلم‌ها و تعدیاتی که از مردم نسبت به دخالت مکر الهی در نتیجه اعمال (۴۰۹)

وظایف دینی انجام می‌گیرد، و هم‌چنین برخورد آن‌ها با حوادثی که باطن آن‌ها را بروز می‌دهد، مکر و املاء و خدعه‌ای است الهی، چه آن که از حقوق بندگان بر خدا این است که آن‌ها را به عاقبت امور و سرانجام افعال خود برساند، و خداوند هم آن‌ها را به عاقبت اعمالشان می‌رساند، و خداوند در کار خود پیروز است.

همین مکر و املاء و استدراج وقتی که به شیطان نسبت داده می‌شود از اقسام کفر و معاصی می‌گردد، و کشیدن به طرف آن‌ها دعوت، وسوسه، وحی، نزوع اضلال است و حوادثی که آدمی را به طرف آن‌ها می‌خواند زینت شیطان و وسایل و ریسمان شبکه‌های اوست که بدان بندگان را به دام می‌افکند، چه آن که شیطان با این وسایل، بندگان الهی را اغواء نموده و با وسایلی که در دست دارد آن‌ها را گمراه می‌نماید. و اما مرد مؤمنی که ایمان در قلبش رسوخ کرده و در موقع برخورد با حوادث جز از اوامر (۴۱۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

الهی پیروی ننموده عبادت و اطاعت او را می‌نماید، از کسانی است که مفهوم توفیق و ولایت الهیه و هدایت به معنای اخص یک نحو انطباقی بر وضع خاص او پیدا می‌کند و خدا می‌فرماید: «وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ» (۱۳ / آل عمران) و «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (۶۸ / آل عمران) و «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۲۵۷ / بقره) و «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» (۹ / یونس) و «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ؟» (۱۲۲ / انعام)

و نام توفیق و ولایت و هدایت در جایی است که این امور به ذات مقدس الهی نسبت داده شود و اما در صورتی که به ملائکه استناد داده شود نام آن تأیید است و خداوند می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ!» (۲۲ / مجادله) (۱)

۱- المیزان ج ۷، ص ۵۵.

دخالت مکر الهی در نتیجه اعمال (۴۱۱)

مهلت کفار عامل بدبختی و ازدیاد حجم گناه

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لَّا نُفْسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا!» (۱۷۸ / آل عمران)

پس از آن که خداوند پیغمبر خود را در مقابل شتابزدگی که کفار در کفر خود داشتند تسلیت داد و او را مطمئن کرد که آنان همه تحت سیطره الهی بوده و در راهی ایشان را روان کرده است که نتیجه‌اش حرمان و محرومیت ابدی در آخرت می‌باشد، کلام را به سوی خود کفار منعطف نموده و می‌فرماید که این مساعدت‌ها و مهلت

(۴۱۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

دادن‌ها نباید موجب فرح و شادی ایشان شود چه آن که این نیست مگر برای آن که هرچه بیشتر بر گناهانشان افزوده گردد و به دنبال آن عذاب مهین که آمیخته با ذلت و پستی است در انتظارشان می‌باشد و تمام این جریان به موجب ناموس تکمیل است. «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا...» (۱۸۰ / آل عمران) چون خداوند در دو آیه قبل حالت مهلت داده شدن کفار را متذکر شده و نیز توجه داده که این مهلت برای زیاد شدن حجم گناه ایشان است و خیلی روشن است که این حالت مربوط به بخل در مال و عدم انفاق در راه خداست چه آن که تنها دلخوشی و مایه مباهات ایشان همان جمع‌آوری مال است لذا در این جا روی سخن را به ایشان فرموده و می‌گوید توجه داشته باشید این بخل برای شما شر است و از این که از مال «بِما آتاهمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» تعبیر فرموده برای این است که به مهلت کفار عامل بدبختی و ازدیاد حجم گناه (۴۱۳)

علت سرزنش و رمز این ملامت اشاره‌ای فرموده باشد و جمله «سَيُطَوَّقُونَ» در حقیقت علت است برای شر بودن بخل. (۱)
۱- المیزان ج ۷، ص ۱۳۴.

(۴۱۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خضم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

